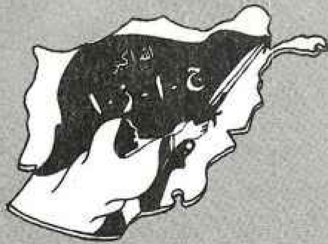



# پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۲ حوت ۱۳۷۴ - فبروری ۱۹۹۶


## آمنه افضلی و قدریه یزدان پرست

## بمثابه کنیزکان خانه‌زاد بنیادگرایان خاین سخن می گویند

صفحه ۱۵

## اگر «فتح» و شرکاء «مرد میدان» را ببینند...

ص۱۱

## امیر انتظام: «زه له هیچا څخه بخښنه نه‌غواړم»

۱۸ مخ



## اخوان خاین و تازه ترین نمایشات «صلح»

ص ۲

# اخوان خاین و تازه ترین نمایشات «صلح»

باز عده‌ای از مالکان باند های میهنفروش بنیادگرا و شرکاء به مقتضای منافع شان، بدنبال سراب اتحادِ «قیادی» های مزدور شان به تگ و دو افتیده اند تا این جنایتکاران را در یک آخور بسته و به این ترتیب دولتی مطلوب را که بتواند منافع همه‌ی شان را با «آرامش» و بطور همزمان تأمین نماید، بمیان آورند. اگر مداخله در افغانستان و توهین ملت ما است همین است که از پاکستان و ایران می‌بینیم. این دو دولت ارتجاعی از خاینان و جنایتکارانی مشهور مثل گلبدین، دوستم، لفرایی و غیره بعنوان «اشخاص مهم» و «رهبران افغانستان» استقبال می‌کنند تا سلطه‌ی پر خون و خیانت آنان را بر ملت زجردیده‌ی ما تداوم بخشند.

ولی نیاز کشور خرابه شده و مردم در خون تپیده‌ی ما چیست؟ آیا نبودن دولت آن خلاء تعیین کننده است که باید از میان برداشته شود؟ خیر. مسئله این نیست. مسئله مردم ما اینست که چگونه دولتی و با چه ترکیبی باید جای ملوک‌الطوایفی خونریز کنونی را بگیرد. پس اگر خاینان حاکم احیاناً به توافقی برسند و دولتی بسازند، نان و سرپناه و آزادی به ارمغان نیاورده و آلام‌جانسوز مردم ما هرگز پایان نخواهد گرفت بلکه برعکس جنایات سخت‌تر و تازه‌ای را از سوی جلادانی متحد، تجربه خواهند کرد. با آنهمه خون و جنایتی که از گرگان متفرق اخوانی و زخم خورده از یکدیگر شان دیده‌ایم، می‌توان حدس‌زد که وقتی اینها ماشین خیانت و تبهکاری و بی‌ناموسی را «برادرانه» و مشترکاً به حرکت درآورند، روزگار افغانستان و ملت ما چه خواهد شد.




ولی آیا اساساً بنیادگرایانِ سگ و پشک شده را باداران خواهند توانست دور استخوان دولت گرد آورند؟

بهیچوجه. در شرایط حاضر که نیروی پراقتدار دموکراسی‌خواه هنوز عرض وجود نکرده، تضاد های داره های جهادی با یکدیگر و تضاد های آشکار و نهان داخلی هر یک، مانع اصلی اتحاد رهزنان بشمار می‌رود. از جانب دیگر همه می‌دانند که این باند ها توسط صاحبان هندی، پاکستانی، ایرانی، ازبکستانی، عربی، امریکایی، وفرانسوی خویش بمیان آمده یا تقویت گردیده و به عرصه سگ‌جنگی ها گسیل شده‌اند. بدینترتیب، تصادم منافع دولتهای بالا عامل دیگریست که از یکدست شدن خاینان جهادی جلو می‌گیرد.

عهد های قرآنی و عهد شکنی های جهادی فراوان قبلی بین آنان حتی در خانه کعبه و در حضور مالکان شان، همه گواه آنست که در آینده هم نمی‌تواند معجزه‌ای رخ بدهد و آشتی‌ای پایدار در میان این دست‌نشاندگان خاین و ایجاد دولتی مرکزی را شاهد باشیم که مردم را بنام «شریعت» و «قانون» و «قضای جهادی» با پنبه حلال کند.

پس اگر مسئله‌ایکه باید حل شود نه تشکیل دولت بلکه ماهیت اجزای متشکله آن می‌باشد، درآنصورت هم نتیجه بلافصل این دویدن‌ها، تشکیل جلسات اسلام‌آباد وتهران و ریاض وغیره دور زدنهای بی‌حاصل در دایره‌ای شیطانی آزموده شده‌است، که از هر سو گز شود باز به همان «برادران» قاتل ازنوع گلبدین، ربانی، خلیلی وغیره ختم می‌شود. هرچند دوستی می‌گفت که این دایره شیطانی نیست بلکه سرپرستان بنیادگرایان می‌خواهند یک یک اینان را روی کلکهای خود بچرخانند وبچرخانند تا روی آنی که جان‌سختی بیشتری به خرج می‌دهد و از مدار خارج نشود تکیه کنند.

خلاصه، هیاهوی پر طمطراق «صلح» دشمنان در این اواخر سال ۱۳۷۴ نه فقط خاتمه سگ‌جنگی ها را در پی نخواهد داشت بلکه چنانچه بارها در گذشته دیده‌ایم، آمادگی گرفتن برای دریدن هرچه بیشتر همدیگر به منظور غصب بلامنازع یا حداکثر قدرت سیاسی می‌باشد.

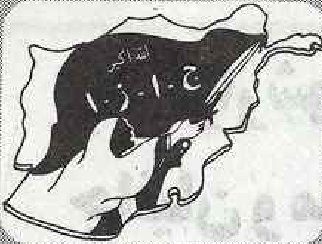
قاطبه مردم ما که طی چهار سال اخیر سیاهترین عذابها را کشیده‌اند، جز به محاکمه و مجازات صحرایی سران و مسئولان مهم باندهای مختلف اخوانی، به چیز دیگری قانع نخواهند بود. و بنابرین حرکت هایی را که نه در جهت دور انداختن رهزنان خاین بلکه مهدوف به مصالحه بین آنان باشد، فقط خیانت به خود و افغانستان خواهند دانست و بس.

بر نیروهای طرفدار آزادی و دموکراسی کشور است که ضمن افشای توطئه های «صلح» از سوی میهنفروشان اخوانی، صفوف خود را فشرده‌تر ساخته و برای نبرد های قاطع علیه بنیادگرایان تدارک ببینند. □

# پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۲ حوت ۱۳۷۴ - فبروری ۱۹۹۶

## درین شماره:






**تقویم**
**سال ۱۳۷۵ خورشیدی**
ضمیمه‌ی این شماره


آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374,
QUETTA,
PAKISTAN

آدرس بانکی:

MS. A. ZAFAR
A\C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH,
QUETTA, PAKISTAN

# گزارشهایی از اعمال غداران، جانیان و متجاوزان جهادی و بنیادگرا

ر. قیوم ـ کابل

## کشف چهار جسد در یک چاه

در ماه اسد ۱۳۷۴ از چاهی که در ساحه «پرورشگاه وطن» مقابل سفارت روسیه قرار داشت، چهار جسد توسط اهالی محل کشف گردید که از آن جمله دو جسد بکلی پوسیده شده و هویت شان قابل شناخت نبود. آنان در زمان حاکمیت گروپ مزاری در آن ساحه به قتل رسیده بودند. ولی دو جسد دیگر که تازه بنظر می‌رسیدند به ملیت هزاره تعلق داشتند، که بعد از یورش شورای نظار کشته شده بودند.

## کدام منطقه مفتوحه‌ی جهادی بهتر است؟

در ۲۷ اسد ۱۳۷۴ مسئولین حوزه سوم امنیتی کابل مربوط گروپهای اکبری و انوری از حرکت شیخ آصف، مردم جمال مینه و کارته سخی راکه در اثر جنگهای برادرانه‌ی «جهادی» مجبور به ترک خانه و کاشانه خویش شده بودند، در یکی از تکیه‌خانه های کارته سخی جمع نموده و از آنان خواهش نمودند تا دوباره به منازل شان برگردند. اما مردم در مورد به سرقت رفتن اموال، کلکین ها و دروازه های منازل خویش شکایت نموده گفتند که تا وقتی «پوسته های امنیتی» که به چوروچپاول مشغول اند، ساحه را ترک ننمایند، امکان بازگشت به زندگی عادی مشکل است. تعدادی هم که پس از پافشاری زیاد «جهادی» ها جهت خبرگیری منازل شان رفتند با اذیت افراد مسلح همین انوری و اکبری مستقر در آن مناطق مواجه شدند. افراد مسلح گفتند: «این ساحات را ما فتح نموده‌ایم شما حق ندارید در اینجا زندگی کنید.»

## جواب رهزنان شورای نظار به مردم

به تاریخ ۱۹ اسد ۱۳۷۴ منطقه چارقلعه مربوط ناحیه دهم توسط شورای نظار تلاشی گردید تا از وجود انواع سلاح و مهمات پاکسازی شود. موقعیکه افراد مسلح داخل منازل شدند، اشیای لوکس و قیمتی از قبیل تلویزیون، ویدیو، پول نقد و زیورات را مورد دستبرد قرار دادند. وقتی خبر به گوش به اصطلاح مسئولین رسانیده شد، آنان خود مردم را مورد اهانت قرار داده اخطار دادند که اینگونه اعمال بد را به قوای امنیتی نسبت ندهند.

•••

فوزیه ـ کابل

## بمباران به شیوه طالبی

در اثر پرتاب بم و راکت بی. ایم ۴۰ طالبان در عقرب ۱۳۷۴ تعداد بی‌شماری از اهالی شهر کابل شهید و مجروح گردیدند. در چهارم عقرب بم طالبان در قلعه موسی به تعمیری بزرگ چار طبقه‌ای اصابت نمود که در نتیجه، تعمیر کاملاً تخریب و چند فامیل مهاجر که در آن سکونت داشتند همگی زیر سنگ و خشت دفن گردیدند. اجساد آنان بعد از سه روز توسط خویشاوندان شان از زیر آوار کشیده شد.



جنرال‌عبدالرحمن دستور داد: «کابل باید بسوزد» و حال حتی او هم اگر زنده می‌بود از آنچه برسر کابل آورده‌اند دچار وحشت می‌شد.

**در عقرب** ۱۳۷۴ راکتی به منزل قدیر معلم نزدیک سینما آریوب اصابت نمود که منزل و دارایی‌اش را طعمه حریق نموده و فامیلش را در هوای بی نهایت سرد کابل واداشت تا برای سومین بار راه مهاجرت در پیش گیرد.

## طالبان قاتل

فرشته ۱۹ ساله، عایشه ۱۸ ساله و محبوبه ۱۹ ساله که جهت آمادگی برای امتحان کانکور در «کورس طلوع» واقع تایمنی وات درس می‌خواندند در اثر اصابت راکت طالبان به تاریخ ۲۰ میزان ۱۳۷۴ بر روی سرک تایمنی تکه تکه شدند.

## «محصلان مسلمان نیستند»

«دولت اسلامی» چهار مضمون اسلام بنیادگرایی را به مضامین درسی در مکاتب اضافه نموده و در پوهنتون کابل نیز مضمونی بنام ثقافت اسلامی از صنف اول تا چهارم در تمام پوهنځی ها به شکل جبری و بدون پلان تدریس می‌گردد. بخاطر گنجانیدن این مضمون، مضامین اساسی و مهم از پلان درسی حذف گردیده‌اند. استدلال آدمکشان بنیادگرا چنین است: «محصلان مسلمان نیستند از این طریق آنان را به اسلام آشنا و دعوت می‌نماییم.»

•••

خ. د. ـ کابل

## اسیران بیرلی خاینان وحدتی

بتاریخ ۲۵ حمل ۱۳۷۴ دوازده بیرل که قسمت بالای آن ولدنگ شده و درهر کدام تنها سوراخ کوچکی برای داخل شدن هوا باز بود، توسط موتر لاری از تایمنی به دشت‌برچی انتقال داده می‌شد، در چار راهی دهمزنگ که موتر غرض تلاشی توقف داده شد از بیرلی صدا بلند می‌شود که: «از برای خدا آب بدهید که در گرفتم.» به تعقیب آن از تمام بیرل ها سروصدا بلند می‌شود. نفر موظف تلاشی که خود هم به وحشت افتیده بود افراد دیگر را به کمک می‌خواهد. دریور و چهار نفر دیگر وابسته به حزب وحدت که می‌بینند محتوای بیرل شان افشاء شده پا به فرار می‌گذارند ولی توسط افرادپوسته دستگیر می‌شوند. موترواسیران همراه‌با وحدتی‌ها به ریاست سوم امنیتی کابل انتقال داده می‌شوند. از این که آنان کیها بودند و به چه جرم به بیرل ها انداخته شده بودند، نتوانستم اطلاعات موثقی بدست آورم.

## کشف دو گور از دهها گور دستجمعی

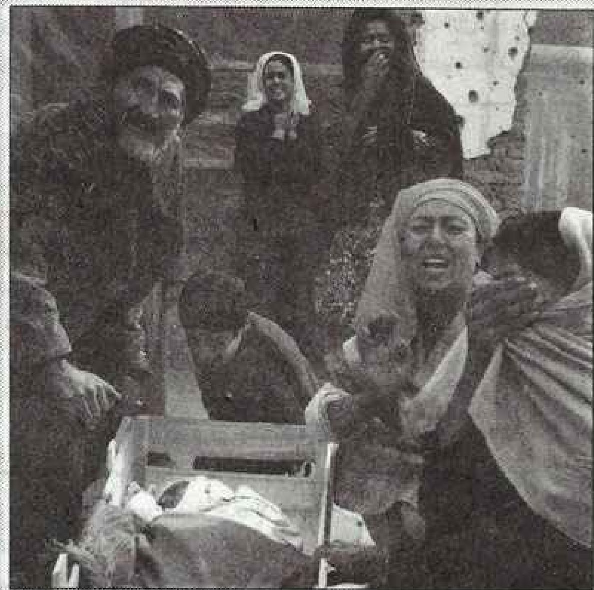
بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۷۴ وقتی نواحی کارته‌سه، کارته‌چهار، پوهنتون کابل، دارالمعلمین و شفاخانه ابن‌سینا از چنگال حزب‌وحدت در چنگال «دولت» افتید، در محوطه پوهنځی طب دو گور دستجمعی کشف گردید که اکثریت ساکنین شهر کابل از آنها دیدن نمودند.

در گور اولی اجساد بیشمار زن و مرد وجود داشت که همه یکجا به اسارت حزب وحدت درآمده و همه باهم زنده به گور شده بودند. صحنه های وحشت‌انگیزی بود. جسد سه طفل که ظاهراً بعد از جان دادن مادران شان از بطن آنان برآمده بودند، و تنه‌های قات شده و بی‌سر چند زن و مرد که انسان را بی‌اختیار به یاد کوره های آدم سوزی هیتلر می‌انداخت.

در گور دومی بین صندوقی که حدود دو متر طول، یک‌متر عرض و هشتاد سانتی‌متر عمق داشت، هشت جسد موجود بود. قسمیکه پاهای شان یکی بین دیگر قرار داشته و این اجساد از قسمت گردن و پا ها قطع شده بودند. بتاریخ ۳ حمل سر صندوق باز گردید و مردم به دیدن آن می‌رفتند. «استاد» ربانی که بتاریخ ۱۵ حمل پوهنتون کابل را مجدداً بازگشایی می‌کرد نه تنها سری به گور های دستجمعی نزد بلکه یک روز بعد از بازگشایی پوهنتون برای اینکه از رسوایی بیشتر همزادان بنیادگرایش جلو گرفته باشد دستور داد تا اجساد به نقطه‌ای نامعلوم انتقال داده شوند.

مردم با هم می‌گفتند که «دولت» این چیز ها را به تماشا می گذارد تا جنایات خودشان را از نظر ها پنهان دارند.




عکس از نشریه عفو بین‌الملل

من هراسم نیست
اگر این رؤیا در خواب پریشان شبی می‌گذرد
یا به هذیان تبی
یا به چشمی بیدار، یا به جانی مغموم
...بارها به خونمان کشیدند
به یادآر
و تنها دستاورد کشتار کشتار کشتار

علی اشرف درویشیان

ع. ف. ش ـ کابل

## «جنرال» ظاهر اغبر چرا سکوت کرد؟

در اخیر ماه سرطان ۱۳۷۴ «جنرال» ظاهر اغبر معاون اتحادیه یا کمیسیون «امنیتی» طی سفری مخفی جهت انجام کاری سری عازم سویس شد. روز بعد در شهر افواه فرار معاون صاحب پخش گردید. برادران جهادی عضو اتحادیه که هر کدام در کمین همدیگراند، موقع را غنیمت شمرده به دفتر ظاهر اغبر که در وزیراکبرخان موقعیت داره هجوم برده و به این بهانه که «ملحد بی وجدان» مذکور از چنگ برادران جهادی فرار کرده دفتر و تمام اسناد و اثاثیه‌اش را تاراج کردند. گروهی شادمانه بر دفتر تاراج شده قومندان «ملحد» پای می‌کوبیدند و گروه دیگری (اقارب قومندان اغبر) سر خم در کنج و کنار قومندانی غارت شده یا هم سرگوشی می‌کردند ولی به رقبا چیزی نمی‌گفتند. پس از یکی دو هفته بود که سرو کله قومندان «ملحد و بی‌وجدان» دوباره در کابل پیدا شد. لیکن او خلاف انتظار همه با گذشت «برادرانه» و «جهادی» با دسته رقیب در اتحادیه، علی‌الرغم آنهمه اهانت از در مدارا پیش آمده و چیزی به زبان نیاورد. گفته می‌شود دلیل آن اینست که چون آقای ظاهر اغبر با موفقیت داشته ها و زدگی هایش را در بانکهای سویس جابجاکرده خاطرش آرام بوده و نمی‌خواهد در جنجال با رقیبانش، امکانات مساعد برای دزدیهای بیشتر و کلانتر را از دست بدهد.

## کمیسیون امنیتی شهر کابل یا اتحادیه دزدان حرفوی

زمانیکه یکی ازکتابهایی راکه در آن جریانات سه ساله‌ی انقلاب ۱۸۴۸ـ۱۸۵۱ فرانسه با کمال نبوغ به بررسی گرفته شده بود مطالعه می‌نمودم و به گذشت تاریخ و رل مردم در آن مقطع زمانی فکر می‌کردم به سردرگمی حوادث و مردم آن دیار میاندیشیدم که چقدر مشتاقانه بخاطر خدمت به انقلاب جانفشانی می‌کردند مگر نمی‌دانستند که شیادان تاریخ با سرنوشت شان چگونه بازی می‌کنند. آنان بخاطر آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و حفظ حرمت و استقلال فرانسه می‌رزمیدند مگر رهبران شان در آشکار و نهان با کشورهای مداخله‌گر همسایه معامله می‌نمودند. این رهبران در جریان همین سه سال با سرنوشت توده های بپاخاسته آنقدر بازی نمودند که مردم گفتند: «دیگر ما را انقلاب فریب داده نمی‌تواند» مردم از هر چیز بیزار شدند در جریان همین بازی شوم بود که دیکتاتوری لویی بناپارت در فرانسه حاکم گردید. این دیکتاتوری اساساً برپایه‌ی جمعیت لومپنی موسوم به «جمعیت ده دسامبر» بنا گذاشته شد. نابغه‌ی مؤلف رساله درتوصیف آن جمعیت نوشته‌بود: «اینان متشکل‌ازافرادی‌اندکه اصل و نسب

بقیه در صفحه ( ۵۹ )

# نویسنده و شاعر پوشالی که حالا خود را به اخوان عرضه می‌دارد

روشنفکران همانطور که با دانش و اطلاعات شان قادر اند نقش ارزنده‌ای در انقلاب مردمی و آزادیبخش ایفاء کنند، اگر به طرف خیانت و ضد انقلاب رفتند نیز توانایی انجام عظیم‌ترین خیانت ها را می‌داشته باشند.

## شاعر دربار نجیب و «روانشناس» امارت «استاد»

داکتر اسداله‌حبیب از آن روشنفکران خاینی بشمار می‌رود که هیچگاه مصدر خدمت به مردم ما و همنوا با فریاد های آزادیخواهانه‌ی آنان نبوده است. گفته می‌شود او در همان زمانی که برای تحصیلات و گرفتن داکتری در ادبیات به اتحاد شوروی رفت به استخدام کی‌جی‌بی درآمد. اما این (زمان عامل کی‌جی‌بی شدنش) برای ما بطور دقیق روشن نبوده و زیاد مهم هم نیست. مهم اینست که او پس از بازگشت از شوروی، در زمره پادوان معتبر حزب «پرچمی» قرار گرفت و از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ تا ۸ ثور ۱۳۷۱ در کنار سلیمان‌لایق، واصف‌باختری، بارق‌شفیعی و چند میهنفروش درجه یک دیگر از چشم و چراغ های «ادبی و فرهنگی» روسها و پوشالیان محسوب می‌شد. با سقوط رهبر و رژیمش، اسداله‌حبیب همانند عده‌ای دیگر از پرچمی های یتیم شده، با توجه به درماندگی و ماهیت میهنفروشان بنیادگرا در صدد برآمد تا خود را برای آنان (بنیادگرایان) فردی ثابت سازد که بسیار آسان می‌تواند مورد معامله و استفاده قرار گیرد. اینست که او هم مثل سلیمان‌لایق، واصف‌باختری، رازق رویین، اکرم عثمان، صبوراله‌سیاهسنگ، لطیف‌ناظمی، پرتونادری، ظاهرطنین، لطیف‌پدرام، پویافاریابی و... دو اصل را نصب‌العین خود قرار داد: ۱ـ سکوت مرگبار ذلیلانه مقابل باند های اخوانی و تپ و تلاش برای چسباندن خود به این جنایتکاران و ۲ـ طفره رفتن از گذشته ننگین نوکری برای تجاوزکاران روسی وسگان پرچمی و خلقی آنان قسمیکه گویی اساساً گذشته‌ای خلقی یا پرچمی یا خادی‌گری در کار نبوده بلکه از ابتداء در رکاب این و یا آن باند بنیادگرا بوسه می‌زده اند!

هدف همه‌ی این مطبوعات چی های پست عبارتست از مشاطه‌گری بنیادگرایان بخاطر بدل شدن به پیچ و مهره فرهنگی آنان تا بتوانند با پناه بردن زیر آن دامن کثیف، از قهر و انتقام مردم در امان باشند. چرا این افراد به جای آنکه به هر طریقی بکوشند نجاست دوران جاسوسی برای اشغالگران و دولت های پوشالی را از سر و روی شان بشویند، خود را در لجن بویناکترین سازش با بنیادگرایان پرتاب می‌کنند؟ زیرا که فلسفه و بینش این روشنفکران خاین را «زندگی به هر قیمت» و «من زنده جهان زنده» تشکیل می‌دهد.

## قواره ساختن شاعر خادی مقابل مهاجران

موضع و طرز فکر تسلیم طلبانه و معامله گرانه‌ی اینان عموماً در شعر و مطالبی که به نشر می‌سپارند یا گاهی از ورای بی‌بی‌سی و غیره به زبان می‌آورند انعکاس می‌یابد. اما این اسداله‌حبیب نام که گویا برای «شعر»ها و «داستان»های «گلاسنوستی»اش جایی نیافته، ناگهان در هیأت یک «روانشناس» جهادی از طریق بی‌بی‌سی برای مهاجران آفت زده‌ی ما نسخه می‌دهد و نصیحت می‌کند. بدون آنکه به روی خود بیآورد که سرازیر شدن قسمت اعظم مهاجران در پاکستان و ایران معلول تجاوز باداران روسیش و جنایتهای رهبرانش از «رفیق تره‌کی» تا «رفیق نجیب» بوده؛ معلول ضد انقلاب ثور و میهنفروشی حزب خاینی بوده که این مزدورک در وصف آنان در سطح بیمایگی خود و اربابانش اینطور ترانه سر می‌داد:

ای خوشا از حزب بودن!
ای خوشان از انقلاب ثور بودن!
زنده بادا چون عقاب مست از سنگر به سنگر پرکشودنها
چون پلنگان برآشفته دویدنها
خرما ره تا بهاران سرافرازی کشودنها.
خرمی کودکان را در فروغ آفتاب انقلاب ثور دیدنها!☆

این مسئول نهاد های ادبی و فرهنگی پوشالیان هیچ دغدغه‌ای ندارد از اینکه آخر او کیست که به خود اجازه دهد مهاجران را «راهنمایی» کند؟ تعفن حرفهای مطبوعات باشی دربار داکترنجیب، وقتی به اوج می‌رسد که بدون کوچکترین اشاره به حاکمیت و سگ‌جنگی های اخوان بمثابه علت

---

☆ ـ از «وداع با تاریکی» مجموعه شعرهای داکتر اسداله‌حبیب، چاپ کابل ۱۳۶۴ که با توجه به «فروغ آفتاب ۸ ثور»، باید نظیر خاینان همترازش اسحق‌نگارگر (مضطرب باختری)، واصف‌باختری، لطیف‌پدرام، پرتونادری و غیره، شعرش را حتماً به شکل ذیل دستکاری کرده و به دزخیمان اخوانی بفروشد: ای خوشا از اخوان بودن!/ ای خوشا از انقلاب ۸ ثور بودن/ زنده بادا چون شاعری مست از پرچم به اخوان پرکشودنها/ چون پلنگان جهادی برآشفته مهاجران را دریدنها که چرا نمی‌کنند مشورت‌ها/ خرما ره تا بهاران جهادی کشودنها/ خرمی قربانیان را در فروغ آفتاب ۸ ثور دیدنها!

ولی ما اضافه می‌کنیم: خرما سر ادیبان خاین از تنه جدا شدنها!

مهاجرت های اخیر و محکوم ساختن خاینان اخوانی، مهاجران را به صبر و تحمل در برابر آنان دعوت می‌کند. به راستی که تا وقتی کارخانه هایی چون بی‌بی‌سی ها در دنیا فعال باشند، دهان منفورترین خودفروختگان برای گفتن هرزه ترین و آزار دهنده‌ترین حرف ها هم تخته نخواهد بود.

بخاطر درک بهتر مطلب، به عباراتی از «روانشناس» توجه کنیم که به تاریخ اول دسامبر ۱۹۹۵ در پروگرام فارسی بی‌بی‌سی پیرامون «تأثیر پراکندگی خانواده ها در روحیه اعضای آنها» اظهار داشته است.

خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی می‌پرسد: «آقای داکتر حبیب می‌خواستم از شما خواهش کنم به این سؤال جواب بدهید. به نظر شما اگر کسی واقعاً در شرایطی باشد که احساس کند تحت فشار است و ناچار است افغانستان را ترک کند مثل این خانم که آمده اند در پاکستان و دوباره مجبور شدند که برگردند، به او چه توصیه‌ای می‌شود کرد؟ آیا بهتر نیست که قبل از اینکه کشور شان را ترک کنند در مورد وضع کشوری که می‌خواهند به آن بروند (پاکستان) یک اطلاعات بگیرند که بعداً به مشکلی مواجه نشوند؟»

و داکتر صاحب که مثل پدران روسی و رفقای خادیش لکه های خون دهها هزار هموطن ما را در آستین دارد، بجای آنکه از شرکت در چنین مجالسی احتراز کند یا از سخن گفتن بشرمد، برعکس خوشحال شده و «چون پلنگان برآشفته»، خطاب به مهاجران به «ارشادها» می‌پردازد:

«من می‌خواستم که موضوع راکمی وسیعتر مطرح کنم که راه از شرایط تاامکانات بهتر همیش یکی نیست. ما عادتاً یکی بدنبال دیگر تصمیم می‌گیریم بدون اینکه امکانات خانواده خود و تشخیص خود را ارزیابی بکنیم. در هر فضای مشکل هر خانواده برای خود روابط و امکانات معین خود را دارد. مثلاً در همین شرایط جنگ در افغانستان ما، ولایاتی داریم که از جنگ مصون اند. خانواده هایی که در لوگر هستند، خانواده هایی که به وردک پناه برده اند، خانواده هایی که به ولایات شمالی رفته اند، خانواده هایی که در جلال‌آباد زندگی می‌کنند و خانواده هایی که آمده اند به پشاور و اسلام‌آباد. مهاجرها هرکدام نظر به امکانات خود، بسیار اشکال در شرایطی به وجود می‌آید که یک سنجش قبلی یا مشوره حداقل با اطرافیان در آنجا کمتر بوده و بیشتر جهت احساساتی داشته.»

## فرار از کابل، تفرجی رویایی!

از شاعرکی نام نهاد جز این انتظاری نیست که کوچیدن اهالی غافلگیر شده و بی‌پناه کابل را به شهر های دیگر و پاکستان، پیک‌نیک و گلگشت رفتن تصور کند. مگر فرار زنان و دختران و پسران جوان که مورد چپاول و تجاوز بنیادگرایان پلشت قرار گرفته و می‌گیرند، برای آنان حال و فرصتی باقی می‌گذارد که مطابق توصیه داکتر صاحب سرشار و شوخک، جریان بربادی شان را با «اطرافیان» مطرح ساخته و پس از «سنجش و مشوره» در تنگرهار یا کشور بیگانه دربدر شوند؟

وقتی خانه و دار و ندار خانواده‌هایی هدف راکتهای «جهادی» یا غارت «جهادی» قرار می‌گیرد، دیگر آنان کدام مرجع «مشوره» و «ارزیابی» دارند که بروند و بعد خوش خوشان راه زندگی در جهنم دیگر را در پیش بگیرند؟

داکتر اسداله‌حبیب از دل گرم یک خاین پرچمی که اکنون به آرزوی رسیدن به مقامی در دستگاه میهنفروشان بنیادگرا بیتاب است، سخن می‌گوید. او شاید تنها زمانی مهاجران بخت برگشته و ماتمدار ما را اینچنین به تمسخر نمی‌گرفت که یکبار ضربت چور شدن زن و فرزندان جوانش توسط درندگان «جهادی» را می‌چشید یا کم از کم پریدن خانه‌اش را با بمب و راکت خاینان نوبدوران رسیده می‌دید. آری احتمالاً آنگاه می‌دانست که فراریان از جهنم اخوانی ها در کابل، در وضعیتی نمی‌باشند که کنفرانس میزگرد فامیل و اقارب تشکیل دهند و بعد از نتیجه گیریهای دقیق علمی و بدون «جهت احساساتی» داشتن، آهنگ سفر سیاه و تحقیر در قلمرو برادران «خالص»ی یا «گلیم جمع» گلبدین را آغاز کنند. این «مذاکرات» و «سنجش ها» صرفاً برای مشتی میهنفروشان سرشناس نظیر خود داکتر اسداله‌حبیب میسر خواهد بود که هم در پاکستان و روسیه و هند خریدار دارند و هم مخصوصاً آغوش دستگاههای جاسوسی غرب برای شان باز است و می‌توانند بین آنها با تأمل و دقت یکی را انتخاب کنند.

**تعفن حرفهای مطبوعات باشی دربار داکتر نجیب، وقتی به اوج می‌رسد که بدون کوچکترین اشاره به حاکمیت و سگ‌جنگی های اخوان بمثابه علت مهاجرت های اخیر و محکوم ساختن خاینان اخوانی، مهاجران را به صبر و تحمل در برابر آنان دعوت می‌کند.**

«روانشناس» در ادامه فرمایشات سلاطین‌وار بیدردانه‌ی خود، اینچنین پوزه‌اش را به پای اخوان می‌مالد:

«در صورت پناه بردن به شرایط مشروع موجود جامعه‌ی خود، ارزش های عنعنوی ما ارزش های اسلامی ما امکاناتی وجود دارد که ما مجبور نشویم به انتخاب شرایط بدتر از آنچه که وجود دارد. یعنی یک تهدید از دوش ماپس شود و تهدید دیگر، بی‌سرنوشتی، بی‌خانمانی، بی‌پناهی و راه برگشت در پیشروی ما به وجود نیاید. گمان می‌کنم که اگر اینطور با سنجش صورت بگیرد ما تماس بگیریم با مؤسسات و انجمن های داخل و بیرون و توسط نامه چه از اشخاص و کسانیکه تجربه دارند، بعد از آن تصمیم بگیریم. تنها یک راه را انتخاب نکنیم. راههای متعدد را در نظر بگیریم. در آن صورت امکان دارد که از حدت وضع تا حدودی بتوانیم بکاهیم و چشم‌بسته در شرایط قرار نگیریم.»

بقیه در صفحه ( ۵۳ )

**آقای حبیب، شاعرباشی دربار نجیب خان، زمانی برای پیشوای ایرانیش احسان طبری گفته بود:**

سرت افراخته باد!
و ترا نام گرامی جاوید!

طبری خواهد بود.
چو سپیدار، سرافراز چنانکه بوده است! *

ولی این «سپیدار» و «سرافراز» که عمری را در نوکری به مسکو سپری کرد، آخر کار، طومار شخصیت فلسفی و ادبیش را هم یکباره با چتلی درهم پیچید و خود را در کثیفترین نقطه‌ی زباله‌دان تاریخ مدفون ساخت وقتی سند خیانت خود و حزبش را که با این کلمات شروع می‌شود برای دژخیمان تقدیم داشت: «پیک صبح در هیئت متبرک "جمهوری‌اسلامی" و پیروزی "خط امام امت" بر خط استکباری و طاغوتی، سرانجام در رسید. این طلوعی بود خجسته با پیامد های فراوانی که فرخندگی و میمنت آن از هم‌اکنون نه‌تنها بر مردم ایران بلکه بر جهان استضعاف روشن است.» (احسان طبری، «کژراهه» صفحه ۱۳)

پس حالا اسداله حبیب ـ به استثنای شاعر درجه سه و کاریکاتور روانشناس بودنش ـ از احسان طبری چه کم دارد که نه شف شف گویان بلکه مانند کنیزکانی چون لطیف پدرام ها و واصف باختری ها، با شور و شوق جهادی خود را زیر پای امارت «استاد» یا بخصوص دوستم بای حلال نکند (تا حق قوماگری را به جا آورده باشد) و بدینترتیب از «خورشید فروزان»**اش نیز تابانتر گردد؟




* ـ از شعر «طبری در زندان»، همان مجموعه

** ـ نه چنان است که خورشید فروزان طبریست؟/ گذرا ابرسیه را چه به خورشید فروزان سرجنگ (همانجا)

# د افغانستان د جګړې تر ټولو لوی خاین، ضیاالحق که قاضی حسین؟

د روان کال جنوری په لسمه نیټه کابل کی د پاکستان پخوانی سفیر محمداسلم‌خان ختک له «مسلم» انګلیسی ژبی اخبار سره مرکه کړی او وایی: «ضیاالحق د جماعت اسلامی امیر ولمساوه تر څو د افغانستان په جګړه کی ونډه واخلی او دا دومره لویه غلطی وه چی نه یواځی د هیواد امنیت ته یی ډیر زیان ورساوه چی د ډیری خطرناکی کندی په غاړه‌یی هم ودراوه». که ښاغلی اسلم خان ختک ډیر څنډ خوله خلاصه کړه خو ځای د شکریی دادی چی رښتیا یی وویل او هغه څه‌یی له خولی ووتل چی مونږ په کالوکالو لیکل او ویلی به مو.

د پاکستان حکومت پاکستانی بنسټپالو ډلو د افغانستان یوی داسی شیطانی کړی کی را ایسار کړی چی که یو خوا ته ګوری پړانګ ورته په سترګو کیږی او بل خوا ته پاڼ او خپل ځان مجبور ګڼی چی له دی دوو څخه یوه ته مخ کړی. خو د تعجب ځای دادی چی له یوی خوا څخه د پاکستان سیاست پوهان او عام ولس دومره روښانه خیالات لری چی په عام الیکشن (انتخابات) کی بی نظیربوټو چی ښځه، د ضیاالحق دښمنه او د بنسټپالی ضد ده د وزیراعظم (لومړی وزیر) په توګه رامینځ ته کوی او له بل لوری لاهم هماغه د قاضی‌حسین په لاس پخی شوی توری او سوځیدلی روټی (ډوډی) ته لګیادی او په خوند خوندیی خوری لکه چی اسلم خان‌ختک وایی: «پاکستان د یوه لړ کی د خاصوګټو لپاره ډیره درنه بیه ورکړی ده. که چیرته پاکستان د افغانستان په چارو کی لاس وهنه نه وای کړی او خلک یی بریښودلی وای چی هم په خپل مینځ کی او هم له روسانو سره خپلی چاری هواری کړی نن به دغه سناریو له سره بل شانته وه او پاکستان به له سپکاوی ځینی خوندی پاتی وای.»

که له یوی خوا څخه نصیراله خان بابر د مصر، اسلامی یونیورسټی د تروریزم ځاله بولی او ړنګولو ته یی متی رانغاړی له بل لوری همدغو تروریستو ډلو ته افغانستان کی سرټیټوی او په خپلو اوږو یی سپروی. پاکستانی سیاست پوهان که له یوی خوا څخه بنسټپالی د خپل ځان لپاره نه خوښوی او هڅه کوی چی لری‌یی وغورځوی له بله لوری غلطی کوی او دا د ډیران‌وړ شیان افغانستان پوری راتپی او پالنه او روزنه‌یی کوی. اسلم خان ختک پر ځای ویلی دی چی د پاکستان امنیت د همدغی بی ځایه لاس وهنی له امله خراب شو. نن که پاکستانی عام ولس یا مطبوعات د کلاشنکوف له کلچر یا د کراچی حالاتو د خرابوالی له امله سرټکونه کوی، په کار ده چی سیاست پوهان او واکداران یی هم لږ سوچ وکړی چی دا بدمرغه کلاشنکوف چا کراچی ته ورساوه؟ دا کلاشنکوفونه مونږ د چا په لاس کی ورکړی وو چی نن مو د خپل ځان بلا وګرځیدل؟ او کله یی چی دی سوالونو ته سم ځواب اومونده نو بیا باید ځان راټول کړی ځکه په دی تنور کی پښی تودول یعنی د افغانستان جګړی کی د بنسټپالو ډلو رول یواځی یوه نتیجه لری او هغه هم د پایڅو سوځیدل دی.

نه له ګلبدین او برهان‌الدین څخه څه جوړیږی او نه طالبان داسی خلک دی چی وران افغانستان ودان کړی. دا ټول هغه په پیسو مین خلک دی چی د پنځو روپیو لپاره د هیچا له مزدوری څخه هم مخ نه اړوی دوی ته د افیونو کرل او هیروئینو جوړول هم مباح شی ښکاریږی. دوی دی چی په خپلو میندویی تیری وکړ افغانی ښځی (چی د دوی د خویندو پرځای دی) یی د خرڅلاو لپاره په باړه بازارونو کی کښینولی نو بیا به د پاکستان څه په درد وخوری. ګلبدین او ربانی له یوبل سره څه دښمنی لری چی دومره خلک یی تباه او هیواد یی وران کړ؟ تر اوسه هم لا یو بل ته «ورور» او «استاد» وایی خو دی «ورور» او «استاد» له یو بل سره څه وه چی وه‌یی نه کړل. آیا بله ورځ که څوک دوی ته زیاتی پیسی ورکړی، لکه هندوستان او په دی بریالی شی چی «ورور» او «استاد» په یوه «اسلامی» دولت کی سره راټول کړی بیا به هم پاکستان د دوی د «ورور» ولی و «استادی» د زغملو توان ولری؟ له دوی سره به د ګاونډی‌توب مزه هم‌هاغسی وی لکه په خپلو منځو کی چی د «ورور» ولی مزی کوی. زمونږ په نظر چی لاتر اوسه هم د پاکستان لپاره ډیر ندی ناوخته شوی ځکه هر وخت انسان په خپلی غلطی وپوهید بیا غلطی ته دوام ورکول بله غلطی ګڼل کیږی. پاکستان کولای شی له دی سوځوونکی اور څخه خپلی پښی راټولی کړی او پریږدی چی دغه ناولی ډلی ټپلی یا خپل مینځی جګړو کی او یا د ولسونو او پرګنو د غچ اخیستلو په لمبو کی یو ځای سره ستی شی. ترڅو هم د پاکستان غوږ په کرار شی او هم د افغانستان جګړو ځپلی او اخوان چیچلی خلک له دی توروتیارو څخه خپل ځان اوباسی. □

نوشته‌ی احسان

# اگر «فتح» و شرکاء «مردمیدان» را ببینند...

نشریه‌ی اخوانی «فتح» در شماره ۱۰ جوزای ۱۳۷۴ خود در مقاله‌ای با نام «مائویست‌ها مرد میدان ندارند» به منظور وابسته نشان دادن «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، می‌نویسد:

«این گروه که خود را جمعیت انقلابی زنان افغانستان می‌خواند یک تنظیم کمونیستی و از بقایای گروه شعله جاوید است».

من قبل از پرداختن به اصل مطالب «فتح» از این «وابسته» نشان دادن «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به جریان شعله جاوید که دربرگیرنده‌ی عده‌ای از گروه‌ها، سازمان‌ها و عناصر میهن‌پرست و انقلابی است استقبال نموده به «ج.ا.ز.ا» تهنیت می‌گویم که توانسته است بین خود و «تنظیم»های وطنفروش، عامل بیگانه، جنایتکار، مرتجع و در یک کلام بنیادگرا، آنقدر خط فاصل روشن بکشد که دیگر برای هیچ جاعل و شیادی مقدور نیست آن را با مرتجعینی از قماش اخوانی مغالطه نماید. اگر «فتح»، «راوا» را مربوط به «تنظیم‌های قیادی و جهادی» قلمداد می‌نمود، مسئله هم برای «راوا» و هم برای دوستداران آن خیلی جدی و دردناک می‌شد و ایجاب می‌کرد که نقطه نظرات شما دقیقاً باز بینی شود تا دریافت که کجا، کی و در چه موردی تشابهی با نظرات میهن‌فروشان بنیادگرا داشته که این نشریه به عوض منسوب کردن شما به «شعله جاوید» یا هر جریان آزادیخواه و ضد بنیادگرای دیگر، «راوا» را از اقمار «تنظیم»های جهادی نامیده و بدین ترتیب کثیفترین توهین را به شما روا داشته اند.

«فتح» می‌نویسد: «در دوران داوود که اختلاف میان پاکستان و افغانستان اوج گرفت، حکومت آن زمان پاکستان در صدد آن شد که از این مردم علیه داوود بعنوان وسیله فشار استفاده نماید(...) مرکز جمعیت انقلابی زنان افغانستان در کویته نیز بر بنیاد همین زمینه استوار شد.»

و اما واقعیت امر چیست؟ در سال‌های زمامداری داوودخان، مناسبات دولت افغانستان با پاکستان بشدت تیره شد. لاشخواران اخوانی امروز، بمثابه مگس‌هایی به دور «شیرینی» در پاکستان جمع شدند و در خدمت دولت ذوالفقار علی بوتو قرار گرفتند چنانچه بی‌نظیربوتو هم با مباهات از ایـــن عمل پدرش یاد می‌کند.

خاینان بنیادگرا تصور می‌کنند ترور حقایق مسلم تاریخی نیز مثل ترور انسانها برای شان ساده است.

سنگ و کلوخ افغانستان و پاکستان و حتی دنیا هم می‌دانند که اول دولت بوتو چگونه از گلبدین، ربانی وغیره بعنوان مزدوران ۱۰۰ روپیگی علیه رژیم داوودخان دیوانه استفاده کرد و سرانجام با گذاشتن مقداری تفنگ و مهمات بر شانه آنان، فرستاد شان به لغمان، پنجشیر بدخشان وغیره که توسط مردم آن مناطق بنام «چوچه‌های انگریز» در هم کوبیده و دوانده شدند. و در همین رابطه ببینیم دکتور ش.ن.حق شناس یکی از ثناگویان «استاد» در کتاب «تحولات سیاسی جهاد افغانستان» چه تفی به روی فتح می‌اندازد: «... استاد ربانی وکسان دیگری هم که می توانستند از چنگ جلادان کمونیست فرار کنند، به پاکستان هجرت نمودند، آقای گلبدین حکمتیار که در زمره سایر جوانان محصل و مبارز پوهنتون (...) به جمع دیگران در پشاور پیوست. و به همین ترتیب تعدادی دیگری از جوانان محصل بشمول احمدشاه‌مسعود، تحصیلات خود را نیمه تمام گذاشته و با استاد ربانی پیوستند (...) اما ایشان بحیث چهره‌های ناشناخته و مهمانان ناخوانده در شرایط بسیار دشوار بسر میبردند، هیچ کس و هیچ مرجعی به آنان کمک نمی‌کرد. و حتی از گشت و گذار و فعالیت‌های آزاد و آشکار، نسبتاً محروم بودند.

از تصادف ایام و در جریان آن محرومیت‌ها و سختی‌ها، وضع سرحدات بین پاکستان و افغانستان بار دیگر متشنج گردید و روابط دو کشور روی موضوع پشتونستان، به شدت بحرانی شد. بوتو صدراعظم

> اهمیت و ارزش «راوا» و صداقت و نشان وفاداری آن به مردم در همین است که با شعار «سیاه تر از هفت ثور، هشت ثور، هشت ثور»، احساس و درد توده‌های آفت رسیده‌ی ما را بیان می‌کند. با این شعار برحق، «راوا» بین خود و کلیه تشکل‌ها، نشریات و عناصر معامله گر و وجدان خفته که این و آن باند اخوانی یا «امیر» خاین را قبول دارند، خط کشی می‌کند.

پاکستان که از رویارویی مستقیم با افغانستان اجتناب می‌کرد، اجباراً بر سر مهر آمد و با مراجعه و تماس با جوانان مسلمان و ضد محمد داوود، پشتیبانی و حمایت خویش را از داعیه ایشان اظهار نمود. در اثر این تمایل و امکان فراهم شدن وسایل، عده‌ای از جوانان خون گرم بشمول آقای گلبدین حکمتیار اظهار آمادگی کردند و از موقع استفاده کرده و در داخل افغانستان دست به اقدامات مسلحانه زدند.

(....) قرار بر آن شد تا در یک روز معین در سرتاسر افغانستان بشمول کابل قیام و اقدامات مشابهی برضد رژیم محمد داوود صورت گیرد.

حسب فیصله مذکور تعدادی از جوانان با سلاحهای عادی مسلح شده، راهی پنجشیر، لغمان، لوگر، بدخشان، کابل و سایر نقاط شدند و در اول اسد ۱۳۵۴ هجری بر بعضی از حکومات محلی از جمله در پنجشیر حمله کردند... و عده‌ای همراه با مأمورین و پلیسان امنیتی، جوانان را مورد حمله قرار دادند که بعضاً در این برخوردها شهید و گرفتار شدند و بقیه خسته و افسرده به پشاور مراجعت کردند. در لغمان و لوگر و بدخشان نیز چنین حادثاتی اتفاق افتاد و بعضی از جوانان شهید شدند.»

فعال بوده و تظاهراتی هم در اسلام آباد براه انداخته بوده».

در این قسمت «فتح» دروغگو، دست و پاچه شده و ناخواسته به روی خود و «برادران» می‌کوبد زیرا:

۱ ـ تقریباً همه‌ی مطبوعات معتبر پاکستان تعداد تظاهرات را هزار نفر و بیشتر نوشتند. «فتح» با انکار این واقعیت و تعداد را نه کم و نه زیاد فقط ۵۰ نفر ذکر کردن تنها کوچکی، پریشانی و درماندگی خودش را برملا می‌سازد. وانگهی بنظر من برای بنیادگرای وحشی و ضد زن، تعداد تعیین کننده نیست. آیا اگر «راوا» بخواهد روزی هزاران زن را به تظاهرات بکشد، آنگاه «فتح» و نظایرش وقاحت به خرج نداده و حاضر خواهند بود آن را واقعبینانه انعکاس دهند؟

۲ ـ اهمیت و ارزش «راوا» و صداقت و نشان وفاداری آن به مردم در همین است که با شعار «سیاه تر از هفت ثور، هشت ثور، هشت ثور»، احساس و درد توده‌های آفت رسیده‌ی ما را بیان می‌کند. با این شعار برحق، «راوا» بین خود وکلیه تشکل‌ها، نشریات و عناصر معامله‌گر و وجدان خفته که این و آن باند اخوانی یا «امیر» خاین را قبول دارند، خط کشی می‌کند.

تنها خاینان اخوانی با جمیع مطبوعات‌چی های پست‌تر از خودشان اند که فکر می‌کنند با «کمونیست» و «ملحد» و... گفتن فاجعه هفت ثور، قادرخواهند بود فاجعه موحش‌تر هشت ثور را روز «فتح» و «شادی» و «رهایی» مردم افغانستان وانمود سازند. برای مردم ما هشت ثور روز «انتقال قدرت به مجاهدین» نه بلکه انتقال قدرت به شرفباخته ترین خاینان در تاریخ افغانستان است.

**مطمئناً یکی از دلایل گرفتن تظاهرات در پشاور بخاطر شکستن طلسم اخوان بود که با تروریزم خود تنها می‌توانند در دل سازشکاران هراس ایجاد کنند. اما هرگز نه در دل مبارزان «راوایی» که با الهام از رهبر جان باخته‌ی شان و سنن گرانقدر مبارزات شان دلاورانه پیش می‌تازند و بصورت خاری در چشم دشمنان در آمده اند.**

۳ ـ مطمئناً یکی از دلایل گرفتن تظاهرات در پشاور بخاطر شکستن طلسم اخوان بود که با تروریزم خود تنها می‌تواند در دل سازشکاران هراس ایجاد کند. اما هرگز نه در دل مبارزان «راوا»یی که با الهام از رهبر جان باخته و سنن گرانقدر مبارزات شان دلاورانه پیش می‌تازند و بصورت خاری در چشم دشمنان در آمده اند. بعلاوه چنانچه سخنرانان نیز ابراز داشتند، انجام تظاهرات در پشاور منطبق با روش فعالیتهای «راوا» هم بود که می‌خواهد فعالیتهایش را در یک شهر نه بلکه حتی‌الامکان در کلیه شهرهایی متمرکز سازد که دههازار هموطن ما در آنجا بسر می‌برند.

راستی، در این جریان «فتح» دروغگو، روشن نمی‌کند که از کجا می‌داند «۵۰ زن با تعدادی اطفال» نه از کویته، کراچی، لاهور یا اسلام‌آباد بلکه هرومرو از راولپندی آمده بودند؟ ولی بااین هم صدآفرین به نشریه جهادی دانشمند ما که قاطعانه کشف کرده که زنان مذکور «به وسیله موتر»(!) به پشاور آمده بودند ونه مثلاً خرگادی یاکشتی و جهاز هوایی! کی گفته است کی اخوانی جاهل است و بی خبر از دنیا؟

بقیه در صفحه ( ۳۴ )

قصه کودتا و تجاوز روسها و استفاده ضیاالحق وغیره از بنیادگرایان و شرکای آنان و تحویلدهی شان به سی آی ای، هم داستانی رسوا و آشنا است (درین مورد به شماره ۳۳ و ۳۴ «پیام زن» مراجعه شود)

ونیز بد نیست به دروغگوی کم حافظه‌ی «فتح» متذکر شد زمانی که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ایجاد گردید، نخستین پدر پاکستانی «برادران»، ذوالفقارعلی بوتو محکوم به اعدام شده بود!

«فتح» اخوانی در جای دیگر همان مقاله می‌نالد: «روز هشت ثور ۵۰ زن با تعدادی اطفال (...) بوسیله موتر از راولپندی به پشاور آمده بودند (...) آنها پلاکاردهای علیه رهبران مجاهدین حمل می‌نمودند وبر ضد مجاهدین و دولت اسلامی شعار می‌دادند (...) هدف این تظاهرات تقبیح هشت ثور یعنی روز سرنگونی رژیم کمونیست کابل و انتقال قدرت به مجاهدین بود (...) تا نشان دهند که ترسی ندارند و می‌توانند در پشاور یعنی مرکز تنظیم‌های بنیادگرای افغانی هم علیه آنان دست به تظاهرات بزنند (...) و نیز این تنظیم در طول سال‌های گذشته در کویته

# خون دو زن و ابراز بی‌غیرتی داکتر غلام حسین در برابر اخوان تروریست

به تاریخ ۱۶ قوس ۱۳۷۴ دو تن از زنان افغان بنام های داکتر ناهید عظمت و راضیه شفق که اولی خانم و دومی خواهرزاده‌ی داکتر غلام‌حسین بودند در مهاجربازار پشاور توسط تروریست‌هایی که در موتر لندکروزر آمده بودند، کشته شدند.

داکتر غلام‌حسین شب بعد حادثه در مصاحبه با بخش فارسی بی‌بی‌سی اظهار داشت: «ما با کسی دشمنی نداریم... مدتهاست که در خدمت همین صدراعظم و رئیس جمهور (گلبدین و ربانی) قرار داشته و داریم... اگر من هزاره بودم زنم که محمدزایی بود چه گناهی داشت... زنم را بروی جای‌نماز کشتند». اما داکتر غلام‌حسین زمانی خود را در قله‌ی نامردی، بی‌غیرتی و بی‌شهامتی قرار داد که در آخر بی‌شرمانه اضافه کرد: «اینها حتی یکبار بخاطر دلجویی من هم نیامدند»!

در دریایی از خشم بالقوه‌ی توده‌ها بر ضد خاینان تروریست بنیادگرا، بهر حال هستند افرادی مثل داکتر غلام‌حسین که با اظهاراتی آنچنان کثیف و مملو از زبونی‌ای باور نکردنی مقابل قاتلان زن و خواهرزاده‌اش، بر خون پاک آن دو زن تف می‌اندازد. ولی ما برآن باوریم که اینگونه سرخم کردن ها در برابر اخوان، آتش انتقام از هزاران ناهید و راضیه ناکام را در دل مردم و نیروهای انقلابی کشور، شعله‌ورتر خواهد گردانید.

بسیار خوشحالیم که شعر برادر و همکار ارجمند ما «دُردی» که نفرینی است به دنائت داکترغلام حسین‌ها، به موقع به دست ما رسید و می‌توانیم آن را همین جا به چاپ برسانیم.

به داکتر غلام‌حسین
که خون زن و خواهرزاده‌اش را
به اخوان فروخت

## ننگ تقاص

آوخ، صدایی ناکسی در گوش شیهه زد
لرزنده، بی‌خرامه و بی‌شعله، دود وار
با آنکه کِشت گاهِ دهها تیر خون بشد
زانو به قاتلان زد و نالید زار زار

با این زبان ننگ تو گر همسرت زخاک
خشمنده سر برآرد و یکباره قد کشد
با صد هزار لعنت و نفرین هزار بار
بر ازدواج و همسریت دست رد کشد

در خدمت ریاست و صدراعظم و فلان
با افتخار یک یکی‌اش یاد می‌زنی
دو کشته در مقابل تو نهر خون روان
در خون «فلان» کرده و برباد می‌زنی

با اصل و با نسب نشود رفع مشکلی
با اینهمه به لابه‌ی تو تیر می‌زند
آنگاه که چوبِ سخت به ماتحت تو زدند
آرام خواهی گفت که تقدیر می‌زند

با ضجه ها و کرنشت ای مردک حقیر
مُرداب ننگ را به دهان باز می‌کنی
بر قاتلانِ ملت و فرزند و همسرت
شرمی بکن، چرا؟ چنین آواز می‌کنی

این عمر بی‌شرار تو نابود باد، باد
بی‌تلخه، بی‌غرور، چه عاری ز مسلکی
آماجگاهِ تیری و نشخوار، بیطرف
ای ننگ بر تو باد چه نامرد، مردکی

اینان هزار «راضیه»، «ناهید» کشته اند
در گوش پنبه‌پوش تو اینک زبانه زد
نی انتقامِ غیرت و نی عهد و نی قسم
با اینهمه زبان تو مدحِ ترانه زد

برخیز تا گلوی ترا باز نفشرند
بر برج انتقام چو شهباز چیره شو
این ننگ لابه‌ات به دلِ خون غرق کن
بر عرصه‌ی تقاص شب و روز خیره شو

# انفلاق جهادی در حباب «شخصیت» اسماعیل خان!

اسماعیل والی هرات از آن صدها «شخصیت»ایست که با یک پف «سترجنرال»، «امیر»، «رهبر» وغیره می‌شوند و با خلاندن یک نوک سنجاق دوباره شُفتُر. و دلالان مطبوعاتی «دولت» هم هنگامی که این پوقانه ها تا حد «ستر جنرال» و «امیر» باد می‌شوند به وجد آمده و خاک‌پای شانرا می‌بوسند اما با ترکیدن «قهرمانان» بادی ناگهان از آنان روی برگردانده، «تورن» خطاب شان می‌کنند و تا می‌توانند دامن آنانرا بالا می‌گیرند. بدون توجه به اینکه اینکار در واقع به مفهوم بالا کردن دامن تمام مالکان بنیادگرایشان است. دلالان مطبوعاتی جهادی نمی‌دانند که هیچکدام از پوقانه‌های «جهادی»، دیروز هم شخصیتی نبوده اند که امروز ضمن دعوای رسوای خانوادگی و با تورن نامیدن و «افشاء» شدن به شیوه‌ی جهادی، بی شخصیت گردد. از نوچه لعبتکان مطبوعات جهادی که با تحقیر اسماعیل در شماره ۸۸، ۵ میزان ۱۳۷۴ «هفته‌نامه کابل» می‌خواهد لطف صاحبان «قیادیش» را به خود جلب کند فردی بنام ضیاء رفعت است. او و سایر مزدورکان قلمی شاید از یاد می‌برند که با چنین عملی قبل‌از همه حجاب نازک روی خودشان را می‌درند که چگونه تا پریروز پستی قلمزن بودن در رژیم های پرچمی و خلقی را افتخار می‌دانستند؛ دیروز با ورود تبهکاران بنیادگرا به کابل خود را زیر پای آنان انداختند و قهرمان شان کسانی مثل «ستر جنرال امیر محمد اسماعیل‌خان» محسوب می‌شد ولی که امروز بر او تف می‌کنند و فردا هم اگر سیاه بختی مردم ما تکرار شود، این آرایشگران دژخیم، بی‌عارتر از آنند که به همان شیران برفی نظیراسماعیل خان‌ها، مجدداً و استفراغ آورتر از امروز دم تکان ندهند.□



تا شبح «امیر» و هم «امارت» بشکست
از هر طرفی زوزه‌ای آواز آمد
آنراکه چو «یل» همی پرستیدند
گویند: آهای! «پشه» به پرواز آمد

دُردی

# ایشان عریف «سفیر» جهادی به لته پاک تبدیل شد

«هفته نامه کابل» ارگان جهادی ـ خادی در شماره ۹۴ نوشت:

اطلاعات رسیده حاکیست که ایشان جان عریف سفیر اسبق افغاني دردهلي در نتیجه، مخالفتهاي که با تصاميم اخير دولتي از خود بروز داده بود ، به امریکا فرار کرد .

قابل تذکار است که شماره هاي قبلي هفته نامه، کابل موارد جدي را در مورد ایشان جان عریف افشا ساخته بود . از وراي نوشته هاي هفته نامه در مورد سفیر اسبق افغاني

**سفیر افغانی در هند به امریکا فرار کرد**

یك منبع وزارت امور خارجه که نخواست اسمش افشا گردد ، اظهار داشت که ایشان عریف سفیر افغاني در کشوري دیگر مقرر گردید اما از هندوستان دل برنکند و چون مجبور گردید که به وظیفه، تعیین شده رهسپار گردد ، از سفارت دست کشیده عازم امریکا شد .

در دهلي آشکار میگردید که وي متعهد به امر انقلاب اسلامي نیست . طی مصاحبه یي آقاي دهدار سکرتر اول اسبق افغاني در دهلي افشا کرده بود که ایشان جان داراي گرین کارت امریکایی است و هر وقت بخواهد ، بآن کشور باز خواهد گشت .

اما این نشریه «گلاسنوستی» خادی نمی‌داند که مردم این چنین ساده تحمیق نمی‌شوند و از ورای خبر مذکور، بلافاصله می‌پرسند:

۱ ـ آن خاینک کی و چه بود که در مسابقه خویش‌خوری و خیانت برنده شده و با مقرر شدن به عنوان «سفیر» در هند به معراجش می‌رسد، ولی با آنهم «مخالفتها»یی با «تصامیم دولتی» از خود بروز دهد؟

۲ ـ اگر او آنقدر سیاه بود که خاینک دیگری بنام دهدار مدعی است، پس چگونه «دولت اسلامی و جهادی» باز هم او را در کشور دیگری تعیین می‌کرد؟

۳ ـ چرا او از هند «دل برنکند»؟ به حساب مأموریتهای خارجی پرمنفعت برای خاینان و دزدان کمین گرفته در وزارت خارجه، هندوستان در ردیف آخر قرار می‌گیرد. پس ایشان عریف در هر کشور دیگری می‌توانست به زدن پول و دارایی‌های ملی و رذالت‌های مورد پسندش بهتر و آزادتر ادامه دهد درست همانطوریکه کلیه «سفیر»ها و «سکرتر»های جهادی بدون استثنا به خیانت و دزدی و بی عزتی در امریکا، ملل‌متحد و کشورهای مختلف اروپایی مشغول اند. پس دلیل اینکه آن «سفیر» فعلاً لته‌پاک شده، از هند «دل برنکند» باید در جای دیگری نهفته باشد. آیا او می‌خواست از درک روابط مخفی دولت هند با «دولت جهادی» و شخص «استاد» بیش از حد، جیبهایش را پر کند؟

بقیه در صفحه ( ۵۵ )

# آمنه افضلی و قدریه یزدان پرست، بمثابه کنیزکان خانه‌زاد بنیادگرایان خاین سخن می گویند

بین جلادان اخوانی، باند ربانی که کابل را در اشغال دارد، سخت در تلاش است تا با استفاده از بقایای زنان پرچمی و خادی، به اغوای زنان کشور پرداخته و مثل دولت پوشالی که به شانه‌ی عده‌ای از زنان کلاشنکوف می‌داد و آنان را به «مارش» وامیداشت تا به دنیا نشان دهد که هزاران زن طرفدار«حقیقت انقلاب ثور» دارد، می‌کوشد هرچه زودتر اینگونه نمایشات را به مرحله اجراء درآرد تا «ثابت» سازد که لااقل زنان کابل حاضر اند برای دفاع از «فاجعه ۸ ثور» که موجد سیاهترین مصایب بر سر زنان در تاریخ افغانستان محسوب می‌شود، جان خود را برای یکی از کثیفترین و فاشیست‌ترین باند های ضد زن فدا کنند!

قدریه یزدان‌پرست و آمنه افضلی از آن کنیزکانی اند که با بیشرمی باور نکردنی‌ای برای بی‌ناموسان جهادی حنجره پاره می‌کنند.

برای نمایاندن ماهیت این دو مزدور اخوانی که اولی به اصطلاح رئیس مؤسسه عالی نسوان معرفی می‌شود و دومی مسئول بخش زنان «جمعیت اسلامی زنان افغانستان»، نخست ببینیم در همان برنامه (اول سپتامبر ۱۹۹۵) خبرنگار بی‌بی‌سی و چند زن افغان چه می‌گویند و بعد به گفتار دو عروسک در دست بنیادگرایان توجه کنیم که چگونه می‌کوشند خون و نجاست را از سر و روی «حکومت عزیز اسلامی» بلیسند.

## صدای واقعیت و صدای خیانت

خبرنگار بی بی سی: «به قدرت رسیدن گروههای اسلامی در افغانستان برای زنان افغان پیامد های دردناکی داشته است. اولین اقدام مجاهدین بعد از تسلط شان بر شهر کابل مطابق گفته های شاهدان عینی قتل و تجاوز و شکنجه های زنان و دختران بود.... ارعاب و وحشتی که بعد از این اقدامات میان زنان بخصوص در شهر های افغانستان بوجود آمد سبب شد که زن و دختر افغان خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده و به کشور های دیگر بگریزند.»

داکتر جمیله عثمان: «جنایاتی که طی سال گذشته در حق زنان شده شاید در تاریخ بی‌سابقه باشد. در جنگها همیشه رسم مردان بود که زنان و اطفال محفوظ می‌بودند و اگر بدست دشمن می‌افتادند آنان را محفوظ و با حرمت نگهداری می‌کردند... ولی متأسفانه در جنگهای اخیر همین رسم افغانی از بین رفت و بی‌حرمتی‌ای نسبت به زنان، اطفال، موسفیدان و ریش‌سفیدان شد که در طول تاریخ افغانستان و حتی در تاریخ بشر ممکن بالای انسان نشده باشد.»

> شرفباختگان بنیادگرا را همه می‌شناسند، اما مسئله این است که وجدان تو آمنه خانم مثل وجدان «استاد» و دیگر قیم هایت را «امارت» و شهوت قدرت سیاسی، کلوخ ساخته در حدی که حتی حاضر نیستی بگویی که مثلاً به استثنای برادران جمعیتی و سیافی‌ات، آنهمه بی‌ناموسی ها را برادران «شورای هماهنگی»ات مرتکب شده اند. چرا؟ برای اینکه میدانی آن تفت هم بروی خودت و «برادران» می‌نشیند چون آنان هر قدر هم شکم یکدیگر را بدرند باز «برادر» اند بدون «اختلاف ایدئولوژیک».

ولی قدریه یزدان پرست، هر گونه نشانی از شرافت و وجدان یک زن را در خود می‌کشد وقتی می‌گوید که تا بحال سندی دال بر این جنایات نیافته است. او در پاسخ به سؤال خبرنگار که آیا مؤسسه نسوان در پی مورد و سند بوده؟ ابراز می‌دارد: «نه. ریاست مؤسسه نسوان، همواره در تلاش این مسئله است که پیداکند. اما شاید بر شما معلوم باشد که افغانها مطابق رسم و سنتی که دارند اگر باز هم بر این مسئله مواجه می‌شوند از ادعای آن ننگ دارند. شاید تلاش نکنند این را بگویند. من فکر می‌کنم شاید بعضاً از طرف تنظیمهای محدودی، یعنی فکر نمی‌کنم در سطوح همه تنظیم ها این عملی شده باشد. شاید یکی دو تنظیم متهم به این کار باشد ولی ما اسناد نداریم.»

مادامیکه قدریه‌خانم اساساً منکر جنایات باداران مذکرش باشد؛ مادامیکه خیرو خیریت است و «برادران جهادی» اصلاً عادت به بی‌ناموسی و رهزنی ندارند و تا حال صدها مثال تبهکاری و بی‌عصمتی جهادی دیده نشده، پس این گدی‌گک، «همواره در تلاش» کدام «مسئله» است که «پیدا» کند؟

اگر تجاوز جهادی محدود به چند زن، یا چند ده زن هم می‌بود شاید «مطابق رسم و سنت» به مرگ تدریجی خود اکتفاء می‌ورزیدند و دم برنمی‌آوردند. اما تجاوز خاینان بنیادگرا دامن صدها زن نجیب را گرفته و قصه‌ی بیماران جهادی در اکناف عالم پیچیده و حتی غضب معلمان ایرانی و سودانی وغیره شان را برانگیخته و حتی بی‌بی‌سی که چندان مایل نیست

**قدریه خانم و آمنه خانم، از زبان مردم ما و مخصوصاً زنان بربادرفته‌ی ما چی بگوییم غیر از اینکه ایکاش با اسداله حبیب ها یکجا، شما نیز همراه خواهران و دختران و پسران جوان تان در تهکوی خانه‌ای در چنگال «برادران» وحدتی، گلبدینی یا دوستمی‌تان می‌افتادید تا شاید دیگر اینطور خاینانه به تقدیس متجاوزان به خود و دختر، خواهر و مادر خود دهان نمی‌گشودید.**

تو آمنه خانم را مثل وجدان «استاد» و دیگر قیم‌هایت «امارت» و شهوت قدرت سیاسی، کلوخ ساخته در حدی که حتی حاضر نیستی بگویی که مثلاً به استثنای برادران جمعیتی و سیافی‌ات، آنهمه بی‌ناموسی ها را برادران «شورای هماهنگی»ات مرتکب شده اند. چرا؟ برای اینکه میدانی آن تفت هم بروی خودت و «برادران» می‌نشیند چون آنان هر قدر هم شکم یکدیگر را بدرند باز «برادر» اند و بدون «اختلاف ایدئولوژیک».

ببینیم کنیزک افضلی، سینه بریدن ها، تماشای وضع حمل یک زن و تجاوز به او، تجاوز های دستجمعی به زنان و دختران جوان و مادران سرسفید را با چه زبانی «تقبیح» می‌کند: «ما این عمل را تقبیح می‌کنیم و این عمل را غیراسلامی و غیربشردوستانه اعلام می‌کنیم.»

## جنایتکاران جنسی و «دولت» جهادی

صرفنظر از بیسوادی و بی‌معرفتی خاص جهادی که براین خانم حاکم است، در جمله بالا واقعیت مهمی نهفته بوده و رساننده‌ی اصلاً موضع یک خاین بنیادگرا نسبت به جنایتکاریهای فوق می‌باشد. فاشیست دینی چه مؤنث و چه مذکر، آن اعمال خوک صفتانه را فقط «غیراسلامی» و «غیربشردوستانه» (شاید نزد او بی‌ناموسیهای «اسلامی» و «بشردوستانه» هم وجود داشته باشد) می‌خواند زیرا در فرهنگ او زن از «غنایم جنگی» بشمار می‌رود. باند های برادر گلبدین و خلیلی و... اگر جایی را از برادر ربانی یا برادر سیاف تصرف می‌کند. یا برعکس، به خود حق می‌دهند که با زنان هر گونه خواسته باشند رفتار کنند و آنان را چو نان، فرش و دیگ و کاسه بیانگارند. پس بدیهی است که این «برادران» و «خواهران» خاین

بقیه در صفحه ( ۲۸ )

### شکنجه گاه احمدشاه مسعود

روزنامه «مسلم» در شماره ۸ اپریل ۱۹۹۵ از زبان سیدنورالدین یکی از اسرای زندان در پنجشیر می‌نویسد:

«بیش از ۶۰ نفر در زندان پنجشیر و شکنجه‌گاههایش که توسط احمدشاه مسعود ایجادگردیده، تحت شکنجه به قتل رسیده اند. درین زندان صدها تن که متعلق به احزاب رقیب اند، در شرایطی فجیع رنج می‌برند. زندانیان را بی‌خوابی داده و نان و آب آنان غیرکافیست.

نورالدین در جمله کسانی بودکه درمبادله اسراء با جنرال دوستم رها شد.»

پرده از روی ستارگان بنیادگرایش گرفته شود ناگزیر از افشای شمه‌ای از واقعیات هولناک میگردد. بدینترتیب وضعی پدیدآمده که بسیاری از زنان قربانی نیز، افشای تبهکاران جهادی را نه «ننگ» بلکه برعکس تسکین و مرهمی کوچک بر زخم روح شان دانسته و دریافته اند که از سکوت شان فقط جنایتکاران بهره خواهند برد و بس.

## آیا برادران «اسناد» بی‌ناموسی شان را ارائه خواهند داشت؟

گدی‌گک با پررویی خاصی، از «اسناد» گپ می‌زند، باید از قدریه خانم جهادی پرسید کدام «اسناد»؟ می‌خواستی که «برادران جهادی»ات پیش از ارتکاب جنایت از تو بخواهند تا در صحنه حاضر باشی؟ یا اینکه پس از ارتکاب بی‌ناموسی برایت گزارش بفرستند تا صاحب «سند» شوی؟

از سوی دیگر برخلاف گفته جهادی خانم، «یکی دو تنظیم متهم به این کار» نه بلکه تمام «تنظیم» ها و مخصوصاً «تنظیم» های خاین اخوانی مشمول بی‌ناموسی در حق زنان و دختران و پسران اند. لیکن باز هم مشکل نداشتن «اسناد» تو چطور می‌شود؟ انتظار داشتی یا داری که به گفته خودت آن «یکی دو تنظیم»، جریان تجاوز به خواهران و مادران شان را به «رئیسه صاحب مؤسسه عالی نسوان» گزارش بدهند؟

جالب این است که در همین مصاحبه همتای «خواهر یزدان‌پرست» یعنی آمنه افضلی، کمی خجالت کشیده و من‌من‌کنان، تجاوز برادرانش را به «مخالفین دولت اسلامی» نسبت می‌دهد: «طبعاً این شرایط هرج و مرج را مخالفین دولت اسلامی و مجاهدین ازین فرصت استفاده نموده برای بدنامی مجاهدین دست به همچو اعمالی زده اند.» (جملات خانم بی‌ربط است و باید کوشید تا نکته اصلی آن را دریافت.)

جهادی خانم، این «مخالفین دولت اسلامی» کیانند؟ از کره مریخ آمده اند یا طوریکه مردم ما و دنیا می‌دانند همان احزاب «برادر» گلبدین، «برادر» دوستم، «برادر» خلیلی و «برادر» مجددی اند که در «شورای هماهنگی» با هم متحد شده اند؟

شرفباختگان بنیادگرا را همه می‌شناسند، اما مسئله این است که وجدان

# دیگران هم به روی آمنه افضلی و قدریه یزدان پرست سیلی می زنند

عفوبین‌الملل در گزارش مفصل اخیرش تحت عنوان «افغانستان ـ مسؤلیت جهانی در مورد فاجعه‌ی حقوق بشر» که در نوامبر ۱۹۹۵ انتشار داده، و با استناد به حقایق و شواهد معتبر فاجعه نقض حقوق بشر در افغانستان رابخصوص بعد از هجوم گروههای هار «جهادی» فاش نموده که بخش هایی از آن را در این شماره و بخش هایی را در شماره های بعدی «پیام زن» ترجمه و به نشر خواهیم سپرد.

## سیلی اول

### نقض حقوق بشر در افغانستان

من (و سایر اعضای «عفوبین الملل») از دولتهای پاکستان، امریکا، فدراسیون روسیه، عربستان و ایران می‌خواهیم تا مسئولیت وضع حقوق بشر در افغانستان را به عهده گیریم. ما از آنها می‌خواهیم تا اسلحه‌ای را که به افغانستان می‌فرستند برضد حقوق بشر مورد استفاده قرار نگیرد. برعلاوه از آنها می‌خواهیم تا از معارف و برنامه های تعلیماتی در افغانستان حمایت کنند.

امیدواریم از طریق فعالیت مثبت دستجمعی، رنجهای باورنکردنی آنهمه مردم بی‌گناه پایان گیرد.

کوری جی دوما ـ کانادا («مسلم»، ۵ فبروری ۱۹۹۶)

## سیلی دوم

### تجاوز جنسی و شکنجه

همه گروههای درگیر جنگ مرتکب تجاوز جنسی و اعمال انواع مختلف شکنجه گردیده اند. گروههای سیاسی تفنگدار همه روزه قربانیان را در خانه هایشان و یا در اتاق های مخصوص شکنجه که در مراکز توقیف سیار احداث گردیده، شکنجه می‌کنند. زنان و اطفال را مورد تجاوز و اذیت جنسی قرار می‌دهند. زندانیان را مجبور به خوردن گوشت انسان نموده و به «جرم های مختلف» مانند هویت مذهبی یا قومی، ظن کار به نفع گروه مخالف و یا هم صرفاً جهت بدست آوردن پول مورد توهین و تحقیر قرار داده، مجازات می‌کنند.

یک راننده تکسی که همراه با زنی مسافر در اوایل ۱۹۹۳ توسط مجاهدین تفنگدار متوقف گردید، بود بعداً به عفوبین‌الملل گفت: «ما در منطقه کوته‌سنگی کابل که توسط حزب وحدت اداره می‌شود متوقف گردیدیم. آنان (جهادی ها) که تعداد شان بسیار بود ما را به خانه‌ای که از آن به مثابه پایگاه استفاده می‌کردند بردند. ورقی را به من دادند تا در آن بنویسم که موترم را به آنان فروخته ام. همینکه تقاضای شان را رد نمودم مرا تهدید به خوراندن گوشت انسان کردند. سپس شروع به لت و کوب نمودند. ناگزیر ورق مذکور را امضاء نمودم اما با آنهم اجازه رفتن ندادند. بعد مقدار گوشت پخته آورده ما را به خوردن آن واداشتند. همینکه یک لقمه کوچک آن را خوردم احساس مریضی کردم. سپس مجاهدین مذکور ورق دیگری را که در آن نوشته شده بود مسافر زن خواهرم می‌باشد و من او را به مبلغ چند افغانی می‌فروشم، برایم دادند. من گفتم اگر کشته هم شوم این کار را نمی‌کنم. بعد از آنکه مدتی مرا لت و کوب نمودند قومندان شان دستور داد که بس کنند. آنان به ما گفتند که برویم. حینیکه از زینه ها به پایین می‌آمدیم صدایی را از عقب شنیدم. وقتی دیدم متوجه شدم که زن مذکور حضور ندارد. مرا تهدید کردند که بروم در غیر آن به قتل خواهم رسید.»

دختران و زنان سراسر افغانستان همیشه در ترس و بیم از تجاوز توسط مجاهدین تفنگدار بسر می‌برند. در حقیقت تجاوز به زنان توسط مجاهدین مسلح مربوط گروههای مختلف، همچون وسیله‌ی ارعاب جمعیت و انعام به مجاهدین از جانب اکثر رهبران نادیده گرفته می‌شود. در مسئله تجاوز سن و سال برای مجاهدین تفنگدار مانعی نمی‌تواند باشد. تعدادی زنان بخاطر رهایی از تجاوز دست به خودکشی زده اند.

گزارش گردیده است که زن ۲۵ ساله‌ای به نام نفیسه، زمانیکه مجاهدین تفنگدار به قصد تجاوز به وی آمدند خود را از بام ساختمانی پایین انداخت. گرچه او زنده ماند اما مجروح و معیوب.

یک معلم جوان که در اواسط ۱۹۹۴ کابل را به قصد پاکستان ترک نمود به عفوبین‌الملل گفت: «من از بی‌عزت شدن توسط "جهادی" ها در هراس بودم. بنابرین کابل را ترک نمودیم. همسایه‌ی ما زن میانه سال بود و بچه های جوان داشت. او در نزدیک دکانی که توسط مجاهدین دوستم غارت گردید ایستاده بود. آنان دکاندار را گرفته با خود بردند و زن مذکور را حدود یک ساعت و نیم در دکان قفل نمودند. بعد به وی اجازه رفتن دادند. زن بعد از رهایی نزد ما آمد و گفت که باید هرچه زودتر آنجا را ترک کنیم. وی همچنان ابراز نمود که توسط مجاهدین بی‌آبرو گردیده است.»

در مارچ ۱۹۹۵ نیروهای «شورای نظار» حملات وسیعی را علیه خانه

بقیه در صفحه ( ۷۶ )

## امیر انتظام:

# «زه له هیڅ ځه بخښنه نه غواړم»

پورتنی خبره د عباس امیر انتظام ده چی د ایران بنسټپاله رژیم ته‌یی د هغو ناسمو خبرونو له خپرولو وروسته کړی ده چی د ایران له رژیم څخه د ده (امیر انتظام) د عفو غوښتلو په هکله‌یی په درواغو د «جمهوری اسلامی» ورځپانی د ۱۳۷۴ د تلی په اتمه نیټه او «هوایی کیهان» د تلی په دولسمه نیټه دا لاندی مضمون خپور کړی وو:

«ویل کیږی چی عباس امیر انتظام د "آزادی نهضت" غړی چی د جاسوسی او د "سیا" له مامورانو سره د اړیکو لرلو په تور په عمری بند محکوم شوی او اوس له زندان څخه بهر په یوه کور کی د څارنی لاندی اوسیږی، د یوه لیک په ترڅ کی له قضائیه قوی څخه د عفوی او سزا د کمولو غوښتنه کړی ده».



عباس امیر انتظام چی ایران کی د شاهی رژیم له نسکوریدلو وروسته د انجینیرمهدی بازرگان د لومړی وزیرتوب په لړ کی د نوموړی مرستیال او سوید کی د سکاندیناویایی هیوادونو سفیر پاتی شوی وو له شپاړسو کالو راهیسی امریکا او سی آی ای سره د اړیکو لرلو په تور د ایرانی آخوندانو په بندیخانی کی پروت دی او ټینګار کوی چی دایران «واکمن‌اسلامی رژیم، امریکایی رژیم دی» او وایی: «ماځو ځو ځله ویلی دی چی د محاکمی له بیا تر سره کولو او زما د حیثیت له راګرځولو پرته به له بندیخانی ونه وځم».

ځرنګه چی زموږ وطنی بنسټپالان هم د ایران فاشیسټ بنسټپاله رژیم غوندی واکمنی ته رسیدل یا واکمن پاتی کیدل خپل وروستی ایده‌آل ګڼی او دی پراوته د رسیدو په لارکی لکه چی تیرو ځو کالونو په ډاګه کړه له هیڅ راز جنایت، بی ناموسی او هیوادپلورنی... څخه مخ نه اړوی، او ځرنګه چی د بنسټپالی ډلی د هریوه رسوا کول په حقیقت کی د ټولو بنسټپالو رسوایی ګڼلی شی دا دی د هغه د لیک پوره متن چی د هوایی کیهان ورځپانی مسئول مدیر او د اطلاعاتو وزارت غړی عباس سلیمی‌نمین په نوم یی استولی خپروو: سره له دی چی زما دوسیه د تاسی په واک کی ده، تاسی په خپل خام (اوم) فکر د اسلامی جنایتکار نظام په وړاندی زما د تیرو ۱۶ کالو مقاومت ارزښت ضایع کولو په نیت یو لیک خپور کړی او په هغه کی مو غوښتی خپلو لوستونکو ته وښیاست چی ګنې امیرانتظام له اسلامی وینی‌څښونکی او وړانوونکی نظام څخه د بخښنی غوښتنه کړیده.

که چیری یو بندی دومره توان ولری چی د ناروا، جنایت‌کار او بشر د حقوقو تر پښو لاندی کوونکی رژیم د ځانی او روحی ربړولو په وړاندی مقاومت وکړی په هماغو لومړنیو ځو کالو کی به مات شی نه شپاړس کاله وروسته.

د اطلاعاتو وزارت کارمن ښاغلی سلیمی‌نمین، ته د ولایت «فقیه» وړانګو روند کړی‌یی او که نه نو ځرنګه کیدای شی چی د قضائیه قوی رئیس ته ځما دوه سرخلاصی لیکونه چی د ۱۳۷۱ په دوبی کی لیکل شوی او په هغوکی می د بندیخانی پریښودلو په اړه د هغه وړاندیزونه په کلکه رد کړی او زما په دوسیی کی هم موجود دی ونه وینی. اوس، که ستا غوږونو د اوریدلو توان له لاسه نه وی ورکړای د دووټکو یادونه کوم:

لومړی: د قضائیی قوی رئیس وروسته زما د جرم له اعلامولو څخه ښاغلی ګالیندوپل ته د ۱۳۷۱ د وری میاشت کی وړاندیز وکړ چی بی له کوم قید او شرط څخه زندان پریږدم. د خپلو وطنوالو د خیرتیا لپاره زیاتوم چی: د ۱۳۷۰ لیندی په اولسمه نیټه یو لیک چی په هغه کی می د ایران د رژیم پر ضد د جنایتونو او بشری حقوقو د تر پښو لاندی کولو تور لګولی وو. د بشر د حقوقو غړی او ملګرو ملتونو د عمومی منشی خصوصی نماینده ته د ده د دریم سفر په ترڅ کی وروسپاره. د هغوی د لومړنیو دوو سفرونو په وخت کی اسلامی رژیم او د اوین بندیخانی، له هغوی سره د کتلو اجازه نه وه راکړی. د قضائیه قوی رئیس، زما د جرم د اعلامولو څخه وروسته، د ۱۳۷۱ وری په لومړیو کی د خدای بخښلی انجنیربازرګان په وسیلی زما خپلوانو ته چی لیدلو ته به می راتلل خبر ورکړ چی زه کولای شم بی له قید او شرط څخه زندان ترک کړم (مقصد هغه قید او شرط دی چی سیاسی بندیان د بندیتوب له پای ته رسولو وروسته د خلاصون په وخت کی باید د انقلاب څارنوال ته د جایداد سند او شخصی ضامن ورکړی). ما ځواب ورکړ: «تر ځو چی محاکمه بیا ترسره نشی او زما حیثیت راونه ګرځول شی بندیخانه به پری نږدم.» د ۱۳۷۱ پسرلی په وروستیو او دوبی کی د اطلاعاتو وزارت دوو غړو د قضائیه قوی د استاذو په نوم د اوین بندیخانی ۲۰۹ واحد کی له ماسره ولیدل او د ۵ څخه تر ۶ ساعته جلسو په لړ کی یی بحث او ټینګار وکړ چی ما د زندان پریښودلو ته چمتو کړی خو ما ونه منله او هغوی ته می په ډاګه کړه چی: «واکمن اسلامی رژیم، یو امریکایی رژیم دی او د هغه هیواد په پروګرام، مرستی او لارښوونی واکمنی ته رسیدلی او د ایران بی ګناه، زودباوره او له سیاسی مسایلو ناخبره ملت ته‌یی د خپل جهالت او بی کفایتی له امله نه جبرانیدونکی فجایع رسولی دی. او زه د رژیم د ماهیت بر بنډولو پرته، که زما د ژوند په بیه هم تمامه شی د زندان پریښودلو ته

پاتی په (۵۵) مخ

# فاطمه گیلانی بار دیگر در برابر بنیادگرایان خاین جبین می‌ساید



فاطمه گیلانی با یک جهادی زن دیگر در کنفرانس بیجنگ

از طریق نشریه «مجاهد ولس» (میزان ۱۳۷۴) خبر شدیم که فاطمه گیلانی در کنفرانس جهانی بیجنگ شرکت کرده بود. ما قبلاً نوشته بودیم که ادامه سیاست های سازشکارانه و چاپلوسیهای کراهت انگیز در برابر بنیادگرایان، خانم گیلانی و امثالش را (که ظاهراً مدعی اند اخوانی نیستند) به جاهایی بد و خطرناکی می‌کشد. اینک می‌بینیم که وی در کنفرانس بیجنگ نه بعنوان سخنگوی «محاذ ملی» بلکه به عنوان نماینده باند برهان‌الدین ربانی، ننگ «اشغال» چوکی افغانستان را پذیرفته است. وی در مصاحبه‌ای با «مجاهد ولس» بار دیگر حرفهایی بر زبان آورده که نمی‌توان از آنها گذشت.

در برابر پرسش جریده که «آیا اشغال چوکی افغانستان را به حیث نماینده کابل قبول نموده و یا طور مستقلانه به این کار اقدام ورزیده بودید؟» فاطمه خانم با افتخار جواب می‌دهد:

«بلی من در کنفرانس بیجنگ از طرف پوهنځی اسلامی لندن شرکت کردم. کرسی افغانستان باکمال تأسف خالی بود به دلایلی که برایم نه روشن و نه معقول بود از طرف کابل نماینده‌ای فرستاده نشده بود. در روز اول کنفرانس من وظیفه خود دانستم که به حیث یک زن افغان آن کرسی را خالی نگذارم. همان بود که با شاغلی سخنیار وزیر مختار افغانستان همراه شدم. من هیچ نوع نمایندگی رسمی از طرف کابل نداشتم.»

شنیدگی چند زن بی‌اهمیت دیگر افغان نیز در بیجنگ تشریف داشتند، چطور که آنان چوکی را «اشغال» نکردند و «وزیر مختار» صاحب نیز «همراه» شان نشد؟ پس اگر «هیچ نوع» نه لااقل «یک نوع» نمایندگی داشتی، نمایندگی «غیر رسمی» از باند ربانی و دیگر بنیادگرایان خاین بر اساس عدم افشای آنان منحیث وحشی‌ترین، جنایت‌پیشه ترین و ضد زن ترین موجودات در دنیای کنونی که روی هر پلیدی و رذالت شان پرده‌ی دین و اسلام را می‌اندازند.

با آن سیاست های معامله‌گرانه و سازشکارانه، چه تو فاطمه خانم به اینگونه محافل بروی و چه مثلاً آمنه‌افضلی‌ها و قدریه‌یزدان‌پرست‌ها و فاطمه‌یاسرها، برای ربانی و شرکاء هیچ فرقی نمی‌کند. و حتی ترا ترجیح خواهند داد چرا که غیر از انگلیسی ماشاالله به لهجه ایرانی هم می‌توانی روان مکالمه کنی! تو اگر با ربانی و سیاهسر های فوق‌الذکرش همفکر نمی‌بودی، تکیه زدن به چوکی افغانستان و «همراهی» با وزیر مختارک را پست‌ترین حد شرم و ننگ می‌دانستی.

فاطمه گیلانی برای «مادران و خواهران هموطنش» پیام دارد:

«پیام من به مادران و خواهران هموطنم این است که کنفرانس بیجنگ موجب شد که زنان دنیا یک همبستگی عظیمی از خود نشان بدهند و پایگاه والای خود را باثبات برساند که اغماض و چشم پوشی از آن ناممکن است. امروز هفتاد در صد بیسوادان جهان را زنان تشکیل می‌دهد...»

**خانم گیلانی در جای دیگری از مصاحبه که مثل خانم هیلری کلنتن ابراز «تعجب و تأسف» می‌فرمایی که «در افغانستان یعنی یک مملکت اسلامی تعداد باسواد حتی به پنج درصد هم نمی‌رسد»، پس بنیادگرایان و برادران نوع طالبی شان را باید کثیف ترین خاینان بنامی که در مملکتی با این شرم آورترین تعداد باسواد در جهان، نسبت به دانش و تعلیم و مکتب آنچنان برخوردی دارند.**

خدا ترا وجدان و موضع و انصاف بدهد، ظالم خانم فاطمه. آخر «همبستگی نشان دادن» های زنان دنیا به زنان تباه شده‌ی ما چه ارزشی خواهد داشت هنگامی که بدبختانه هیچ زن نجیب و مبارز افغان که از رنج جانسوز زنان شهیددار و مورد تجاوز قرار گرفته و خاک‌بسر وطنش بیاید، در کنفرانس وجود نداشت که بگوید هرگونه دهل و نقاره زدن برای همبستگی زنان پوچ است اگر اکثریت زنان شرکت‌کننده در

در اینجا فاطمه جان صاف و ساده دروغ می‌گویی. اگر واقعاً نماینده کابل نبودی یا آن را ننگ می‌شمردی چگونه شد که چوکی افغانستان را «اشغال» و از آن مهمتر به اصطلاح وزیر مختار را هم «همراهی» کنی؟ اگر زبان و روحیه خاینان ربانی و گلبدینی وغیره را نمی‌داشتی، «شاغلی سخنیار» با یک اخطار یا سیلی ترا از نزدیک شدن به چوکی افغانستان می‌راند. «رسمی» و غیر رسمی دیگر چه معنایی دارد؟ قرار

مورد آنچه بر سر زنان افغانستان در این سه سال جاریست، افشاگری و اعتراض نکنند. اگر در آن جا نمایندگی‌ای از زنان افغان زیر شکنجه‌ی بنیادگرایان خاین موجود می‌بود، قبل از همه ماسک نماینده‌ی ربانی را می‌درید و می‌کوشید تا به کلیه هیئات آزادیخواه بفهماند که از سه سال پیش به این سو چه جانورانی جای دولت پوشالی نجیب را در افغانستان گرفته اند.

صحبت از «هفتاد درصد» بیسواد چه اهمیتی دارد فاطمه خانم؟ بجای حرفهای بالا به «مادران و خواهران» خوب بود مژده می‌دادی که وقتی دیگران از آن درصدی دردناک بی‌سوادی زنان در دنیا می‌گفتند تو برخاستی و گفتی که در کشوری بنام افغانستان، موجوداتی به جان یکدیگر افتاده و جان و مال و ناموس مردم را به بازی گرفته اند که اگر چشم ناپاک شان به صورت زن در تلویزیون بیفتد یا در دفتر کار، «تحریک» و «بی‌نماز»! می‌شوند، و عده‌ای از آنان هم مکتب را «دروازه دوزخ» نامیده و رفتن زنان و دختران را بقصد مکتب و دفتر، قیامت تصور می‌کنند.

> **در اینجا فاطمه جان صاف و ساده دروغ می‌گویی. اگر واقعاً نماینده کابل نبودی یا آن را ننگ می‌شمردی چگونه شد که چوکی افغانستان را «اشغال» و از آن مهمتر به اصطلاح وزیر ربانی را هم «همراهی» کنی؟ اگر زبان و روحیه خاینان ربانی وگلبدینی و غیره را نمی‌داشتی، «شاغلی سخنیار» با یک اخطار یا سیلی ترا از نزدیک شدن به چوکی افغانستان می‌راند... قرار شنیدگی چند زن بی اهمیت دیگر نیز در بیجنگ تشریف داشتند، چطور که آنان چوکی را «اشغال» نکردند و «وزیر مختار» صاحب نیز «همراه» شان نشد؟**

خانم گیلانی در جای دیگری از مصاحبه که مثل خانم هیلری‌کلنتن ابراز «تعجب و تأسف» می‌فرمایی: «در افغانستان یعنی یک مملکت اسلامی تعداد باسواد حتی به پنج درصد هم نمی‌رسد»،[*] پس بنیادگرایان و برادران نوع طالبی شان را باید کثیف ترین خاینان بنامی که در مملکتی با این شرم آورترین تعداد باسواد در جهان، نسبت به دانش و تعلیم و مکتب آنچنان برخوردی دارند. اما برعکس فقط یاد داری که بسان یک شاهزاده خانم انگلیسی محض «تعجب و نگرانی» بخرج دهی: «بسته شدن مدارس دختران در هرات و باز نکردن مکاتب دختران در قندهار نه تنها مایه تأثر و نگرانی من و امثال منست بلکه بسیار تعجب‌آور است.»

سبحان‌اله، او طوری قیافه می‌گیرد که گویی براستی از این خاک نباشد و نفهمد که طالبان کیستند و بنابرین با زبانی شیرین نسبت به طالبان لطف نموده و صرفاً و صرفاً منحیث یک دعاگوی و غمخوار آن طالبان عزیز، «تأثر و نگرانی» خود را اظهار می‌دارد!

با توجه به اینگونه اظهار «نگرانی» ها و «تعجب» ها در برابر جنایتکاران مزدور و ماورای مرتجع، آیا نمی‌توان حدس زد که فاطمه خانم (که بدون هیچگونه احساس شرم با مهمانداری پوشالی‌گکی بنام سخنیار به چوکی افغانستان بمثابه عامل ربانی دربار کرده بود) در کنفرانس بیجنگ یکسو به دفاع از فاجعه ۸ ثور و خاینان اخوانی و بخصوص ربانی تلاش کرده (مگر با «همراهی» وزیر مختار مزدور ربانی غیر از این ممکن بود؟) و از سویی باید پوست پشک برویش کشیده و ضمن ناچیز نشان دادن سگ‌جنگی برادران جهادی با برادران طالبی، در باره‌ی ماهیت ضدفرهنگی طالبان، حتی از همان ابراز «تأسف و نگرانی و تعجب» به شیوه‌ی ماری‌آنتوانت ها نیز باید اجتناب ورزیده باشد زیرا در آنصورت اصل معامله‌گری بهم خورده و این خطر وجود داشت که در آنجا وزیر مختار صاحب شانه خانم فاطمه را گرفته از «چوکی خالی» بلندش کند، و طالبان هم به قهر شده و در آینده او را به عنوان طلبه‌ای از «طبقه اناث» به کنفرانسی در چین یا سایر کشورها نفرستند.

فاطمه خانم، ما قبل از آنکه کار سازشکاری شما به «همراهی» با «وزیر مختار» بکشد، نوشتیم: «خانم فتانه‌گیلانی، شما از پشاور و خانم فاطمه‌گیلانی از لندن تا دلتان می‌خواهد در شستن خون از سر و روی «رهبران» خویش مجاهدت بخرج دهید. ولی مطمئن باشید که موفق نخواهید شد ملتی مجروح و داغدار را با آن گرگان خون‌آشام آشتی دهید. مردم ما دیر یا زود برضد «رهبران» شما برخاستنی اند و چه حیف که شما دانسته یا ندانسته از راه «اعتدال و میانه» به سوی لجن بنیادگرایان خیز زده و بدینترتیب خود را لامحاله در معرض توفان پرخشم و کین مردم قرار می‌دهید.» («پیام زن»، شماره مسلسل ۳۹)

و حال بیشتر از پیش به صحت حرفهای بالا و نیز سیاست ما مبنی بر افشای سازشکاری با بنیادگرایان پی می‌بریم. □

---

[*] ـ فاطمه خانم با این گفته، آیا آن حکم مسخره‌ی تان را پس می‌گیرید که: «جهاد به نفع زنان تمام شد و بر تعداد مدارس زنان افزوده شد. با وجودیکه جنگ در داخل افغانستان (...) بدبختی های بسیار کلانی برای مردم عموماً برای زنان و اطفال بخصوص آورد. اما یک فرق مهم در افغانستان آمد که وقتی که مهاجرین در پاکستان زندگی می‌کردند، برای زنان امکانات درسی بهتر بود، تمام تنظیم های جهادی مدارس و مکاتب بسیار خوب داشتند امکانات بسیار خوب برای زنان بود که یاد بگیرند نه تنها از علوم‌دینی باخبر شوند بلکه از تاریخ مملکت خود و زبانهای خارجی و زبانهای دیگری را هم یاد بگیرند...» («پیام زن»، شماره مسلسل ۳۷)

# امریکا په کوم ځای کی دیکتاتوران روزی

د امریکا دولت د خلکو د عمومي افکارو زیاتیدونکی فشار لاندی دی ترڅو د جورجیا په فورت بنینگ (Fort Benning) کی د «امریکاییانو د مدرسی» د ښوونی مرکز چی د «کودتا د ښوونځی» په نامه هم بلل کیږی وتړی. دا مدرسه په لومړی سر کی د هغو نظامیانو د روزنی لپاره جوړه شوی وه چی د لاتینی امریکې څخه به راتلل تر څو هغوی ته د سپکو ټپینو، روان پیژندنی چارو، شورش ضد او کماندویی او د تحقیقاتو د لارو چارو په برخوکی ښوونی وکړی. دغه ښوونځی چی خپلی چاری یی په دی وروستیو کالونو کی پرته له کوم شوراو زوږ څخه پر مخ بیولی دی د بشر د حقوقو د ډیرو کلکو خپونکو او دیکتاتورانو روزنه کړی ده. په السلوادور کی د مرگ د ډلگیو بنی اړخی، لاربنود رابرتوداوبویسون (Roberto D' Aubuisson) مانوئل نوریگا (Manuel Noriga) ژوزف میشل فرانکوی (Goseph - Michel Froncois)، د هائیتی د پولیسو مشر چی د ژان برترانداریستید په راپرځولو کی یی لاس درلود د هغو ۵۷۰۰۰ کسانو له ډلی څخه دی چی له دغی مدرسی څخه فارغ‌التحصیل شوی دی. د ارجنتاین پخوانی نظامی لاربنود جنرال گلتیاری (Galtieri) چی د نوموړی هیواد د هغی «ناولی جگړی» د دوو وروستیو کالونو لاربنوونه‌یی کوله هم له دغی مدرسی فارغ‌التحصیل شوی دی. په کومی کی چی ۱۰،۰۰۰ کسه سیاسی ناراضیان «ورک شول» او رپرونی هم هره ورځ دوام درلود.

د لاتینی امریکې په نورو هیوادنو لکه گواتمالا، بولیوی، هندوراس، او پیرو کی هم دی ته ورته وضیعت روان دی. د لاتینی امریکې د هغو لسو پخوانیو جمهور رئیسانو له ډلی څخه چی د دی مدرسی فارغ‌التحصیل وو حتی یو یی هم د انتخاباتو له لاری جمهور رئیس شوی ندی.

د دی مدرسی په درسی پروگرام کی له ۱۹۹۳ راهیسی د بشر د حقوقو ښوونه هم زیاته شوی ده خو په زده کوونکو باندی یی هیڅ کومه مثبته اغیزه نده کړی. د یوه ښوونکی په وینا «هغه یواځینی کار چی دوی یی تر سره کول غوښتل، د بشر حقوقو د پلوی ډلو ځپل وو.»

د نیکاراگوا په شان هیوادونو کی د امریکې د لاس وهنی مالی لگښت د (National Endowment for Democracy) د لس کلن سازمان له خوا برابریده چی په دی وروستیو کی یی د «دموکراسی لپاره د وستمینستر بنیاد» (Westminister Foundation for Democracy) په نوم یو سیال هم موندلی دی. د دی بنیاد کلنی بودجه ۲،۲ ملیونه استرلینگ لیری دی او چلونکی یی د انگلیس بهرنیو چارو وزیر له خوا ټاکل کیږی. ☐

لنډه ژباړه د ایرانی خپرونی، «پویش» څخه. ۲۳ـ۲۴ گڼه، د ۱۳۷۴ منی

---

# یک گروه ضد بنیادگرایی تشکیل شد

**دهلی‌جدید، ۳۱ دسامبر (خبرگزاری فرانسه) ـ گروههای بشردوست از ۲۲ کشور بروز جمعه در دهلی تأسیس یک گروه بین‌المللی ضد بنیادگرایی را اعلان نموده گفتند که گروه مذکور کوشش خواهد نمود تا بر دولت ها تأثیر گذارده افکار عامه را شکل دهد.**

**سازمان دهندگان یادآور شدند که تأسیس «اتحاد بین‌المللی علیه بنیادگرایی» طی کنفرانس بین‌المللی راسیونالیست ها که روز چارشنبه در دهلی‌جدید شروع شد صورت گرفت. منشی عمومی جمعیت راسیونالیست هند، «سانل‌ایدامروکو» گفت که سازمان جدید یک گروه فشار غیر دولتی خواهد بود و مبارزه علیه نیروهای بنیادگرا و نظارت بر آن ها را در سراسر جهان پیش خواهد برد. همچنان سازمان مذکور گزارش های سالانه در مورد وضع سکیولاریزم در کشور های مختلف ترتیب خواهد داد. هدف عمده ما تأثیر گذاشتن بر دولت ها و تشکیل افکار عامه جهانی است. سازمان مذکور سازمانها و افراد مختلف را متحد خواهد نمود تا کمپاین تهاجمی اما بدون خشونت را علیه بنیادگرایی شروع کنند. اتحاد در زمانی بوجود می‌آید که کشور ها در آسیا، افریقا، اروپا و امریکای شمالی آماج خشونت بنیادگرایان اند. سازمان دهندگان ابراز داشتند که تسلیمه‌نسرین نویسنده بنگله‌دیشی که ویژه هندوستان را جهت شرکت در نشست راسیونالیست ها حاصل ننمود، از اعضای بنیانگذار «اتحاد بین‌المللی علیه بنیادگرایی» بشمار خواهد رفت.** ☐

**«مسلم»، ۱۸ جنوری ۱۹۹۶**

# چند سؤال از «پیام زن»

■ مجلهی شما بیشتر جنبهی یکنواخت و به اصطلاح عام طوطیوار و تا یک اندازه فکر میشود دیکته شده دارد.

■ از انتقاد بالای حکومتهای مثل ایران و هند وغیره بهتر است به فکر ملت خود باشید زیرا رژیم ایران هرچه است بازهم بنام حکومت یاد میگردد.

■ ازتاخت و تازهای شما به بعضی کشورها بعضی خوانندگان چنان مشکوک میگردند که نیم کاسهی زیرکاسه است.

■ شما تحت نام آزادی زنان بیشتر روی مسئله حجاب تأکید میورزید و داشتن حجاب را برای زن بردگی و عقب ماندگی تلقی میکنید.

گردانندگان گرامی و ارجمند مجلهی «پیام زن»، سلام و احترامات تقدیم تان باد.

من یکی از خوانندگان دایمی مجلهی «پیامزن» میباشم و از تحلیل های شما از اوضاع سیاسی کشور بخصوص در قبال اخوانی های جنایتپیشه چون سایر افغانهای وطندوست که به سرنوشت وطن و مردم خود علاقه دارند اظهار خوشی و سپاس میکنم. با ذکر سخنان فوق مطالبی را عنوانی شما نگاشته میخواهم که جواب ارائه بدارید و خواهشمندم این نوشته را جانبدار نهپنداشته و در باطلهدانی هم نهانداخته باشید. همچنان متذکر میشوم که اگر در جایی از نوشتهی من تعریفی از ایران و یا پاکستان شده باشد بنده را به طرفداری از اینها متهم نسازید چه حرفهای من جنبهی مقایسوی دارند نه کدام حرف دیگر. امید غلطی های املایی و انشایی بنده را به دیدهی اغماض نگریسته و عفو دارید. البته مطالب قرار ذیل اند:

۱ـ از نشر مطالب و خبر ها و واقعیت ها که بگذریم ماهیت گروه های به اصطلاح جهادی بسیار بخوبی برای همه مردم فاش گردیده و احتیاج به سند و عکس ویا مدرک ندارد زیرا هر چه از دست شان ساخته است صرفه نمیکنند مجلهی شما بیشتر جنبهی یکنواخت و به اصطلاح عام طوطیوار و تا یک اندازه فکر میشود دیکته شده دارد زیرا فکر میکنم شعار هایی چون «دموکراسی، آزادی و عدالت» و انعکاس چند خبر از جنایات به اصطلاح جهادی ها میتواند کار گزار و یا اگر خفه نشوید فریب دهندهی اقشار خوشباور و زنان بیسواد مثل من و طبقهی رنجدیدهی افغان که منتظر معجزهی آسمانی برای بهبود وضع در کشور اند، باشد اما افرادیکه تا اندازهای خود آگاهی دارند و از سیاستبازی های عوامفریبانه چیزی میدانند از شما خواستار پروگرام و طرح و پلان و هدف نهایی استند زیرا حالا مردم بیدار شده اند و به زودی گول هر حرف میان تهی را نخواهند خورد.

۲ـ موضوع دیگر، صرف و صرف با انتقاد از فلان شخص و فلان تنظیم و یا فلان شاعر و یا حکومت برمیخوریم و در بین تقریباً یکصد صفحه، ما دو صفحه نمیتوانیم پیدا کنیم تا زنان و دختران اقلاً از آن استفاده علمی و ادبی و یا معلوماتی نمایند.

۳ـ از انتقاد بالای حکومتهای مثل ایران و هند وغیره بهتر است به فکر ملت خود باشید زیرا رژیم ایران هر چه است باز هم بنام یک رژیم و یک نیرو و حکومت یاد میگردد که با افغانستان از زمین تا آسمان فرق دارد. در پهلوی آن ایران امروز از نگاه علم و تکنولوژی و ادب و فرهنگ، تربیهی نسل جوان، ترجمهی کتب علمی و آگاهی و معلومات دینی بینهایت در سطح بالا قرار دارد اما وای به حال ما و کشور ما.

بهتر است مصداق ضربالمثل «چلوصاف به کفگیر گفت سوراخهایت را ببین» قرار نگیریم.

۴ـ از تاخت و تاز های شما به بعضی کشور ها بعضی خوانندگان چنان مشکوک میگردند که نیم کاسهی زیر کاسه است. زیرا کرایهنشین در صورتی صاحب خانه را کنایه زده میتواند که از عزیزان و یا خوشخدمت های صاحب خانه باشد. امید مطلب بنده را درک کرده باشید چه تبلیغات و فعالیت از داخل یک مملکت و انتقاد و حتی توهین بالای پست های بسیار مهم و حساس آن شاهد این ادعاست. تقاضای من اینست که لطفاً برای اینکه موفق باشید همدست و هم پیمان کسانی نباشید که همیشه سیاست «آب را گلآلود بساز و ماهی بگیر» را در قبال افغانستان داشته اند.

۵ـ موضوع آخر اینکه شما تحت نام آزادی زنان بیشتر روی مسئله حجاب تأکید میورزید و داشتن حجاب را برای زن بردگی و عقب ماندگی تلقی میکنید که این ادعای شما تا اندازهای بیاساس است زیرا حجاب هیچگاه مانع پیشرفت زن و فراگرفتن علم نمیگردد. به کشور همسایهی خود پاکستان ببینید که زنان مترقی همیشه مبارزه برای حقوق و آزادی زنان دارند اما هیچگاه روی مسئله حجاب پافشاری ندارند و چه بسا زنان باسویه و مترقی پاکستان به شمول صدراعظم حجاب را حفظ نموده اند زیرا حجاب موجب قدر و منزلت برای زن است. بیایید خواهران گرامی! تقلید کورکورانه نداشته باشیم و به اصطلاح فناتیک نباشیم بنام اینکه غرب از بیحجابی ترقی کرده است نخیر چنین نیست زیرا به قول علامهاقبال:

(شعر اقبال چون طولانی بود حذف شد.)

ما باید به جای پافشاری روی چنین مسایل به فکر آموختاندن و بلند بردن سویه هزاران زن رنجدیده و عقبمانده افغانستان باشیم. مسئله حجاب خودبخود حل خواهد شد.

موفق و کامگار باشید.

باالاحترام خواهرتان شفیقه صبوری ـ اسلامآباد

# پاسخ به چند سؤال

- **توقف افشاگری برضد اخوان که شما آن را «طوطی‌وار» و «یکنواخت» می‌نامید، فقط و فقط خواست خود اخوان و طرفداران نقابدار شان می‌تواند باشد.**
- **ما نشریات دیگر را محکوم می‌کنیم که چرا با فراغ خاطر در ماورای افغانستان اسیر خرامیده، خاینان بنیادگرا را هدف قرار نداده و با پرداختن به مسایل درجه دوم و سوم، خود را شیادانه به «کوچه حسن چپ» می‌زنند.**
- **اگر «پیام زن» به نشریه‌ای حاوی یکچنان اراجیف خاینانه‌ای که در واقع راه و اصول آشتی با جلادان اخوانی است، بدل شود، هزار بار بهتر است که اصلا انتشار نیابد.**
- **شما هیچگاه نخواهید که «پیام زن» در سطح «مرجان»، «سحر»، «هفته‌نامه کابل»، «نوبهار»، «فریاد»، «میرمن»، «زن افغان»، «بشیرالمومنات» و امثالهم سقوط کند.**
- **این بی‌ناموسان «حجاب اسلامی پسند» از یکسو تا گلو در خون مردم غرق اند و موجد فاجعه های تازه به تازه می‌شوند از سوی دیگر با بیشرافتی خاصی از «مراعات حجاب اسلامی» حرف می‌زنند.**

دوست عزیز، یک به یک ولی ناگزیر بسیار فشرده به پاسخ سؤال هایتان می‌پردازیم.

۱ـ تا حدودی ماهیت خاینان جهادی فاش شده ولی هنوز به برکت سالها وابستگی به قدرت های مختلف و رهزنی و چپاول، غیر از پول و اسلحه از امکانات بسیار وسیعی (مطبوعات، رادیو و حتی تلویزیون) برخوردار اند که آنها را در خدمت فریب دادن توده ها بکار می‌گیرند و چون از دین و مذهب مردم به خاینانه ترین وجه ممکن سوءاستفاده می‌کنند، نمی‌توان گفت که تبلیغات و عوامفریبی های شان صد در صد نقش بر آب است. آنان هر روز به نیرنگ ها و نمایشات تازه‌ای توسل می‌جویند. این خاینان هنوز به اسب های مرده بدل نگشته اند که لگد زدن به آنان کاری بیجا و عبث تلقی شود. برخلاف دلیل شما، ما قویاً معتقدیم که افشاگری علیه آنان باید هرچه بیشتر و وسیعتر و توأم با «سند»، «عکس» و «مدرک» ادامه یابد. توقف افشاگری برضد اخوان که شما آن را «طوطی‌وار» و «یکنواخت» می‌نامید، فقط و فقط خواست خود اخوان و طرفداران نقابدار شان می‌تواند باشد.

منظور شما را از «دیکته» نفهمیدیم ولی به یک معنا می‌توان گفت که مطالب «پیام زن» را خون شهدای ما و محنت و سوگ عظیم مردم که گرفتار زنجیر های سیاه بنیادگرایی اند، به ما «دیکته» می‌کند. ما نشریات دیگر را محکوم می‌کنیم که چرا با فراغ خاطر در ماورای افغانستانِ اسیر خرامیده، خاینان بنیادگرا را هدف قرار نداده و با پرداختن به مسایل درجه دوم و سوم، خود را شیادانه به «کوچه حسن چپ» می‌زنند. ماهیت و اعمال فجیع بنیادگرایان در کشور، باید به هر نشریه و تشکلی جدی و آزادیخواه جز پاره کردن ماسک مرتجعان دینی و ولی‌نعمتان شان، هیچ چیز دیگری را «دیکته» نکند و این «دیکته» پرافتخار است.

اگر ما موفق شده باشیم که با شعار «دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی» و بخصوص انعکاس اخبار جنایات جهادی، «اقشار خوشباور و زنان بیسواد و طبقه رنجبر» را بر ضد خاینان اخوانی آگاهی بخشیم یعنی به قول شما «فریب» داده باشیم، موجب بی‌نهایت خوشحالی ما خواهد بود.

آیا مبارزه آشتی‌ناپذیر برای سرنگونی کامل و قاطع اخوان، پافشاری روی شعار بالا و تأمین حقوق زنان، «فریب» و «حرف های میان‌تهی» است؟ اگر بگوییم که مثلاً زنان افغان باید اول تدبیر منزل و خیاطی فراگرفته و بعد با چادر و دلاق نزد خون‌آشامان جهادی بروند که جنگ را قطع کنید؛ اگر از طالبان بخواهیم که دیگر ستم های تان را بر سر و چشم قبول داریم، لیکن لطف کرده و مکاتب را باز کنید؛ اگر به «استاد» ربانی «عارض» شویم که نظم تکسی و سرویس‌ های شهری را درست کند؛ اگر مثل قدریه‌یزدان‌پرست ها یا آمنه‌افضلی ها بگوییم که با جار زدن دعای خیرسرِ «استاد» و سایر خاینان جهادی، به انقلاب اسلامی پر برکت بپیوندیم؛ اگر بگوییم که بخاطر ساعت‌تیری بیایید قصه مردی را بخوانید که راکت در دهانش جا گرفته؛ اگر بنویسم که مهم نیست در افغانستان چه می‌گذرد مهم اینست که بیایید ای ملت غیور، رباب و طبله یاد بگیرید و به سخنان واصف‌باختری گوش دهید که در بزمی جهادی به ساقی‌گری آقا و خانم فارانی، کرامات شخصیت و شعر سلیمان‌لایق، یوسف‌آیینه، اسداله‌حبیب، پرتونادری، سیاهسنگ و غیره را به شما می‌فهماند؛ آیا آنوقت حرف های ما را «میان پر» درک خواهید کرد و «سیاست بازیهای عوامفریبانه» نخواهید نامید؟ حرف، حرف است. ولی حرف انقلابی را که توده ها گرفتند، به نیروی مادی عظیمی بدل می‌شود. وحرف «پیام زن» که واژگونی و نابودی اخوان را می‌خواهد و نه سازش با آنان را، حرفی انقلابی است.

«پروگرام و طرح و پلان و هدف نهایی» خود را به کرات توضیح داده‌ایم که بسیار مختصر و فهم آن ساده است: امحای بنیادگرایان، برقراری دولتی مبتنی بر دموکراسی و عدالت اجتماعی، جدا دانستن دولت از دین و لغو تمامی قوانین ضد زن چه در پوشش دین و مذهب و چه غیر آن.

شما به عنوان «خواننده دایمی» براستی از نکات فوق آگاهی نداشتید؟ آیا مسئله اصلی ما را انتشار «پروگرام و پلان» های عریض و طویل تشکیل می‌دهد؟ ما به این عقیده هستیم که نیاز مردم آگاهیِ و متشکل ساختن آنان است برای یورش بنیان برافکن علیه اخوان و کلیه همدستان.

۲ـ بلی یکی از وظایف عمده‌ی ما عبارتست از افشای (و نه طوریکه شما می‌نویسید «انتقاد») «فلان تنظیم، فلان شاعر، فلان شخص و فلان حکومت» بنیادگرا یا خادم بنیادگرا. زیرا اینها را از سرتا پا معیوب و منفور می‌دانیم. و تأسف ما اینست که برای افشای خیانتها و جنایتهای آنها به علت امکانات بسیار محدود، کار زیادی انجام داده نمی‌توانیم.

آیا شما افشای خاینان و شرکاء را مبرم و سودمند برای مردم می‌دانید یا اطلاعات «ناب» در زمینه های «علمی و ادبی» را؟ درباره «علم و ادب» بدون ارتباط آن با سلطه‌ی ددان اخوانی در کشور، نشریاتی مثل «هفت قلم»، «دانا»، «افغانستان»، «هفته نامه کابل» و... هم می‌نویسند. اما فقط در قسمت فاش ساختن تبهکاریهای اخوان و مزدوران شان است که پای ورقپاره های مذکور به بهانه‌ی «علمی» و «فرهنگی» بودن می‌شکند و بدینترتیب به ارتجاعی‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مطبوعات استحاله می‌یابند. اینجاست که «پیام زن» احساس می‌کند که باید مسئولیت خطیر افشای بی‌پروای خاینان گوناگون را تقریباً یک تنه بدوش کشد. و حال شما خواننده محترم به ما اندرز می‌دهید که «انتقاد» زیاد خوب نیست و حداکثر مثلاً سال یکی دو بار به «انتقاد» از میهنفروشان جهادی اکتفاء ورزیم؟ و «پیام زن» را به شکل «مجله‌ای خانوادگی» بیرون بکشیم حاوی مطالبی از قبیل پخت و پز منتو؛ عجایب سفر به کره ماه؛ چگونه از دولت عزیز جهادی دفاع و جان و مال خود را فدای رهبران بزرگوار جهادی سازیم؛ حل مشکلات روانی از طریق مشورت با داکتر اسداله حبیب خادی؛ به پیش در راه عذر و زاری با چادر های خود به پیشگاه قیادیها! و... ؟

نه شفیقه جان صبوری، ما در جای دیگری هم گفته‌ایم که اگر «پیام زن» به نشریه‌ای حاوی یکچنان اراجیف خاینانه‌ای که در واقع راه و اصول آشتی با جلادان اخوانی است، بدل شود، هزار بار بهتر است که اصلاً انتشار نیابد. «پیام زن» به آن دلیل مورد قبول خیلی از آزادیخواهانِ و انقلابیون وطن ماست که سلاح قاطع و سازش ناپذیر «انتقاد از فلان شخص و فلان تنظیم و فلان شاعر و یا حکومت» را که خاین، همدست یا مؤید بنیادگرایان تشخیص می‌دهد در دست دارد. تا زمانیکه سایه‌ی شوم «فلان تنظیم و فلان شاعر و یا حکومت» اخوان یا خادی ـ اخوان از سر ملت ما کم نشده، «پیام زن» کماکان خنجری بر چشم و قلب آنان باقی خواهد ماند و در غیر آن ضرورت وجودیش را به عنوان زبان زنان ستمدیده و انتقام‌گیر ما از دست می‌دهد. شما هم بمثابه زنی که اخوان را به درستی «جنایت‌پیشه» می‌نامید هیچگاه نخواهید که «پیام زن» در سطح «مرجان»، «سحر»، «هفته‌نامه کابل»، «نوبهار»، «فریاد»، «میرمن»، «زن افغان»، «بشیرالمومنات» و امثالهم سقوط کند.

۳ـ افشای اخوان بدون افشای دولت هایی که قلاده آنان را بدست دارند، ناقص است. ما حکومت افغانستان امروزی نیستیم که از ایراد گرفتن به حکومت های دیگر احساس شرمساری کنیم. توصیه شما فقط خطاب به «دولت» ربانی می‌تواند معنی داشته باشد. یعنی این شبه دولت خاین هرگز حق ندارد به هیچ دولت دیگر در دنیا ـ هرقدر هم مرتجع، فاشیست، رسوا، بی‌حیثیت و بی‌پایه ـ بتازد زیراکه خود به هر چیز شباهت دارد جز به یک دولت.

**اگر مثل قدریه‌یزدان‌پرست ها یا آمنه‌افضلی ها بگوییم که با جار زدن دعای خیرسرِ «استاد» و سایر خاینان جهادی، به انقلاب اسلامی پر برکت بپیوندیم؛ اگر بگوییم که بخاطر ساعت‌تیری بیایید قصه مردی را بخوانید که راکت در دهانش جا گرفته؛ اگر بنویسم که مهم نیست در افغانستان چه می‌گذرد مهم اینست که بیایید ای ملت غیور، رباب و طبله یاد بگیرید و به سخنان واصف‌باختری گوش دهید که در بزمی جهادی به ساقی‌گری آقا و خانم فارانی، کرامات شخصیت و شعر سلیمان‌لایق، یوسف‌آیینه، اسداله‌حبیب، پرتونادری، سیاهسنگ و غیره را به شما می‌فهماند؛ آیا آنوقت حرف های ما را «میان پر» درک خواهید کرد و «سیاست بازیهای عوامفریبانه» نخواهید نامید؟**

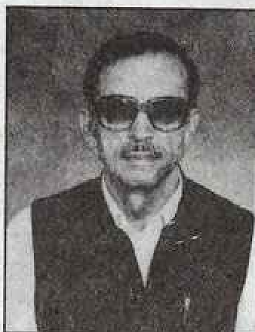
۴ ـ در مورد «کاسه و زیر کاسه»ی تان متأسفانه بیش از حد خود را خوار و بی‌اطلاع نشان می‌دهید. فعالیت ما در خارج، در کشور پاکستان متمرکز است که در آن آزادی مطبوعات و آزادی بیان تا اندازه‌ای تأمین است. ما در جمهوری «انقلابی و اسلامی»ای مثل ایران نیستیم که کوچکترین صدای مخالفت جدی با سیستم آخوند های فاشیست، فقط با گلوله، شکنجه و زندان پاسخ داده می‌شود و فریاد اعتراض هنرمندان و فرهنگیان ایران هر روز در رسانه های جهان بالاست.

ما با استفاده از همین آزادی در پاکستان، نشریه‌ای به چاپ می‌رسانیم

بقیه در صفحه ( ۷۴ )

# «ما خواهان استقلال کامل کشمیر هستیم»

## بخش هایی از مصاحبه رهبر «جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر» با «واشنگتن پست»



امان‌اله‌خان رهبر جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر (JKLF) از سخت‌ترین مرحله‌ی مبارزه آزادیبخش کشمیر می‌گذرد. (ج.آ.ج.ک) در مه ۱۹۷۷ در لندن تأسیس گردید و مبارزه در کشمیر اشغال شده را در ۱۹۸۸ آغاز نمود. جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر، مهمترین حزب در مرحله فعلی مبارزه آزادیبخش، به دو بخش تقسیم گردیده است. بخشی به رهبری شبیراحمدصدیقی نماینده امان‌اله و بخش دیگر به رهبری یاسین‌ملک که در سپتامبر سال ۱۹۹۵ از طرف امان‌اله برکنار گردید. جدایی و قیام یاسین‌ملک علیه رهبری (ج.آ.ج.ک) ضربه‌ای سنگین به مبارزه مردم کشمیر وارد نمود. با وجود آنکه تنها ۱۳ درصد جمعیت کشمیر اشغال شده بر یاسین‌ملک اعتماد دارند، وزارتخانه پاکستان از انشعاب بزودی استقبال نمود. یاسین‌ملک در اگست ۱۹۹۵ به «کنفرانس حریت» (APHC) پیوست. امان‌اله معتقد است که چون «کنفرانس حریت» از الحاق به پاکستان طرفداری می‌کند نقش دولت اسلام‌آباد در تصمیم یاسین‌ملک جهت پیوستن به «کنفرانس حریت» و شورش علیه رهبری (ج.آ.ج.ک) اساسی و تعیین کننده است. امان‌اله به راه سوم (استقلال کامل کشمیر) معتقد است و به همین دلیل دولت پاکستان هرگز او را در صدر مسئله کشمیر قرار نداده است. گرچه دولت های پاکستان و هند هردو او را جاسوس خطاب می‌کنند اما امان‌اله در مصاحبه‌ای با «ویکندپست»، مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۹۵ در مورد مشکلاتش در ارتباط به مبارزه آزادیبخش کشمیر گفت: «آری باید پاکستان بخاطر شکاف در (ج.آ.ج.ک) مقصر دانسته شود. از آنجاییکه (ج.آ.ج.ک) از راه سوم حمایت می‌کند و از پشتیبانی قابل توجه مردم کشمیر اشغال شده برخوردار است، پاکستان بخاطر کاهش محبوبیت (ج.آ.ج.ک) در میان مردم متوسل به ایجاد انشعاب در آن گردید. حزب المجاهدین، گروه افراطی جماعت اسلامی که عضو "کنفرانس حریت" نیز می‌باشد اولین حزبی بود که یاسین‌ملک را به صفت رهبر (ج.آ.ج.ک) به رسمیت شناخت و به ترغیب دولت پاکستان او را به وحدت با "کنفرانس حریت" که از الحاق به پاکستان حمایت می‌کند کشاند. یاسین‌ملک یکی از رهبران مهم (ج.آ.ج.ک) بود اما بعد از آزادی از زندان هند در ۱۹۹۴، با دولت هند به توافق رسیده بود که علیه آن دولت اسلحه برندارد. این مسئله باعث اخراج فوری وی از (ج.آ.ج.ک) گردید. دولت پاکستان از مسئله‌ی فوق به نفع خود سود برد. پاکستان همانند هند خواهان الحاق کشمیر به پاکستان می‌باشد. اما از آنجاییکه ما اعضای (ج.آ.ج.ک) از راه سوم حمایت می‌کنیم این مسئله با خواست پاکستان منطبق نیست. همه احزاب متشکل در "کنفرانس حریت" متمایل به پاکستان اند بناءً ما همچون خاری در چشم پاکستان هستیم که‌باایجادانشقاق و جدایی، آن را از بین ببرد.

حزب‌المجاهدین در تقلا است تا جنبش آزادیبخش را ضربه زند.

**آنان به آزار و اذیت مردم محل پرداخته و بنام اعانه، با زور تفنگ پول جمع‌آوری می‌کنند. آنان جنایتکاران اصلی بوده و بیش از عساکر مستبد هند بر مبارزه آزادیبخش زیان وارد نموده اند** و به کمک دولت هند علیه مبارزان آزادیخواه می‌جنگند. حتی دولت اسلام‌آباد نیز از فعالیت های حزب‌المجاهدین به تنگ آمده است.

پاکستان حق تعیین سرنوشت ما را محدود به الحاق می‌کند. هند با زور خواهان خاک ما است و پاکستان محض با باز گذاشتن نظریه الحاق، می‌خواهد مسئله را تکنیکی حل کند.

گروههای شورشگر مسئول وخیم شدن اوضاع فعلی کشمیر اند. افراطیون تنها به زبان تفنگ آشنا اند. از یکجانب مردم محل را سرکوب می‌کنند و از جانب دیگر فعالیت های شان دولت هند را به سختگیریهای بیشتر نسبت به کشمیریها وا می‌دارد. گروههای افراطی جنگ داخلی را که بزرگترین تهدید نسبت به مبارزه آزادیبخش است دامن می‌زنند. هند نتوانست ما را شکست دهد، اما شاید خود ما خود را شکست دهیم.

گروههای افراطی از آن سوی مرز تجهیز می‌شوند. ما از کشور های اسلامی حتی از سازمان کنفرانس اسلامی هیچگونه کمکی دریافت نمی‌کنیم. کشمیریهایی که در عربستان، انگلستان، امریکا و سایر کشورها زندگی می‌کنند مقدار ناچیز درآمد شان را بخاطر تأمین هزینه‌ی جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر می‌فرستند.

اینکه چرا من بخاطر پارلمان کشمیر آزاد مبارزه انتخابی نکردم بایدبگویم که من نه سرخم می‌کنم و نه خریده می‌شوم. من نه بخاطر تخت بلکه بخاطر آزادی کشمیر مبارزه می‌کنم. شما باید قبل از فعالیت های انتخاباتی تعهدنامه‌ای مبنی بر تأیید الحاق کشمیر به پاکستان بسپارید. بعلاوه من خواهان استقلال کامل کشمیر هستم و هضم

بقیه در صفحه ( ۵۸ )

# در جستجوی «خلافت» و «طهارت»

با توجه به کودتای نافرجام اخیر به سرکردگی «امیرالمومنین» جنرال ظهیرعباسی، احمدبشیر نویسنده معروف پاکستانی، در مقاله‌ایکه در «فرنتیرپست»، (۳۰ نوامبر ۱۹۹۵) به چاپ رسیده مروری دارد بر تشکل های رنگارنگ دینی پاکستان که ترجمه خلاصه‌ای از آن را دراینجا می‌آوریم. وی در مقاله دیگرش به جوانبی از کودتای مذکور اشاره دارد که آن را در شماره بعدی تقدیم خواهیم کرد. «پیام زن»

انفجار سفارت مصر در پاکستان را نباید همچون یک رویداد مجزا و تصادفی بررسی نمود. حادثه‌ی مذکور کار یک گروه اسلامی مصر بود و سایر «جنگجویان مقدس» بنیادگرا نیز مسؤلیت آن را پذیرفتند زیرا آنان دارای مرام و هدفی اند که معتقد به حقانیت آن می‌باشند. بناءً بنظر نمی‌رسد که تروریزم مقدس در سراسر جهان خاتمه یابد.

(....) بمبی با این اندازه و ظرفیت را نه از سبزی مندوی می‌توان بدست آورد و نه در دره آدم خیل تولید شده می‌تواند. پس این بمب از کجا آمده است؟ از مصر یا سودان، الجزایر یا لبنان و ... مناطقی که جنگجویان اسلامی دارای لابراتوار، مواد کیمیاوی و دانشمند اند؟ (....) بمب باید از راه دریایی و یا هم هوایی انتقال داده شده باشد. چگونه حاملان آن، مقامات امنیتی راه های دریایی و میدان هوایی را فریب داده اند (...) واز پوسته های بازرسی اسلام‌آباد چگونه فرار کرده اند؟ آیا انفجار مذکور تنها کار اعراب بوده و یا بنیادگرایان اسلامی پاکستان نیز در طرح آن سهیم بوده اند؟ (....)

کوشش اخیر بخشی از افسران ارتش پاکستان را بخاطر کودتا.... انفجار یک نمایندگی امریکایی در ریاض توسط ببران بنیادگرای خلیج و تشکیل جبهه‌ای متحد از مولویهای پاکستان را زیر بیرق «شورای اتحاد ملی بخاطر اسلامی نمودن پاکستان» نیز نباید نادیده گرفت. بدیهی است که مردم از مولوی ها نفرت دارند اما زیر نام اسلام برپا شده می‌توانند.

سایر عواملی که باید به حساب آیند انکشافات سیاسی ـ مذهبی اخیر در پاکستان می‌باشد. در ملتان کارکنان دستار سبز «دعوت اسلامی» قدرت خود را به نمایش گذاشتند و برای سه روز با شعار های مذهبی برلب، شهر را زیر و رو کردند. «دعوت اسلامی» یک گروه نسبتاً نو می‌باشد و از کراچی سر زده است که تا هنوز در پی کسب قدرت سیاسی نمی‌باشد. «دعوت اسلامی» در اعتقادش به اسلامی کردن رفتار و کردار هر فرد مسلمان، بیشتر شباهت به «جماعت تبلیغی» و «تحریک خلافت» آقای داکتر اسراراحمد دارد. اما تا اندازه‌ی یک سازمان تهاجمی است.

داکتر اسراراحمد نیز در لاهور یک کنفرانس بین‌المللی برگزار نمود که موضوع مرکزی آن رد دموکراسی بود. این گروه معتقد به استفاده از نیروی متشکل بخاطر رسیدن به اهدافش می‌باشد. داکتر اسرار از چند دهه به این سو قرآن درس می‌دهد و موعظه می‌کند. او یک عضو قدیمی جماعت اسلامی است که با مولانا مودودی در افتاد و در مسئله‌ی شرکت در انتخابات دموکراتیک از وی جدا شد. اما این به آن معنا نیست که او به سیاست علاقه ندارد. داکتر اسرار مرتباً در مورد مسایل جاری صحبت می‌نماید. او از واقعیت های سیاسی و اقتصادی دوران ما آگاهی ندارد. وی معتقد به احیای خلافت و طهارت و همان اسلام ناب و اصلی می‌باشد که در جامعه قبیلوی و شبانی نجد و حجاز قدیم پدید آمد. او به تجدد در اسلام باور ندارد.

ظهور «مرکز دعوت‌الارشاد» با مقر آن در «مریدکی» انکشاف موحشی می‌باشد. آنان با اعتقاد به جهاد، «غازیها» را سوار بر اسب بخاطر براه انداختن جنگ علیه دموکراسی و نوگرایی تربیه می‌کنند. هیچ فردی در منطقه‌ی آنان سگرت کشیده نمی‌تواند؛ دیدن تلویزیون ممنوع گردیده است؛ در موتر و سرویس هایی که در سرک جی‌تی روان اند نباید صدای موزیک به گوش رسد. طبق گزارش، سازمان مذکور با مالاکند و بعضی سازمانهای جهاد اسلامی بین‌المللی ارتباط دارد. اخیراً سازمان مذکور یک کنفرانس سه روزه برگزار نمود که جنگ مقدس را جهت حل مسایل جهان اسلام بر اساس تنظیم شدید جامعه، توصیه کرد. مرکز دعوت‌الارشاد توسط «امیری» موسوم به پروفیسر سعید رهبری می‌گردد. به نظر او انتخابات حرام است؛ دموکراسی ضد اسلام می‌باشد. او امیر مادام العمراست. گروه مذکور بخاطر مقاومت در کشمیر، مجاهد تربیه می‌کند. گروه دارای پول و امکانات کافی است. تمامی هزینه‌ی کنفرانس مذکور بشمول غذا و رهایش از طرف گروه تأمین شد.

«جمعیت علمای» پاکستان نیز کنفرانسی درلاهور برگزارنمود. مولانا شاه احمدنورانی ومولانا عبدالستارخان‌نیازی که ازهم بریده بودند ناگهان باهم متحد شدند. جمعیت علمای پاکستان نیز شنوندگان پرحوصله‌ی بسیاری دارد.

جماعت اسلامی که متشکل‌ترین حزب سیاسی پاکستان با تکت دینی می‌باشد که نباید عقب می‌ماند. یک کنفرانس سه روزه در میدان منار پاکستان برگزار نمود. و شهر موقتی‌ای موسوم به مدینة‌الهدا اعمار کرد. جماعت نیز حزب ثروتمندی می‌باشد و تمامی هزینه‌ی مراسم را پرداخت. صدها آشپز و صدها خیمه برای سه روز مهمانان را پذیرا گردیدند.

سیاستمداران مذهبی به ندرت با هم یکجا می‌شوند. اما معلوم نیست چه چیز مرموزی آنان را تحت پرچم «شورای اتحاد ملی» گردهم آورده است. بعضی احزاب اعتقاد به مبارزه خشونت‌آمیز دارند و دارای روابط بین‌المللی اند. آنان در صدد آماده سازی جنگجویان مقدس اند. بعضی ها در داخل کشور دارای روش دموکراتیک اند اما به جهاد نیز اعتقاد دارند. بخش

بقیه در صفحه ( ۵۵ )

# کچری قروتی بوگرفته بنام «شورای دموکراسی برای افغانستان»

*خواهران گرامی و مبارز جمعیت انقلابی زنان افغانستان،*
*بعد از تقدیم سلام باید یادآور شوم که مردم ما به حقانیت و درستی مبارزه شما در راه دموکراسی و برضد بنیادگرایان درین شرایط باور داشته و مطمئن اندکه آخرالامر پیروزی از آن شما و سایر نیروهایی خواهد بودکه با تکیه به توده‌ها و قاطعیت علیه اخوان و باداران بین‌المللی شان می‌رزمند.*
*مجله وزین «پیام زن» که در هر خانه دست بدست می‌گردد همیشه دارای مطالب ارزنده‌ی افشاگرانه بوده و مسایل حاد سیاسی کشور در آن انعکاس می‌یابند. مدتی پیش دو سه نشریه چاپ آلمان بدستم رسید که چون ناشران آنها خود را علناً دستیاران اخوان نخوانده بلکه با تکان دادن پرچم«دموکراسی» به پیشواز آنان می‌روند، خواستم تبصره‌ای بر هریک نوشته و برایتان ارسال کنم که شاید قابل نشر باشند. فعلاً یادداشت بر «فریاد» از به اصطلاح «شورای دموکراسی برای افغانستان» را تقدیم می‌کنم.*
*نادیه عزیزی ـ کابل*

تقریباً تمام اخبار و گزارش های «فریاد» از قول رادیوی صدای امریکا است. مثلاً در صفحه اول شماره ۲۱، حوت ۱۳۷۳ و حمل ۱۳۷۴.

فکر می‌کنم ناشران «فریاد» برای بخش دری صدای امریکا واقعاً دلسوزانه کار می‌کنند چون به احتمال زیاد آگاهند که در کابل برق موجود نیست و هیچکس رادیوهای غرب و بخصوص صدای امریکا را نمی‌شنوند بناءً برپا شده اند که: برما رزمندگان «شورای دموکراسی برای افغانستان» است تا گزارشهای صدای امریکا را طور چاپی به دسترس مردم بگذاریم که هم امریکا راضی باشد و هم دوستان بنیادگرا و هم مردم رادیو شنو!

در راضی بودن امریکا ازین خوشخدمتی هیچ جای شکی نیست. بنیادگرایان خاین هم یقیناً آن را امر خیر تلقی می‌کنند چراکه حرف بادار چه از ورای رادیو چه از طریق «فریاد»گران بیچاره، برای شان خوش است.

اما مردم ما، هرگز. آنان بیشتر از آنکه از دیدن مطالب «هفته نامه کابل» و «شهادت» و امثالش احساس تنفر شدید کنند، از مطالب نشریاتی نفرت دارند که انتقام از اخوان و تحقق آزادی و دموکراسی را در سطح انتقادات فیلسوف مآبانه و «اکادمیک» تنزل دهند.

(....)

در منزلی که «فریاد» را می‌خواندم، چند زن سرسفید پرسیدند که به خواندن چه چیزی مشغولم و وقتی توضیح مختصری دادم گفتند:

«اینا مرد مبارزه نیستن. اینا فقط میخاین کاتب و سرکاتب سفارتخانه‌های ربانی ده اروپا شون»

این کاملاً صحیح است. لیکن من می‌خواهم اضافه کنم که آقایان «شورای دموکراسی برای افغانستان» که شعار دموکراسی را مانند آروغ های سرسیری به هوا رها می‌کنند، آنقدر حقیر و ترسو اند که به چپراسی‌گری سفارتخانه‌های رژیمی اخوانی هم افتخار خواهند کرد. مهم اینست که نه از اروپا شور داده شوند و نه هدف حمله و ترور بنیادگرایان واقع گردند.

(....)

نکته دیگر اینکه اکثر صفحات «فریاد» حاوی مطالب علیه طالبان است و این، همان سیاست «دولت» کابل است که تمام جنایات و مرداریهای خود و گلبدین، دوستم، وحدت وغیره را نادیده گرفته آنها را به گردن این «برادران» نوخاسته می‌اندازد.

هکذا «فریاد» (راستی اینان برای کی استغاثه کرده و فریاد می‌کشند که برایشان دموکراسی را بیاورد؟ برای امریکا یا برای خود اخوان که حتی در همان اروپا هم نفس شان را گره کرده؟) «منشور اتحاد دموکراسی افغانستان» را که نامی ساخته و پرداخته باند ربانی و شورای نظار است، از روی «هفته‌نامه کابل»، چاپ کرده است.

پس وقتی موضع این به اصطلاح «شورای دموکراسی برای افغانستان» با کارکنان مثلاً «هفته‌نامه کابل» لطیف پدرام و برهان‌الدین ربانی فرقی ندارد چرا اینان کار خود را آسان نساخته و «فریاد» را از کابل به نشر نمی‌سپارند که بیشتر خوی و بوی «جهادی» گرفته و امور مربوط به دموکراسی نیز زیر نظر استاد واصف باختری، استاد صدیق چکری، استاد پرتو نادری، استاد بابه‌جان و غیره با سرعت و رونق چشمگیرتری راه بیفتد؟

(....)

زمانیکه انسان مطالب نشریاتی مثل «فریاد» را می‌بیند، دلش گرفته می‌شود که آیا اینهمه روحیه سرشار از برخورد سازشکارانه‌ی روشنفکران ما را که در اروپا درس خوانده و چپ و راست القاب داکتری و «کاندید اکادمیسین»☆ را پیشوند نام خود می‌سازند، به ضرب کی و چه به این ذلت معامله‌گری با اخوان و صاحبان جهانی آنان انداخته شده اند، به ضرب پول و وعده و وعید دستگاههای جاسوسی غرب یا به ضرب تروریزم جهادی؟

اکنون اشاره‌هایی می‌کنم به گذشته‌ی چند تن از این آقایان «شورای دموکراسی برای افغانستان» تا مشاهده نمایید که واقعاً سروکار مردم تشنه‌ی دموکراسی ما با کیست.□

---

☆ ـ عده‌ای که دولت پوشالی به تقلید نفرت‌انگیز از اتحادشوروی لقب «کاندید اکادمیسین» را به آنان اعطاء کرد، هنوز هم حیا ننموده و باافتخار کلمه «کاندید اکادمیسین» را در کنار نام شان می‌آرند. اما این «دانشمندان» حقیر نمی‌دانند که کلمه مذکور قبل از آنکه نشانگر مقام علمی شان باشد، معرف آنان بمثابه «علماء»ی یک دولت دست‌نشانده‌ی اشغالگران و دشمنان جنگ مقاومت می‌باشد.

# شمشیرکشی طالبان مقابل زنان

«من یک عضو گروه طالبان می‌باشم... خاص و خاص چیزی که قرآن و حدیث فیصله نموده است، طبق آن اینها فیصله می‌کنند. چیزی که قرآن و حدیث شریف برای زنان حقوق قایل نموده است، طالبان همان اندازه برای زنان حقوق قایل هستند. کدام حقوقی که اضافه از قرآن و حدیث باشد، طالبان مخالف آن هستند. همینطور حقوقی که اولاً خدمت شوهر خود را در خانه بکنند ثانیاً قرآن و نماز و روزه خود را تا ۱۲ سالگی یاد نمایند. بعد از ۱۲ سالگی که در سن جوانی می‌رسند آنها اجازه بیرون شدن از خانه را ندارند و همین قدر و قیمت می‌توانیم به زنها قایل باشیم. و مکتب و سواد و دیگر کار های دفتر داری که است، اینها را قرآن اجازه نداده است و ما هم اجازه داده نمی‌توانیم.»

(برنامه فارسی «سایه روشن» بی‌بی‌سی، ۸ سپتامبر ۱۹۹۵)

آقایان طالب، هر رژیم ستمگر و ارتجاعی هم جلادانش را دارد و هم ملایانش را. شما از برادران گلبدینی، جمعیتی، وحدتی و سیافی تان فرق زیادی ندارید. شما همانند آن خاینان در یکدست کلاشنکوف دارید و در دست دیگر قرآن. شما همانند آنان، اسلام و قرآن را براساس منافع سیاسی تان تفسیر می‌کنید که اگر هم کسی با آن مخالفت ورزید، کلاشنکوف را بر سینه‌اش خالی می‌کنید.

مردم ما اگر به حرفهای شما و برادران نه‌گانه‌ی شما توجه کنند، راه دین خود را نیز گم خواهند کرد. شما هر کدام اسلام خود را دارید و مردم اسلام خود را.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بی‌توجه به اینکه حتی «برادران جهادی» شما را به امریکا و انگلستان و پاکستان وغیره وابسته می‌دانند، بی‌توجه به سایر نظرات و اعمال ارتجاعی و ضد دموکراسی تان، حتی صرفاً بخاطر این دید قرون وسطایی، فرعون منشانه و فاشیستی شما نسبت به زن هم که شده با مردم ما علیه شما تا آخر و بی‌تزلزل به مبارزه ادامه خواهد داد.

افغانستان ما همانطور که به کام گلبدین و ربانی و شرکاء نه چرخید به کام شما هم هرگز نخواهد چرخید.□

# آمنه افضلی و قدریه...

برآنهمه رذالت های حیوانی، با ناز و کرشمه فراوانی «غیراسلامی»* (ونه لااقل ضداسلامی) و «غیربشردوستانه» (ونه لااقل ضدبشری) نام نهند. و طبعاً جزای آن هم نمی‌تواند جدی باشد. و بهمین دلیل است که آمنه خانم زحمت هرگونه تعقیب بی‌ناموسان جهادی را به صراحت رد می‌کند: «اگر افراد دستگیر و بسزای اعمال خود برسند، طبعاً تأثیر مثبتی دارد ولی در شرایطی که دولت درگیر جنگ است، فعلاً این شرایط برای دولت امکان پذیر نیست.»

یعنی زنان افغان بدانید و آگاه باشید که چون دولت انقلابی و جنگی و اسلامی و جهادی ما فعلاً مصروف جنگ با برادران است، بناءً اگر مورد بی‌عصمتی و بی‌ناموسی قرارگرفته اید و یا بگیرید، بی‌جهت خود را زحمت ندهید و به دولت محبوبِ گرفتار جنگ ما عارض نشوید!!

قدریه خانم و آمنه خانم، از زبان مردم ما و مخصوصاً زنان بربادرفته‌ی ما چی بگوییم غیر از اینکه ایکاش با اسداله حبیب ها یکجا، شما نیز همراه خواهران و دختران و پسران جوان تان در تهکوی خانه‌ای در چنگال «برادران» وحدتی، گلبدینی یا دوستمی‌تان می‌افتادید تا شاید دیگر اینطور خاینانه به تقدیس متجاوزان به خود و دختر، خواهر و مادر خود دهان نمی‌گشودید. یا از کجا معلوم که پس از آن وضع هم دعای خیرسرِ «رهبران جهادی» را نمی‌کردید که یکی تان را «رئیس مؤسسه عالی نسوان» نام نهاده و دیگر تان را «رئیس بخش زنان» باند خود؟□

---

* ـ پشت این بحث نمی‌گردیم که خانم ها و آقایان نو «جهادی»، بعد از هر آروغ زدنی هم کلمه «اسلامی» را باد می‌کنند تا هر چه بیشتر بر غلظت «جهادی» شان بیفزایند. بیخبر از اینکه اینهمه قلقله کردن مضحک و تصنعی اسلام جز برای خودشان، برای هر خواننده یا شنونده‌ی دیگر استفراغ آور می‌باشد.



# زنان، ستمکش ترین قربانیان خاموش فاجعه افغانستان

*مطلب ذیل را که خواننده‌ی ما آصفه از پشاور ترجمه و جهت نشر فرستاده اند، به قلم محمد زاهد در «ویکندپست»، چاپ پاکستان، ۲۵ اگست ۱۹۹۵ انتشار یافته است.*

زنان و اطفال کسانی هستند که در جریان جنگ ها بدترین مصائب را متحمل می‌شوند. افغانستان که در مدت ۱۶ سال گذشته دچار جنگ بوده نیز از این قاعده مستثنی نیست.

تنها تفاوتی که وجود دارد اینست که زنان درین کشور به دست مردم خویش شکنجه و عذاب می‌بینند.

در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی، زنان افغان همدوش مردان در مبارزه ضد بیگانه سهم گرفتند.

تحمل مشقات و بدبختی ها تنها مسایل مردان نه بلکه زنان را نیز در بر می‌گرفت. آنان مهاجرت با پای پیاده در دشتهای سوزان و یا در موقع زمستان در دامنه های پر برف را تجربه نموده اند.

زنان همه‌ی این زجر ها را بدون ارتکاب هیچ جرمی متحمل شده اند. سرانجام افغانستان توسط مجاهدین «آزاد» شد. مگر رنج و بدبختی زنان خاتمه نیافت. در حقیقت این «آزادی» آغاز آلام پایان ناپذیری برای آنان بود. افراد معدودی هستند که مایلند به طرفداری از این «ستمکشان خاموش» سخن بگویند. علت آن واضحاً همان عقب‌ماندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است.

افغانستان کشوری است که در آن میزان سواد در پایین ترین سطح قرار دارد و در زمینه عایدات سرانه در اخیر لست کشور های جهان قرار می‌گیرد.

با این حال در افغانستان زنان شجاع و جمعیت هایی وجود دارد که علی الرغم دشواریها و فضای پر خصومت علیه ایشان برای کسب حقوق خود مبارزه می‌نمایند.

یکی از این زنان «مینا» رهبر «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بود.

ظهور مینا در صحنه‌ی مبارزات زنان به عنوان نقطه عطفی در بیداری زنان جهت کسب حقوق ایشان تلقی می‌شود. وی در سراسر زندگیش بخاطر حقوق خواهرانش مبارزه کرد.

به نظر وی «افغانستان بدون دموکراسی و تأمین حقوق زنان نمی‌تواند افغانستانی آزاد باشد.» مینا تا آخرین روز حیاتش با عزمی راسخ، هزاران زن را در مبارزه بر ضد استبداد الهام بخشید.

امروز «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» که در سال ۱۹۷۷ توسط مینا تأسیس شده، یک تشکل مؤثر جهت آگاهی زنان می‌باشد. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» که توسط عده‌ای از زنان مترقی در کابل بوجود آمد نه تنها بخاطر حقوق زنان می‌رزمد بلکه در جهت احیای ثبات در کشور جنگ‌زده‌ی افغانستان نیز نقش سیاسی بازی می‌نماید. لاکن بزرگترین دستاورد این جمعیت، برجسته‌ساختن رنجهای بی‌سابقه‌ی زنان افغان می‌باشد. کوشش بخاطر تخفیف این آلام، تشدید مبارزه را ضروری می‌سازد.

بعد از تسخیر کابل توسط مجاهدین در اپریل ۱۹۹۲، مبارزه‌ای عنان‌گسیخته و بی‌رحمانه بر ضد زنان بنام مذهب و انتقام صورت گرفت.

یک زن که بعد از یورش رهبران گروه های مختلف مجاهدین از کابل فرار نموده اظهار می‌دارد که زندگی هیچوقت در دوره های قبلی به این اندازه سخت و طاقت فرسا نبود.

وی با حسرت به زمان گذشته می‌گوید که در گذشته مصونیت، کرامت، سرپناه و نان بخاطر خوردن وجود داشت.

زنان افغان بحق از وضع موجود بیزار می‌باشند. آنان از ادارات رانده شده اند. جنگ داخلی جاری و اقتصاد فلج شده مزید بر مشکلات فعلی می‌باشد. هزاران زن و کودک مهاجر شده و از ترس تعقیب و آزار نمی‌توانند به خانه های شان برگردند.

آشفتگی و خونریزی جاری و قساوت گروههای رقیب آنان را آسیب‌پذیر می‌سازد. بزرگترین تراژدی اینست که هیچ پایانی برای مصایب زنان افغان به مشاهده نمی‌رسد. در نتیجه اکثریت آنان دچار اختلال حواس گردیده و برای والدین خویش بصورت بار دوش در آمده اند.

یک مرد مهاجر افغان می‌گوید او همیشه در باره سه دخترش به تشویش می‌باشد. در افغانستان هیچگونه قانون ضد ارتکاب جرایم علیه زنان وجود ندارد. در گذشته‌ی نزدیک واقعات مورد تجاوز جنسی و شکنجه قرار گرفتن زنان افغان از سوی جنایتکاران نامعلوم در نقاط مختلف افغانستان فراوان بوده است.

کشف گور های دسته جمعی نزدیک کابل حدود چهار ماه قبل، ثبوت آشکاری است از رنج و شکنجه‌ی که زنان افغان با آن مواجه بوده اند.

مردی اظهار می‌دارد: «بخاطر حفظ شرافت دخترم می‌خواهم او هر چه زودتر ازدواج نماید. مهم نیست که دخترم ۹ ساله است یا ۱۲ ساله.»

طبق گزارشات، اغلب دختران افغان نه تنها پیش از موعد بلکه در اکثر موارد حتی با مردان زن دار نیز ازدواج می‌نمایند.

لطیف آفریدی، قانون‌دان معروف و از رهبران «حزب ملی پشتونخواه» (PQP) می‌گوید تعدد زوجات ودختر فروشی درافغانستان روبه‌تزاید است.

نه تنها گروپ های مختلف بلکه والدین و اقوام زنان نیز بر آنان ستم

روا داشته و موجب خلق مشکلات اجتماعی برای زنان می‌باشند.

شکنجه و عذابی که انارگل بیوه کم سن و سال افغان مسکونه علموچوک نزدیک کویته متحمل شده بازگو کننده‌ی ستمی است که بر زنان افغان روا داشته می‌شود. طبق گزارشات بعد از اینکه شوهر یازده ساله‌ی وی می‌میرد، اقوام شوهرش قسمت های حساس بدن وی را برای سه ماه متواتر می‌سوزانند.

گزارشات اخیر سازمان عفو بین‌الملل در رابطه با زنان افغان دردناک است. طبق آن گزارشات در سه سال گذشته صدها زن افغان شکنجه گردیده، مورد تجاوز قرارگرفته و یا توسط جنایتکاران به قتل رسیده اند.

گزارش عفو بین‌الملل در حقیقت قطره‌ایست از دریا. در بسیاری موارد قساوتهایی که بر زنان افغانستان اعمال می‌گردد، گزارش داده نمی‌شود. علاوه بر مشکلات روحی و اجتماعی، روزانه اعمال وحشیانه‌ای بر ضد زنان انجام می‌گیرد.

سعیده سلیم از فعالان «راوا» می‌گوید که در اکثر موارد قربانیان فاجعه از بیم کشته شدن، جریان حادثه را گزارش نمی‌دهند.

سعیده ابراز می‌دارد که جمعیت وی در پهلوی مهیا ساختن سهولت های صحی و مکاتب، به جمع آوری گزارشات شکنجه و دیگر موارد نقض حقوق زنان می‌پردازد تا تبهکاران را به جامعه جهانی معرفی کرده و از رنجهای زنان افغان بکاهد. وی مدعیست که در سه سال گذشته رهبران جناح های مختلف زنان بی‌گناه را سنگسار کرده اند، زنانی که هیچگاه جرمی را مرتکب نشده بودند. وی می‌گوید که مستبدان نظامی مختلف و افراد شان بزور دختران جوان را تصاحب می‌کنند.

سعیده حزب وحدت را متهم به زندانی نمودن تعداد زیادی زنان و برخورد غیرانسانی با آنان در سال ۱۹۹۳ نمود.

گزارشی از «راوا» حاکیست که در ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۳ چندین زن افغان با لباس های کهنه و پاره پاره در باغ بالا دیده شده که از زندان فرار نموده بودند. زندان مذکور توسط یک گروهی که بعداً از کابل اخراج گردید، کنترول می‌شد.

در حادثه دیگری پدری دخترش را بخاطر اینکه بدست جانیان نیفتد به قتل می‌رساند. گزارش متذکر می‌شود در محیطی که قانون وجود ندارد تبهکاران به سادگی به خانه های مردم داخل شده، اموال را غارت و به زنان تجاوز می‌کنند.

ولی صرفاً شکنجه نیست که کارد را به استخوان زنان بی‌گناه افغان رسانیده است. درد و عذابی که روان آنان را می‌سوزد بسیار بزرگتر است.

یک زن مقیم کمپ حصارشاهی نزدیک جلال‌آباد می‌گوید: «که زندگی در کمپ، خودش یک شکنجه است. شوهرم در اردو خدمت می‌کرد و شش سال قبل کشته شد. من در یک مکتب در کابل معلم بودم که در ۱۹۹۲ جنگ شروع شد و من با دو طفلم از کابل به جلال‌آباد فرار نمودم. از آن به بعد با کودکانم در خیمه زندگی می‌کنم. بعضی مؤسسات خیریه به ما کمک می‌نمایند ولی زندگی تنها نفس کشیدن نیست. اینجا کدام مکتب وجود ندارد و اگر خانواده‌ای بدون عضو مرد باشد به طرفش به دیده‌ی تحقیر نگاه می‌شود. همیشه از طرف افراد ناشناس تهدید می‌شویم. چندین مرتبه بنظرم خودکشی تنها راه نجات از این وضع آمد لیکن بعد فکر طفل هایم مرا برد.»

در پشاور یک تعداد زنان و اطفال مصروف کار های شاقه می‌باشند. آنان به گروه جاروکش های خیابان ها پیوسته اند.

جنگ، ملت‌افغانستان راتباه وبرباد ساخته و درد و غم افغان هابطور بی‌سابقه‌ای فزونی گرفته است. افغانها خود رابشدت‌بیچاره‌احساس می‌کنند.

حبیب اله یک مهاجر افغان در پشاور دیده شد که نواسه‌ی دوساله‌اش را می‌فروخت. وی می‌گفت که تمام اعضای فامیلش کشته شده: «من یک پیر مرد هستم وکسی نیست که از طفل مراقبت نماید.» وی می‌گوید که پول برایش مهم نیست ولی کسی‌رامی‌خواهدکه‌آینده‌ی نواسه‌اش را ضمانت کند.

داستانهای دردناک بیشماری از اینگونه از زنان و کودکان افغان وجود دارد. با وصف این، رهبران افغان و بقیه دنیا، بر تراژدی آنان چشم بسته اند.□



«راوا» بر اساس کمک مالی عده‌ای از دوستان در اروپا، کانادا و امریکا بروشوری رنگه حاکی از مواضع و فعالیت هایش انتشار داده است. خوانندگان ما می‌توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آنرا تقاضا نمایند.

# محقق پاکستانی و بنیادگرایان خاین افغانی

هیجان آور است، باور نکردنی است. برای نخستین بار یک محقق پاکستانی، داکتر عظمت حیات در گفتگویی تلویزیونی در شبکه NTM(۲۶ سپتامبر ۱۹۹۵) بطور آشکار و صریح خاطرنشان ساخت که هشت تنظیم افغانی یا رهبران این تنظیم‌ها برای مردم افغانستان قابل قبول نیستند؛ از آنجاییکه این رهبران خود شان مسئله اند بناءً در هرنوع حکومتی در کابل اگر دست داشته باشند آنرا ملوث خواهند کرد؛ تشکیل لویه جرگه یگانه راه حل بحران افغانستان می‌باشد.

داکتر حیات شما کاملاً برحق اید. ما مهاجران افغان که تعداد ما به بیش از دوازده تن می‌رسید آن شب تلویزیون را مشاهده می‌کردیم و هر کدام گفتار واقعی اما غیر معمولی شما را ستودیم.

پاکستان آنچه راکشت نموده درو می‌کند. تمامی دیکتاتورهای نظامی جنایتکار در کابل و سایر ولایات ساخت پاکستان بوده و بعد بر مردم درمانده‌ی ما تحمیل گردیدند. آنچه در سفارت پاکستان بدست عاملان ربانی ـ مسعود اتفاق افتاد، ربطی به مردم ما ندارد. زمانیکه این دو «رهبر» و سایر «رهبران» بی‌شرم از تحمیل تباهی‌های موحش بر کشور و ملت اباء نورزند، چگونه می‌توانند در برابر یک هیئت خارجی مؤدب باشند؟ این نکته که پاکستان از طالبان حمایت می‌کند یک راز آشکار می‌باشد. اما ربانی، گلبدین، رسول‌سیاف کیانند؟ آیا آنان چاکر پاکستان نبودند و نیستند؟ آنان طالبان را «مزدوران جنگی» می‌نامند، درست مثل اینکه دیگ به دیگدان بگوید رویت سیاه!

احزاب متعصب همانند برادران طالب شان ستمگر، عقب‌مانده و ضد دموکراسی اند. طالبان و احزاب هردو برای مردم افغانستان بیگانه اند. نه تنها بخاطریکه همه‌ی آنان جاسوسان صادر شده در لباس «جهادی» و «اسلامی» اند بلکه از آن رو که مشتی جانیان حرفوی اند که دندانها و چنگالشان به خون زنان، مردان، کودکان و بزرگان ما آغشته است. آنان کشور ما را تباه و آلوده نموده اند. ضربتی که روسها و دست‌نشاندگان خلقی و پرچمی آنان نتوانستند بر مردم ما وارد آورند، توسط به اصطلاح «احزاب جهادی» و طالبان بر آنان وارد می‌گردد.

حالا ملت ما بین شیطان و ابلیس گیر مانده است. حذف یکبار و برای همیشه‌ی احزاب فاشیست مذهبی جزء جدایی ناپذیر هر مکانیزمی مؤثر برای حل مسئله افغانستان که بنیادگرایان موجدش اند، بشمار می‌رود.

یکبار دیگر سلام بر داکتر عظمت حیات بخاطر جانبداریش از آرزو های مردم ما و مطرود دانستن برخوردهای رسمی منزجرکننده در رابطه با «رهبران» تروریست افغان و همدستان آنان. شما درست تبر را بر درز آنان کوبیده اید. آیا سایر سیاستمداران، محققان و روزنامه‌نگاران پاکستانی به تأسی از شما از نامیدن تجاربنیادگرای هیروئین، متجاوزان ومیهنفروشان بمثابه «رهبران مردم افغانستان» و «کلید» هرنوع راه‌حلی، دست‌خواهند کشید؟□

تعدادی مهاجران داغدیده‌ی افغان ـ اسلام‌آباد

«فرنتیرپست»، ۱۸ اکتوبر ۱۹۹۵

## کی جنرال کتوازی راکشت؟

دگروال میراکبر انصاری تعلیم یافته‌ی کی‌جی‌بی که توسط شعبه تحقیقات جرایم (CID) پشاور دستگیر شد، اعتراف نمود که او طراح نقشه ترور جنرال عبدالحکیم کتوازی بود که بدست فرید که اکنون در اردوی افغانستان به حیث تورن ایفای وظیفه می‌کند، عملی شد. او اعتراف کرد که صدهزار دالر را برای این منظور دریافت داشته است. فرید در مخفی گاه خود در منزل برکت‌شاه واقع در آچارکلی در کوهات رود پشاور، زندگی می‌کرد.

یک منبع پلیس ابراز داشت که انصاری و برکت شاه ضمن معامله‌ای با دولت کابل قصد داشتند تا غیر از ربودن یک طیاره، برخی از مقامات و سیاستمداران بلندپایه را در مقابل دریافت پولهای کلان، به قتل برسانند.

«فرنتیرپست»، ۲۳ جنوری ۱۹۹۶

## خان عبدالولی خان گلبدین و ربانی و ملایان

ولی‌خان افشاء نمود که حکمتیار پیامی برایش فرستاده بود حاکی از اینکه او از گرفتن قدرت محروم گردانیده شد زیرا او (حکمتیار) یک پشتون بود. «اما من به او گفته ام که انقلاب در افغانستان بنام پشتونولی نه بلکه بنام اسلام شد.» او اظهار داشت که حکمتیار حالا که سهمش را دریافت نکرده پشتون می‌شود.

او گفت که رئیس جمهور لغاری و رئیس جمهور افغانستان برهان‌الدین ربانی از وی خواسته بودند تا نقش میانجی را در افغانستان بازی کند. اما «من به آنان گفتم که ملایان هرگز تصامیم جرگه ها را نخواهند پذیرفت. ملایان همیشه فتوا صادر می‌کنند. من از تمام آنانی که خواستار اجرای نظام اسلامی در افغانستان بودند می‌پرسم که آیا نظام کنونی در کابل یک نظام اسلامی است یا نه؟

من این سؤال را از جنرال ضیاالحق کرده ام و حالا همین سؤال را از مولانافضل الرحمن و قاضی حسین احمد می‌کنم.» «فرنتیرپست»، ۲۱ جنوری ۱۹۹۶

استورنکی بریالی ـ کویته

# «پـاچا گردشـی» د جهادیانو له نظره

> د «پیام زن» مجلی بناغلو چلوونکو ته درناوی،
> څه موده مخکی می ستاسو مجله ولوستله چی ډیر په زړه پوری مطالب یی درلودل او دا دی په خپل وار د اسلامی شئونو وزارت کی یوه تیره شوی پیښه تاسوته لیکم دا پیښه او دی ته ورته نوری پیښی د هغو زرګونو بدبختیو یوه کوچنی بیلګه ده چی د افغانانو حیثیت یی د ټولو نړیوالو خندنی وګرځاوه.

کله چی د نجیب ګوډاګی رژیم راوپرځید او پر ځای یی د حضرت صبغت‌اله مجددی «امارت» رامینځ ته شو، د ټولو پخوانیو وزیرانو پر ځای «نوی» جهادی وزیران وټاکل شول. او پخوانیو وزیرانو څخه وغوښتل شو چی د جهادی وزیرانو د مشاور په ځای دی تر هغه وخته کار وکړی چی دوی د وزارت کولو «چل» زده کړی.

په دی وخت کی یو جاپانی خبریال چی مخکی هم څو ځله د اسلامی شئونو وزارت ته د مصاحبی لپاره ورغلی وو بیا نوموړی وزارت ته ولاړ ترڅو مصاحبه وکړی، کله چی د وزیر خونی ته ننوت په ډیری حیرانتیا سره یی ولیدل چی کوټی کی نوی وزیر «مولوی ارسلا رحمانی» د پخوانی وزیر خواته پر ځمکه ناست دی. خبریال چی هک پک پاتی وو د مصاحبی په پیل کی یی وزیر ته مخ کړ او ویی ویل: «زه څه موده مخکی، د نجیب د واکمنی په دوری کی هم دلته راغلی وم چی په دی خونی کی غالی، میز، چوکی، کوچ، تیلیفونونه، قندیل او پردی هر څه موجود وو خو اوس نور لا څه چی ګرویونه او د کرکیو شیشی هم نشته، اجازه راکوی وپوښتم چی دا شیان څه شول؟».

وزیر صاحب چی خبره واوریده، خوله یی واژه پاتی شوه چی اوس څه ځواب ورکړی. ځکه هر څه چی وو هغه «جهادی» ورونو د «غنیمت» په نوم خپلو کورو ته وړی وو چی په خپله «وزیر صاحب» هم تری بی‌برخی نه دی پاتی شوی. ورسته له خو شیبو درنګ څخه‌یی وویل زه نوی وزیر شوی یم، د دی خبری ځواب به ځما مرستیال چی پخوا دلته وزیر پاتی شوی وو درکړی. خبریال پخوانی وزیر ته مخ وروګرځاوه او هغه داسی ځواب ورکړ: «د اسلام په فقهی کی راغلی چی کله په کوهی (ځاه) کی موږک ولویږی باید ټولی اوبه یی وایستل شی تر څو کوهی پاک شی. څرنګه چی کابل کی هم څو کاله کافرانو حکومت کړی او په هر څه یی لاسونه لګیدلی «جهادی ورونو» ټول د وړلو وړ شیان له ځانه سره وړی تر څو نوی جهادی غالی، جهادی کوچونه، جهادی تیلفونونه، جهادی شیشی او... راوړی.»

په دی ځواب جاپانی څه موسکی غوندی شو ځکه وپوهیده چی هر څه وه ټول غلا شوی دی خو «مولوی وزیر صاحب» په دی فکر چی له «بی‌آبی» څخه بچ شوی او «د خدای په فضل سره‌یی پرده پرځای شوی ده» غاړه تازه کړه په زیره‌یی لاس راتیر کړ په خوشحالی یی جاپانی ته سترګی واړولی چی دا ټکی تری خرګندیده: «ای کافره! اوس وپوهیدی چی مونږ ولی ټول ځایونه صفاکړی دی؟ دا خو د کافرو پاچاهی نه ده چی یو ځی بل راځی. دی ته پاچا ګردشی وایی.» □

طوریکه در شماره پیشتر متذکر شده بودیم خوانندگان زیادی احساس انزجار شانرا نسبت به دشنامهای کثیف لطیف پدرام خادی («و آن جماعت قوادان»، هفته‌نامه کابل، ۱۳ جوزای ۱۳۷۴) طی نوشته هایی بیان و برای ما ارسال داشته اند که اینک یکی دیگر از آنها را بقلم خواننده‌ی ارجمند ما حیدر از اسلام آباد به نشر می‌رسانیم. «پیام زن»

# پاسخی به «هفته نامه کابل» خادی ـ جهادی

«هفته نامه کابل» لته چخین خادیهای جهادی شده در شماره ۷۹ برای پاک کردن خون و آثار جنایت از چنگ و دندان فاشیستهای دینی با بکاربرد کلماتی درخور خودش، می‌نالد که «پیام زن» «رهبران جهادی» و «مسئولان» هفته نامه را ناسزا می‌گوید.

ناله‌های لچکانه‌ی ملیشه های شعری ـ ادبی بجاست. «پیام زن» سخت صاحبان شما را می‌کوبد. زیرا، «پیام زن» پیام آن «عاجزه» هایی نیست که وسیله‌ای در دست امیران جهادی و شیئی برای استفاده‌ی مسئولان «هفته نامه کابل» گردد. «پیام زن» صدای رسای آن زنان انقلابی است که در دفاع از مردم خود با خون شهیدان سوگند یاد کرده اند. «پیام زن» نه‌تنها جنایات جهادی را افشاء می‌سازد بلکه برای مردم آگاهی سیاسی می‌دهد تا بخاطر نابودی اربابان نیم‌مرده (خلقی ـ پرچمی) و یا اربابان هار شاخ بشاخ بنیادگرای شما قیام کنند.

«هفته نامه» سؤال می‌کند: «پول این همه نشریات از کجا بدست شما می‌آید، با چه تضمینی به فعالیت هایی سیاسی و نشریاتی... ادامه می‌دهید؟ (...) شما با چین ارتباط دارید.» و مثال دو نفری (یونس اکبری و حفیظ بهشتی) را می‌آورد که به «سازمان رهایی افغانستان» خیانت کردند.

قبل از همه بطور معترضه باید گفت که ذلت آن دو خاین در کنار مرتدان و تسلیم‌طلبان دیگر که هم اکنون محصولات شعری و نثری برخی از آنان ذلت رونماشدن در صفحات «هفته نامه کابل» و سایر نشریات خادی ـ جهادی را می‌یابند، از نظر آزادیخواهان ما، چیزی جز مرده‌هایی منفور نیستند و «پیام زن» را هم نباید کاری به آن نعش های کرم‌خورده باشد. ولی این مربوط «سازمان رهایی افغانستان» است که اگر خواست شاید پاسخی به شما بدهد.

و اما اصل مطلب: شما فکر می‌کنید که شرط فعالیت سیاسی یک سازمان «تضمینی» از جانب یک کشور خارجی است. در غیر این نه‌تنها نمی‌توان مبارزه کرد بلکه پول ودکا و کاغذ شعر سرایی و انرژی «عبادت» های جهادی را در حجره های دارالخلافه «استاد» هم نمی‌توان بدست آورد.

واقعاً گناه شما نیست. اربابان خلقی ـ پرچمی خود را دیدید که چگونه با سرپرستی «کی.جی.بی» تا حد احزاب و قدرت سیاسی بالا رفتند. از جانب دیگر «سیا»، «آی.اس.آی» و غیره را می‌بینید که در اثر فعل و انفعالات خاص خود ملایان و گروههای عامی فاقد فرهنگ سیاسی فاقد آداب معاشرت و عناصر بدنامی در حدگلبدین را تا سطح قیم سیاسی ـ دینی شما ارتقاء می‌دهند. و شما که بیش از یک دهه از روسها و غلام‌بچه های شان مزد شعرسرایی و روزنامه‌نگاری و سفرهای به خارج را دریافت کرده‌اید، و حال هم با وقاحت تمام بر خوان ارتجاع اخوانی چهارزانو زده اید، غیر ازین فکر («تضمینی» از خارج) فکر دیگری نمی‌تواند در کله تان ایجاد شود.

زندگی زیر سایه راکت جنایتکاران جهادی برای ملیشه های شعری ـ ادبی قله‌ی «سرفرازی» است که می‌نویسند: «ملت همینجاست که ما هستیم سرفراز در کنار ملت» و به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» چلنج ریفراندوم می‌دهند: «بیایید... نماینده جماعت تانرا به ریفراندوم بگذارید تا بدانید چند زن اصیل افغان به شما و نظریات شما ارج می‌گذارند؟»

زهی وقاحت! در هنگام تجاوز روسها که توده‌های این خاک بخاطر دفاع از وطن و ناموس خود با داس و تبر بر دشمن هجوم می‌بردند، شما «سرفرازان» در درگاه دولت پوشالی شعر و ترانه سر می‌دادید؛ در وصف «همسایه بزرگ شمالی» و سگهایش پایکوبی کرده و گلو می‌دریدید. و با پهن شدن سایه‌ی شوم کفتاران بنیادگرا بر کشور، کورس بیشرمانه‌ی «جهادی» تان ازپس دروازه های امارت ربانی و شرکاء بالاست. بناءً شما چه وقت و در «کنار» کدام «ملت» بوده اید؟ در کجای زندگی خادی ـ جهادی شما، «سرفرازی» است؟ مسئولان «هفته نامه کابل» و سایر نشریاتی که منادی خاینان جهادی اند و یا اینکه به بهانه‌ی سخیف داشتن موضع «خانوادگی»، «بیطرف» و «فرهنگی»، در برابر تبهکاریهای بنیادگرایان مختلف سکوت اختیار می‌کنند، ولو خود «ندانند» یا انکار کنند، مردم این مهر را که در سرین آنان کوبیده شده به وضاحت می‌بینند: قلمبدستان خادی ـ جهادی!

ملت ما از بیگانه پرستان، خواجگان مطبوعاتی امیران، شاعران بی‌جبهه و غمزه‌ای سخت نفرت دارد. فقط آنانی «سرفراز در کنار ملت» اند که افتخار مبارزه با دو دشمن کثیف ملت، (روسها و چاکران و بنیادگرایان) را داشته باشند.

چلنج ریفراندوم شما ملیشه ها مثل چلنجهای انتخاباتی ارباب تان گلبدین بغایت احمقانه است. «راوا» آن زمان نماینده‌ی خود را به ریفراندوم خواهد گذاشت که ساحت افغانستان از بوی و نکبت مخدومان خاین بنیادگرای شما عاری باشد. تا آن هنگام نه ما و نه هیچ نیروی دیگر جدی ضد بنیادگرا، با زبان ریفراندوم جهادی با شما سخن نخواهد گفت. ولی طبعاً شما می‌توانید ریفراندومهای خود را با زنانی «اصیل» از نوع پنبه‌گل تره‌کی‌ها، اناهیتاها، آمنه افضلی‌ها، ثریا راهی‌ها، فاطمه‌یاسرها، قدریه یزدان‌پرست ها، محبوبه کارمل‌ها، فتانه‌نجیب‌ها و ... بگذارید. اما قبل از آن لازمست دل ملامحمد عمر خان، ملا عبدالمنان نیازی و مخصوصاً دل بابا خالص را با لطف و کرم خاص بدست آرید تا الله بخواهد زنان نامبرده به کدام شورای اهل حل و عقد راه یابند یا در هر نمایش دیگر جهادی نقش اداء کنند.

بقیه در صفحه ( ۸۲ )

# اگر «فتح» و شرکاء...

در باره روابط با چین می‌نویسد: «سازمان مذکور هیئتی را در سال ۱۹۸۲ به چین اعزام داشت که مینا مشهور به کشورکمال مسئول جمعیت انقلابی زنان افغانستان در ترکیب آن شامل بود (...) چینائی ها تقاضای کمک بیشتر را نیز ردکردند و به هیئت تفهیم نمودند که باید به همان یکصد هزار دالر اکتفأ نمایند البته کار تربیت گروپ‌های مسلح سازمان را چین کماقی‌السابق بدوش می‌گیرد و مصارف رفت و برگشت آنان را نیز تأدیه می‌کند...»

در این مورد هم اگر چه مخاطب اصلی نویسندگان عالم «سازمان رهایی افغانستان» است، ولی چون «راوا» را با آن سازمان یکی میدانند، پس باید پرسید که با داشتن بگفته‌ی شما آنهمه روابط سازمان مذکور با دولت پاکستان دیگر چه نیازی بود تا از دولت چین بخواهد که «باید به پاکستان فشار وارد آورد تا سازمان رهایی را به رسمیت بشناسد»؟

ولی در مورد کمکهای چین باید تذکر داد که دولت چین نیز مانند کشورهای غربی و پاکستان در طول دوران جنگ ضد روسی با ارسال بی‌دریغ اسلحه (چنانچه اغلب سلاح‌های این «ضد کمونیستها» و «ضدچینی‌ها» ساخت چین است)، با تربیت گروپ‌های مسلح، تربیت گروپهای «داکتران» و «ژورنالیستان» در خدمت همین باندهای گلبدین و جمعیت ربانی و امثال آن‌ها بود، نه «راوا» و نه سازمان رهایی یا دیگر سازمان‌های دست چپی.

شما که هر تشکل سیاسی مبارز را در آینه خود دیده فکر می‌کنید باید وابسته بوده و مانند «تنظیم‌های جهادی و قیادی» به سرانگشت بیگانگان برقصد. اگر چنین وابستگی‌هایی در مورد «سازمان رهایی افغانستان» یا سایر سازمان‌های انقلابی واقعیت می‌داشت، امروز حتماً نام آنها نیز مانند شما«جهادیان» مرادف با خیانت و جنایت و ستم می‌بود و مانند شما حتماً «حمیدگل»هایی را از چین دعوت می‌کردند که بیایند و در امور کشورداری افسار شانرا در دست گیرند.

«فتح» می‌افزاید: «نقشه قدیم صلیبی‌ها برای نفوذ بر جوامع اسلامی انحراف زنان در آن جوامع است. در دوران جهاد تنظیم‌های جهادی این فرصت را برای صلیبی‌ها ندادند».

کاملا درست است. در دوران جهاد این فرصت در انحصار برادران عرب بود (بطور مثال در باره بهره‌کشی جنسی آنان از ۳ هزار زن بیوه در کمپ ناصرباغ پشاور به «پیام‌زن» شماره ۴، عقرب ۱۳۶۸ مراجعه شود) ولی حالا معلوم نیست که به هندوها، روس‌ها، فرانسوی‌ها، امریکایی‌ها، انگلیس‌ها نیز «این فرصت» داده می‌شود یا خیر؟

صلیبی‌ها را می‌شناسید؟ کی‌ها بودند؟ امروز در بند کدام آنان نیستید؟ آنان که باز هم «اهل کتاب اند» شاید مجاز باشید که از این «فرصت» مستفید شان بسازید ولی در مورد «بی کتاب»‌های هندی و روسی چه می‌فرمایید؟ سکرتر اول شما در سفارت هند همینکه زن هندو را می‌بیند ابزار خود را می‌کشد (به شماره ۴۱ «پیام زن» مراجعه شود). واقعه ایکه حتی «وزارت خارجه دولت اسلامی» هم با اعلامیه‌ای آنرا «تقبیح» نموده و عامل آنرا شخص «نفوذی و کمونیست» نامید. ولی متعاقباً یعنی از آن تاریخ تا امروز بصورت متواتر در «هفته نامه کابل» مصاحبه‌هایی بافوتوهای رنگ‌برنگش به غرض «اعاده شخصیت» سکرتر ابزار افکن ترتیب داده می‌شود. یا ملاراکتی فعلاً طالب شده‌ی شما که به گروگان‌های چینی خود تجاوز جنسی می‌کند، رتبه دگرجنرالی گرفته به حکمرانی در

نشتر
جوزای ۱۳۷۱

## مائویست ها مرد میدان ندارند!

روز هشت ثور حدود پنجاه زن که تعدادی اطفال نیز در جلو آنان قرار داشتند در پشاور دست به تظاهرات زدند آنها پلاکاردهائی علیه رهبران مجاهدین حمل می کردند و برضد مجاهدین و دولت اسلامی شعار می دادند. در همان شب یکی از رهبران آنان در مصاحبه با بی بی سی هدف از این تظاهرات را تقبیح ۸ثور(یعنی روز سرنگونی رژیم کمونیست در کابل وانتقال قدرت به مجاهدین) انتقاد کرد. این گروه که خود را جمعیت انقلابی زنان افغانستان می خوانند یک تنظیم کمونیستی و از بقایای گروه شعله، جاوید است. این گروه گاه در طول سالهای گذشته بیشتر در کویته فعال بود و تظاهراتی هم در اسلام آباد براه انداخته بود اما این اولین بار بود که آنها در پشاور هم دست به تظاهرات می زدند....

....تا بقول یکی از رهبران آنان نشان دهند که ترسی ندارند و میتوانند در پشاور یعنی مرکز تنظیم های بنیاد گرای افغانی هم علیه آنان دست به تظاهرات بزنند....

...جمعیت انقلابی زنان افغانستان شاخه، زنان سازمان رهائی است که اساس آن در سال ۱۳۵۷ و در چهارچوب گروه انقلابی خلق های افغانستان نهاده شده بود و زمانیکه سازمان رهائی برجود آمد به این گروه توجه زیاد کرد و نشریه، پیام زن از طرف این سازمان به نشر می رسد....

کویته مرکز ایالت بلوچستان پاکستان مرکز فعالیت این گروه کمونیستی است یک دلیل این امر آنست که شعله ئی ها حتی از دوران داود به کویته رفت و آمد و فعالیت داشته اند و این سابقه از آنجا ناشی میشود که سالها قبل از کودتای ۷ ثور عده ئی از مردمان هزاره، افغانستان به کویته آمده و در آنجا مسکن گزین گردیدند. در دوران داود که اختلاف میان افغانستان و پاکستان اوج گرفت حکومت آن زمان پاکستان در صدد آن شد که از این مردم علیه داود بعنوان وسیله، فشار استفاده نماید....

بنا براین مائویست ها قبل از آغاز جهاد نیز در کویته جای پا داشتند و از طرف مقامات صاحب نفوذ در کویته نیز حمایت می شدند. مرکزیت جمعیت انقلابی زنان در کویته نیز بر بنیاد همین زمینه مساعد استوار شد....

...سازمان مذکور هیئتی را درسال ۱۹۸۲ به چین اعزام داشت که مینا مشهور به کشورکمال مسئول جمعیت انقلابی زنان در ترکیب آن شامل بود....

...چینائی ها تقاضای کمک بیشتر را نیز رد کردند و به هیئت تفهیم کردند که باید به همان سالانه یکصد هزار دالر اکتفا نمایند البته کار تربیت گروپ های مسلح سازمان را چین کماکان السابق بدوش می گیرد و مصارف رفت و برگشت آنانرا نیز تادیه می کند....

نقشه، قدیم صلیبی ها برای نفوذ بر جوامع اسلامی انحراف زنان در آن جوامع است. در دوران جهاد تنظیم های جهادی این فرصت را برای صلیبی ها ندادند تنها چیزی که صلیبی ها می توانستند از آن در این جهت سود ببرند جمعیت انقلابی زنان بود....

درسال ۱۹۸۱ مینا کشورکمال برای شرکت در کنگره حزب سوسیالیست فرانسه دعوت شد و در سال ۱۹۸۲ در کنفرانس فلورانس در ایتالیا شرکت کرد. در همین زمان وی با رئیس یک موسسه خارجی بنام (انترایدا) یعنی(مستریس شاپ) آشنا شد و از این را ملیونها کلدار کمک دریافت کرد که در جهت فعالیت های کمونیستی از آن استفاده بعمل آمد.

غربی ها که بی بندو باری های زنان این گروهها را بخصوص در مسایل جنسی دیدند متوجه شدند که از طریق کار روی این گروه میتوان از آنان در جهت اهداف خود سود جست....

....اگر زنی از زنان این گروه با مردی رابطه، جنسی نا مشروع بر قرار نماید و شوهرش از آن مطلع گردد و احیاناً ذره ئی غیرت در شوهر وجود داشته باشد شوهر با غیرتنا فقط میتواند به سازمان شکایت نماید تا زنش را وادار سازند که از خود انتقاد نماید. بسیاری حتی زحمت شکایت به سازمان را هم بخود نمی دهند زیرا می ترسند که کهنه فکر به حساب آیند!!....

در سال ۱۹۸۲ فریده احمدی به پشاور آمد و از آنجا عازم اروپا شد تا در جلسه محکمه، بین المللی خلقها بعنوان شاهد عینی جنایات روسها شرکت کند او با ریگان رئیس جمهور وقت امریکا نیز ملاقات کرد که به شهرت بین المللی اش افزود. اقامت وی در اروپا و بی بندوباری هایش چنان رسوائی ببار آورد که وسیله، طعنه به مائویست ها درسراسر اروپا شد. او درین کار از فواحش حرفه ئی اروپا نیز جلو تر رفت....

از آنجا که سازمان رهائی از کمونیست های دو آتشه تشکیل شده است در سال ۱۹۸۵ راه آخر یعنی توافق با روسها را انتخاب کرد....

ارتباط این سازمان با [illegible] با روسها برقرار بود و تبلیغات [illegible] داشت و دارد. پس هیچ جای تعجب نیست اگر می بینیم که آغاز سال روز شکست روس در افغانستان را با سوگواری برگزار می کند و علیه مجاهدین و دولت اسلامی شعار میدهند آنها همانگونه که در دوران جهاد مرد میدان نداشتند امروز هم مرد میدان ندارند.

ولایت زابل منصوب می‌شود. آیا ارزش‌های اخلاقی شما غیر از این است؟ مثل اینکه این اعمال «جهادی» یاران شما را نمی‌توان جزء مسایل جنسی بحساب آورد، یا چطور؟ نمی‌دانم درک شما از مسایل و بی بندوباری چیست؟ همه را در آیینه خود تماشا می‌کنید از سر قیادی شما «انجنیر» صاحب که در لیسه عسکری به «کارهای نامعقول» دست می‌زد تا معاون صاحب سازمان «امر به معروف و نهی از منکر» شما در هرات که با پسر ۱۲ ساله «کارنامعقول» انجام دادند کدام شما «بند» و بار دارید؟

راستی آیا شمابطور مثال نماینده خاص دولت اسلامی تان آقای صدیق چکری را با آن «مسایل »اش در لیسه ابوحنیفه بگرامی، می توانید به عنوان نمونه‌ی «اخلاق جهادی» پیشکش کنید یا شخص «استاد» رئیس جمهور را؟☆

«فتح» مزاقی و مسخره می‌نویسد: «در همین زمان وی (مینا) با رئیس یک مؤسسه خارجی بنام (انترایډ) یعنی (مستر بی‌شاپ) آشنا شد و ازاین راه میلیونها کلدار کمک دریافت نمود که در جهت فعالیت‌های کمونیستی از آن استفاده بعمل می آمد» ولی چند سطر بعد دروغش را از یاد برده و این چنین از مشکلاتش می‌گوید: «مشکلات و محدودیت‌ها سازمان رهایی (سازمانی که به زعم تروریستهای نویسنده شده، «راوا» وابسته به آن است) را بر سر یک چهار راهی قرار داد ۱ـ و آیا با مشکلات موجود بسازد.

۲ـ از کمونیزم دست بردارد و به اسلام رو آورد. ۳ـ بدامن اروپا سقوط نموده و بجای بیرق دیکتاتوری پرولتاریا بیرق سوسیال دموکراسی و لیبرالیزم را برافرازد. ۴ـ با روس‌ها به توافق برسد.

از آنجاکه سازمان رهایی از کمونیست‌های دو آتشه تشکیل شده است در سال ۱۹۸۵ راه آخر یعنی توافق با روسها را انتخاب کرد».

«فتح» مفتری حتماً می‌داند که اگر «سازمان رهایی افغانستان» یا هر سازمان انقلابی ضد بنیادگرای دیگر کشور به یک صدم امکاناتی که دشمن اخوانی ادعا می‌کند، بدست می‌داشت، اکنون پوچاق متجاوزان جهادی را هم کسی به چشم دیده نمی‌توانست چه رسد به سلطه سیاه شان بر کشور.

راجع به اینکه «سازمان مذکور (سازمان رهایی) در ۱۹۸۵ راه توافق با روسها را انتخاب کرد»، چیزی نمی‌گوییم جز اینکه اگر در موضع آن سازمان شمه‌ای تزلزل در نبرد مقابل روسها و نوکران پرچمی و خلقی آنان و اخوان و ارتجاع منطقه و امپریالیزم وجود می داشت، امروز جایش درکنار «امارت» های خونچکان میهنفروشان بنیادگرا می‌بود ونه آماج ترورها و حملات سیستماتیک آن خاینان و دروغپردازیهای بیشرمانه‌ی منادیان شان نظیر «فتح».

هم چنان در مورد رابطه داشتن با روس بدنیست مطلبی از «پاسخ به چهره های عریان جمعیت» بیاوریم که می‌گوید: «عملیات فعلی مجاهدین ما نیز بر خلاف پالیسی مبارزاتی جمعیت جریان دارد و به همین دلیل است که گاه و بیگاه در اینجا و آنجا و بطور سری و علنی با روس‌ها و رژیم کابل معاهدات مسلسل اوربند امضاء می‌کند» و باز «عجب است!! شورای نظار جمعیت که با دولت اوربند دارد برای شکستن رکود حاکم بر جهاد و سرنگونی رژیم در فرخار جلسه می‌گذارد!!» و درجای دیگر «مسعود در پنجشیر با روسها اور بند می‌کند و افرادش را به سمت شمال سرازیر می‌کند.»

و اما در مورد رابطه داشتن «راوا» با روسها مثل اینکه «فتح» کدام ملحوظی را مراعات می‌کند و اگر نه حتماً دلایل و فاکت‌های خود را توضیح می‌داد. ولی آنچه تاکنون روشن گردیده هم گواه بر این است که این جمعیت اسلامی برهان‌الدین است که راه آتش بس و توافق با روس‌ها را انتخاب کرد، و نه «راوا». مگر نه اینست که تا امروز هم پول افغانی در ماسکو چاپ می‌شود و هزینه مصارف جنگ ربانی با «برادران جهادی و قیادی» را روسها تأمین می‌کنند؟ طیاره روسی را که طالبان در قندهار پایین کردند برای کی اسلحه ومهمات می‌رساند، برای «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»! یا سازمان رهایی یاکدام سازمان «شعله‌ای» دیگر؟ آیا این چوشک در دهان ربانی گذاشتنِ امروزِ روسها ادامه منطقی ناگزیر آتش بس دیروز نیست؟ دولت هند در طول دوره جنگ ضد روس و عوامل آن در کدام سمت قرار داشت و امروز کی را در آغوشش جا داده، ربانی یا «راوا» را؟

و حرف آخر من با ناشران «فتح» اینکه: حالا که شما وکلیه «برادران» از تظاهرات فقط ۵۰ نفر زن یعنی به زن «میدان» شدن زنان «مائویست»☆☆ دچار اینقدر تشنج و دستپاچگی شده اید، وقتی مردان شان به «میدان» بیایند چه خواهید کرد؟ با قضاوت از دیوانه شدن امروزی تان اشتباه است اگر پیشبینی کرد که آنگاه «برادران» بادزنان بطرف پاکستان و ایران و عربستان دوتا خواهند کرد؟

و بالاخره آیا «فتح» می‌تواند جواب بدهد که فعلاً «مرد میدان» کیست؟ رئیس جمهور «استاد» و باندش؟ «برادر حکمتیار» یا «شورای هماهنگی» اش؟ «برادر خالص» یا خانواده حاجی قدیرش؟ اگر جواب «فتح» این باشد که نه آنان همه شغالان بیماری اند که با افتادن به جان یکدیگر، ملک و مردم را غرق در آتش و خون و ماتم کرده‌اند، در آن صورت اگر طالبان منتفی باشند، باید تنها «مرد میدان» همان «ستر جنرال امیر قهرمان حوزه غرب و جنوب غرب وغیره افغانستان» بشمار رود که عجالتاً به علت خودسری یا خیانت نسبت به «ناپلئون»☆☆☆ واستادش مغضوب واقع شده و به نام رتبه‌ی در خور ظرفیتش یعنی «تورن» یاد می‌گردد؟؟ □

---

☆ ـ درین قسمت شرحی در مورد گذشته صدیق‌چکری آمده که از چاپ آن صرفنظر می‌کنیم زیرا در شناخت او و امثالش کمکی نمی‌کند. مگر بنیادگرایان از وجود «برادر عزیز قیادی حکمتیار صاحب» در کنار خود شرم و عاری دارند که از وجود چکری‌ها داشته‌باشند؟

☆☆ ـ بنابر تحلیل علمای «فتح»، «سازمان رهایی افغانستان» که «مائویست» است، «راوا» هم که وابسته به آن است، باید «مائویست» باشد!

☆☆☆ ـ براساس نوشته‌ی «آیینه افغانستان» (شماره ۵۸) نشریه خوش ذوق و ظریف «امید» چاپ امریکا، احمدشاه‌مسعود رابه ناپلئون بناپارت شبیه دانسته است!

# پیام زن و خوانندگان

**عثمانی ـ سویس،**

از نامه و ادویه‌ای که بوسیله یکتن از دوستان تان برای «ملالی روغتون» فرستاده بودید، سپاسگزاریم. نامه جداگانه‌ای برای تان ارسال شد.

•••

**داکتر مهندس پروین دارابی ـ امریکا،**

از نامه و نشریه‌ی «بنیاد داکتر هما دارابی» متشکریم. «پیام زن» را به آدرس جدید تان ارسال خواهیم کرد.

•••

## از نشریه «امید» درباره شهید عثمانی

**فهیمه شاکر ـ امریکا،**

نامه تانرا همراه با بریده‌ای از هفته‌نامه «امید» در مورد انجنیر عزیز احمد عثمانی که مدتها قبل در پشاور بقتل رسید، گرفتیم.

صرفنظر از آنکه لحن «امید» مثل کلیه نشریات دیگر سرکاری و جهادیست و نکته‌ی مشخصی را در مورد عاملان شهادت عثمانی روشن نمی‌سازد، نشریه مذکور از همان آرایشگران بیشرم چهره دژخیم بشمار رفته و از اینرو به مطالب مندرج در آن که بوی گند «حکومت» آقای «پروفیسر» را می‌دهد، فقط می‌توانیم و باید با دیده‌ی طرد و افشای آنها برخورد کرد، اگر به اینکار بیارزند.

با تشکر از زحمت تان، مایلیم بازهم از شما نامه بگیریم.

•••

**مسئولین نشریه «میهن» ـ سویس،**

از نامه صمیمانه و پرشور شما که شماره‌ای از نشریه «میهن» را نیز همراه داشت، ممنونیم. استفاده از کارتونها، عکسها و مطالب «پیام زن» در سایر نشریات با ذکر مأخذ آزاد است. امیدواریم همواره با ما در ارتباط باشید.

•••

**امین ـ لغمان،**

دعبدالله‌جان دخساهگیوپه‌هکله موستاسو مطلب ته همدی‌گنی‌کی‌خای ورکو.

•••

## درنده‌ای گلبدینی بنام سردار

**ایمل ـ سیالکوت پاکستان،**

نامه و گزارش ارسالی از ولایت کنرها و زندگی افغانها در سیالکوت را گرفتیم. «پیام زن» را می‌توانید با پرداخت قیمت آن از آدرس ما بدست آرید.

قسمتی از گزارش تان:

«دره مزار ولایت کنرها بوسیله چندین قومندان جهادی کنترول می‌شود. در قریه لورلام این دره حاکمیت قومندان حزب گلبدین بنام سردار حکمفرماست. این فرد جانی بزور اسلحه و ظلم تمام دهقانان قریه را تابع خود نموده و کسانی را که از اوامرش سرپیچی کنند بسادگی از بین می‌برد. بطور مثال روزی افراد مسلح او وارد خانه شوکت خان یکی از دهقانان فقیر قریه شدند تا از حاصلات زمین حق قومندان صاحب را بدهد. شوکت خان جواب می‌دهد که در طول ۱۴ سال حق قومندان را داده است ولی امسال بعلت کم بودن حاصلات حتی قادر به اعاشه اولادهایش هم نیست بناءً چیزی داده نمی‌تواند. آنان موصوف را به زور نزد سردار می‌برند. قومندان جانی و جهادی دهقان مذکور را توقیف و بعد از حدود ده روز بقتل می‌رساند.

شکر یکی از صاحب منصبان دوران ظاهرشاه در شهر لاهور فوت نموده بود و فامیلش جسد را به قریه لورلام انتقال می‌دهد. قومندان سردار بستگان شکر را لت و کوب نموده جسد نامبرده را به جرم صاحب منصب ظاهرشاه بودن قید نموده از فامیل وی در بدل رهایی‌اش مبلغ ۲۰ لک افغانی مطالبه می‌کند. برادر شکر مجبور می‌شود این مبلغ را بپردازد و بعد از ۴ روز جسد را تسلیم شده بخاک می‌سپارد. ولی افراد قومندان گویا به این هم اکتفا نکرده جسد را از قبر بیرون کشیده تیل زده و می‌سوزانند.»

•••

**ملیحه رهرو ـ آلمان،**

از نامه صمیمانه شما سپاسگزاریم. متأسفانه موفق نشده‌ایم شماره دیگر نشریه انگلیسی را منتشر کنیم تا از آن برای آگاه ساختن مردم آلمان از موجودیت نیروهای دموکراسی‌خواه در افغانستان استفاده کنید. ولی مقداری مواد دیگر به انگلیسی و بروشور برایتان فرستادیم.

•••

## اختطاف عبدالرحیم الکوزی توسط تروریستان گلبدین

**م.س.ج. ـ سیالکوت پاکستان،**

با تشکر قسمتی از نامه پرمحبت تانرا در همینجا می‌خوانید. متأسفانه در سیالکوت برای فروش نشریه نمایندگی نداریم. آیا شما می‌توانید نشریه را در بدل قیمت آن بین کسانی توزیع کنید؟ قسمتی از نامه تان:

. «پیام زن، یگانه مجله‌ای است که بدون تزلزل، بدون ترس و بدون سازش با روحیه واقعاً انقلابی در مقابل بنیادگرایان موضع می‌گیرد. من اسناد و نشریات دیگری را هم مطالعه می‌کنم ولی بدون مبالغه خواندن نشریه شما یکبار دیگر احساس مترقی و انقلابی‌ام را زنده کرد. موفقیت شما را درین راه انسانی و انقلابی از درگاه خداوند خواهانم.

قابل یادآوریست که دوستانی که نشریه شما را نزد من دیده اند مشتاق خواندن آن اند ولی من فقط یک نسخه از مجله را با خود دارم.

من در سیالکوت پاکستان زندگی می‌کنم. درین جا جال سیاه بنیادگرایان در

بین برادران افغانم هموار است و یک شبکه کثیف گلبدین ـ قاضی حسین احمد پاکستانی درین دیار به اعمال ارتجاعی مصروف است. یکتن از هموطنانم بنام عبدالرحیم الکوزی که فردی بود تحصیل‌یافته و با وجدان بیدار و سالامال از احساس وطن‌دوستی، در مناطقی که مهاجرین افغان زندگی دارند، به افشای چهره کثیف گلبدین می‌پرداخت. وی در شب ۱۹اکتبر ۱۹۹۵ از خانه‌اش بیرون شده و تا به حال لادرک می‌باشد.»

•••

## «ټول افغانان دی "رهبرانو" پرضد "راوا" سره همقدم شي»

### بادام عارف بختیار ـ هنگو پاکستان،

ستاسی له خلوص څخه ډک لیک مو تر لاسه کړ، ډیره مننه. «پیام زن» او کاست مو ستاسو په پته دروستاوه. هیله ده وروسته له دی څخه به خپلی مالی مرستی او د کاستونو یا مجلی بیه د پاکټ پر ځای زمونږ په بانکی پتی راواستوی او یواځی د بانک رسید له خپل لیک سره یوځای پاکټ کی راولیږی. او داهم ستاسو د لیک یوه برخه:

«زه د پردی سپو "رهبرانو" ضد مبارزی کی ستاسی د فکر او خیال ملګری یم. همدغه "رهبرانو" په دری کلنی مودی کښی زمونږ په ګران مظلوم ملت چی څه کړی هغه د هیڅ یوه افغان څخه پټ نه دی. خو بیا هم ځینی داسی کسان پیدا کیږی چی "راوا" او د دوی د "جهادی رهبرانو" ضد مبارزی ته بد وایی او کنځلی کوی. خو دی "رهبرانو" پرته د توپ او ټانک له ګولیو او بمونو له اوروړو نور څه له خانه سره راوړل. دوی ټول خلک غولوی او د دوی له سپیڅلو عقایدو سره لوبی کوی په تیره بیا خیانتکار او تروریست ګلبدین چی لومړی یی دوستم ته کافر ویلی او نن یی په غیږ کی ناست دی، ربانی ورته په ارګ کی ځای ورکړ او مجددی سترجنرال ونوماوه. موږ نه پوهیږو چی څرنګه او تر څه وخته به دوی زمونږ په بیوزلی خلکو داسی لوبی کوی. ښه به دا وی چی ټول افغانان د دی "رهبرانو" د ناروا او ظلمونو پرضد "راوا" سره همقدم شی. ژوندی دی وی د "راوا" مشالونه (مشعلونه). سپک او مخټوری دی وی جنایتکاران او ددوی بهرنی ملګری.»

•••

### گل حسن ـ لندی کوتل،

سلامهای متقابل ما را بپذیرید. شماره اخیر «پیام زن» را فرستادیم. قیمت هر شماره را می‌توانید همراه با هزینه پست آن به آدرس بانکی ما انتقال دهید.

•••

### عاقله روشن ـ اسلام‌آباد،

با تشکر نامه‌ی صمیمانه تانرا گرفتیم. قسمتی از شعر ارسالی تان:

من آن دخت فداکارم عدو را مردار می‌سازم
به فرقش کوبم از غیرت علیل و زار می‌سازم
اگر دستم رسد روزی به خوان عیش او بادی
به کامش شهد شیرینش چو زهر مار می‌سازم

•••

### صبور زمانی ـ آلمان،

عکسهایی را که جهت راه‌اندازی نمایشگاه عکس از اوضاع افغانستان نیاز داشتید همراه با نامه جداگانه‌ای فرستادیم. امیدواریم گزارشی از کار نمایشگاه را ارسال کنید.

•••

### محمد عظیم ـ کویته،

شماره ۴۱ «پیام زن» را فرستادیم و متبعد مرتباً ارسال خواهیم کرد.

در آینده زمانی که امکانات مالی شما اجازه داد، بهای چند شماره را یکجا بپردازید. نشریه ایرانی‌ای را که خواسته اید مدتهاست بما نمی‌رسد.

•••

## خاین علی‌یار و همدستش مقدسی

### محمد ضیاء فروتن ـ یکاولنگ ولایت بامیان،

از حسن نیت شما در مورد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ممنونیم. امیدواریم با ارسال گزارشهای موثق از اوضاع هزاره‌جات به همکاری تان ادامه دهید.

قسمتی از نامه و گزارش ارسالی تان:

«...من یک مجاهد راه آزادی وطن و خاکم بودم. در جبهات گردیز، خوست، لوگر، جلال‌آباد و وردک با تنظیم محاذ ملی اسلامی کار می‌کردم... روسها رفتند، صحنه سیاسی شکل دیگری بخود گرفت. خودم را با تمام دوستانم کنار کشیدم. خیانتها، جنایات و عوامفریبی‌ها گرچه در دوران جهاد نیز وجود داشت ولی نه اینطور که امروز به اوج رسیده. معاملات اینان آنقدر دلم را فشرد که از تمام شان متنفر شدم بالخصوص معامله حزب وحدت و شورای نظار با جنبش دوستم و گلبدین با شهنواز تنی مرا آنقدر به خشم آورد که گفتم صدبار نفرین بر این خاینان که با قاتلان ملت به معامله می‌نشینند.

خواهران عزیز، دو شماره «پیام زن» بدستم افتاد و هر دو را کامل خواندم. کاملاً حقایق را گفته اید. آنچه را که در دل یک نفر افغان باوجدان است بیان کرده اید. گرچه مجلات، روزنامه‌ها و اخبار فراوان اند که هریک به نفع خود تبلیغ نموده و حقایق را کتمان می‌کنند، ولی شما بی‌پرده گفته اید و حقیقت را گفته اید.

خواهران عزیز، اگرچه درباره کابل جنگزده هرقدر بگویید کم است ولی کمی نگاه به اطراف آن هم بیندازید، منظورم هزاره‌جات است. خودم از ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان هستم. در منطقه‌ی ما حزب وحدت خیلی حاکم است. ظلم، بی‌بندوباری، بی‌عفتی و... به اوج خود رسیده. کسی آرام خوابیده نمی‌تواند. افراد مسلح جانی دختران مردم را به زور تفنگ با خود برده و مورد تجاوز قرار می‌دهند.

یکی ازین خاینان علی یار می‌باشد که در جنایت و بی‌ناموسی نظیر ندارد و دیوانه دیگری بنام مقدسی با وی همدست است که به جوانان از دنیا بی‌خبر می‌گوید هر دختر را که بیاورند به آنان نکاح می‌کند و هرکسی که دختری را فرار داد و برایش آورد به او یک میل اسلحه داده او را به حیث چریک خود مقرر می‌کند. عسکرگیری بوسیله این خاینان در تمام هزاره‌جات معمول شده است.»

•••

با ما مکاتبه کنید:
RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

## خاینان بنیادگرا از شیر کدام حیوان وحشی نوشیده‌اند؟

**داکتر جبرییل بهمن ـ راولپندی،**

شماره ۴۰ «پیام زن» را فرستادیم. مطلب و قسمتی از شعر ارسالی تانرا در همینجا می‌خوانید.

«از حملات و کشتار و بیرحمی‌های چنگیز داستان و حکایات بی‌شماری در کتب مختلف ذکر گردیده است. از آنجمله بعد از خرابی بخارا شخصی که زنده مانده بود گفت: آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند. جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که در پارسی موجزتر ازین سخن نتواند بود. اگر با مروری خونخواران سده‌های پیشین و این سفاکان را که نمی‌دانم از شیر کدام حیوان وحشی نوشیده و از کدام نطفه بوجود آمده اند مقایسه کنیم آنان مقابل خونخواران جهادی رنگ می‌بازند. قسمی که در نامه‌های قبلی هم تحریر داشته بودم فکر می‌کنم در هیچ قاموسی کلمه مناسبی که بتواند همه‌ی رذالتها، پست‌فطرتی‌ها و بی‌وجدانی‌های این خاینان را بیان کند وجود ندارد.

در ارتباط با سرنوشتی که سلسله مغول سرانجام دچار آن شد، به نقل از "گنج سخن" شعری سروده‌ی سیف‌الدین‌محمد فرغانی شاعر قرن هفتم را فرستادم. در صورتیکه لازم بدانید چاپش کنید.»

### در برابر مغولان

*هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد*
*هم رونق زمان شما نیز بگذرد*
*باد خزانِ نکبت ایام ناگهان*
*بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد*
*آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام*
*بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد*
*چون داد عالمان به جهان در، وفا نکرد*
*بیداد ظالمان شما نیز بگذرد*
*درمملکت چو غرش شیران گذشت و رفت*
*این عوعو سگان شما نیز بگذرد*
*بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت*
*هم بر چراغدان شما نیز بگذرد*
*این نوبت از کسان بشما ناکسان رسید*
*نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد*
*بیش از دو روز بود ازآن دگر کسان*
*بعد از دو روز ازآن شما نیز بگذرد*
*بر تیر تان ز تحمل سپر کنیم*
*تا سختی کمان شما نیز بگذرد*
*آبیست ایستاده در این خانه مال و جاه*
*این آب ناروان شما نیز بگذرد*

•••

**شیرشاه ـ پیښور،**

ستاسو مطلب مو تر لاسه کړ ډیره مننه. هیله ده راتلونکی کی به د خپلو مطالبو رااستونو کی پاملرنه وکړی چی یواځی خاین بنسټپالی او نور هیوادپلوری او جنایتکاران په کښی په نخښه شوی وی. د «پیام زن» د زیاتو ګڼو د استولو لپاره کولای شی چی بیه‌یی زمونږ په بانکی پتی راواستوی.

ستاسو نورو لیکونو او مضمونونو ته سترګی په لار یو.

•••

### مزاریِ گوش و بینی بریده

**ع.ف.ش. ـ کابل،**

از نامه و گزارش ها سپاسگزاریم. گزارشها را در همین شماره گنجاندیم. بنابه پیشنهاد تان عکس مزاری را با دوبیتی ارسالی شما در همین صفحه آوردیم.

قسمتی از نامه شما:

«خواهران نهایت ارجمند، درودهای آتشین و تمنیات نیک خود را حضور هریک تان تقدیم داشته آرزومندم در زمینه‌ی مبارزه ضد بنیادگرایی همچنان پیشگام باشید. «پیام زن» بمثابه یگانه نشریه‌ی ضد فاشیزم بنیادگرایی بین همه وطنپرستان دست بدست می‌گردد و حتی بعضی دوستان نسبت کمبود مجله شماره هایی از آنرا فوتوکپی می‌نمایند. ایکاش مجله به وقت و زمانش و تیراژ بیشتری بدسترس قرار بگیرد. از آنجاییکه در زمینه مالی با شما همکاری نمی‌توانم خیلی خود را مدیون می‌دانم.

دلم می‌خواست در زیر عکس کثیف مزاری که بدست برادران طالبش اسیر است و گوشش را می‌کشند این دوبیتی را می‌آوردید:»



مزاری رفت و رسوای جهان شد
اسیر و بی‌کس و بی‌پاسبان شد
چو گوش و بینی مردم ببرید
سرانجام گوش و بینی‌اش چنان شد

•••

**رضا فرمند ـ دنمارک،**

از نامه، نسخه‌ای از «بررسی کتاب»، ترجمه سویدنی «مادرم زیبا نشد» و سایر اوراق ارسالی سپاسگزاریم. درباره سطری از نامه‌ی ما با اشاره به اشعار تان

برای چاپ دوم «مادرم زیبا نشد»، ایرادی نداریم. منتظر اشعار و انتقادات و نظرات شما نسبت به «پیام زن» می‌باشیم.

•••

## ای.آر.ـ دهلی جدید،

از حسن نیت تان در مورد «راوا» و مطالب «پیام زن» متشکریم. فردی را که درباره‌اش صحبت نموده اید از دوستان خوب ما می‌باشد که مدتهاست بـا مـا همکاری دارد. بنظر ما در شرایط فعلی که اخوان به هر سو دهن گشوده و با ارعاب و تطمیع می‌کوشد روشنفکران را از متحد شدن بـا هم بـخاطر مـبارزه ضد بنیادگرایی مانع گردند، لازم است هشیاری خود را بالا برده و با تکیه بر وجوه اشتراک اصلی، برخی خصوصیات شخصی ناپسند افراد را باید نادیده انگاشت تا صف مبارزه هرچه بیشتر گسترده و محکم گردد. منتظر نامه های شما هستیم.

•••

## گل‌آقا ـ پینسور،

ستاسو د «اخوانی مغروران» ترعنوان لاندی مضمون همدی گنی کی خـای ورکړ. مگر له یاده ونه‌باسی چی بیا هم دا یو کوچنی مغرور دی کله که ولسی عدالت مینځ ته راغی د دوی تول «رهبران» او «استادان» بـاید د بـین‌المللی مغرورانو او تروریستانو په خیر محاکمه شی. خکه دوی پراخی په افغانستان کی نه چی د نړی په ډیرو نورو هیوادونو کی هم د دالرو ترلاسه کولو لپاره بی‌ساری جنایتونه ترسره کړی دی.

•••

# «پیام زن» در پوهنتون بلخ

## عبدالکریم فرهمند، عبدالودود و محمد نسیم ـ بلخ،

متقابلاً تمنیات نیک ما را نیز بپذیرید. قسمتی از نامه تان:

«احترامات تمام جوانان ولایت بلخ و بخصوص شهر مزارشریف را بپذیرید. درود به مینای شهید، درود به شما خواهران قهرمان کـه مـبارزه حـق بـرضد آدمخواران وحشی به اصطلاح جهادی را ادامه می‌دهید. این اولین نامه ماست که برای تان می‌فرستیم. ما جوانان از مبارزه برحق شما برضد بنیادگرایان حمایت می‌کنیم و آرزو داریم مانند ملالی شهید شما خواهران، قهرمانان چراغ بدست برای نسل های آینده بوده بتوانید.

خواهران گرامی، ما تعداد زیادی از مجله شما را از پشاور خریداری و در مزارشریف به دسترس مردم قرار می‌دهیم. در اینجا بخصوص در پوهنتون بلخ «پیام زن» از شهرت فراوانی برخوردار است.

از شما خواهش داریم که دیگر رهبران بنیادگرا یعنی گلبدین، ربانی، سیاف، خلیلی را اسلامی معرفی نکنید بخاطریکه ایـن کـثیف هـا اصـلاً سـربازندهای تروریستی اند که توسط مرتجعین و قاچاقبران جهان حمایت می‌شوند و نام اسلام را آلوده کرده اند. ما یقین داریم که بزودی اینان نیز به سرنوشت مشابه مزاری دچار خواهند شد.»

•••

## رحمن حمیدی ـ امریکا،

از نامه صمیمانه و چک ۵۰ دالری ممنونیم. نشریات و کـاستهایی را کـه خواسته اید فرستادیم. قسمتی از نامه تان:

«اسناد و نشریات فراوانی دراینجا وجود دارند اما آنی که با روحیه‌ای واقعاً ملی به ضرورت مبرم مبارزه کنونی تمرکز دهد به چشم نمی‌خورد. مردم، گریبان پاره‌ی بنیادگرایان را بخوبی دیده اند لیکن سرگردان بدنبال نیرویی هستند که قلب های شان برای آزادی و دموکراسی به مفهوم اصلی آن می‌تپد. نیروهایی که هزاران هزار شان زیر رگبار نامردانه دشمنان پرپر شدند، ولی نبرد پایان نیافت.

درود بر شما پاکبازان راه مردم و آزادی که با سرمشق قرار دادن مینا در زیر حملات دشمن تروریست و وحشی به پیش می‌تازید.»

•••

# بر «دانشجویان مسلمان»

# فواحش هم شرف دارند

## جلیل ـ پشاور،

ضمن نامه‌ای مفصل و پرمحبت می‌نویسد:

«من اگر بجای شما بودم خطاب به "دانشجویان مسلمان" این غلام بچه های معلوم‌الحال خاینان اخوانی فقط می‌نوشتم:

ما در مقابل آنهمه کثافت پرانی تان، شما را بچه ها یا مزدوران فواحش هم نمی‌خوانیم زیرا روسپیان مرد و زن جامعه ما نیز بر شما شرف دارند. شما و مالکان تان علاوه بر فاسد و متجاوز بودن بر عزت مادران و پدران هفتاد ساله و نوجوانان دختر و پسر، خایناتی بی‌همتا، آدمکشانی بیمار و طرفداران جنون زده‌ی استبداد سیاه مطلقه هستید. فواحش نه در افغانستان و نه در هیچ نقطه دیگری از جهان مرتکب یک هزارم آنهمه خیانت ها و تبهکاری هایی نشده و نخواهند شد که شما تخم های حرام این مرز و بوم مرتکب شده اید.»

•••

## نزار الغریب ـ راولپندی،

متأسفانه بعلت مشکلات متعدد و مسایلی امسال نمی‌توانیم روز شهادت مینا را در پاکستان برگزار کنیم ورنه حتماً از شما و سایر دوستان کُرد ما دعوت بعمل می‌آوردیم.

•••

## فردوس ـ پشاور،

شعر ارسالی تان برضد «رهبران» خاین رسید. امیدواریم با مطالعه هرچـه بیشتر در زمینه شعر و ادب کیفیت هنری شعر خود را غنا بخشید. چشم براه نامه‌ها و اشعار بعدی تان هستیم.

•••

## شعیب آریا ـ پشاور،

با تشکر مطلب تان تحت عنوان «مشاطه‌گر بوقلمون در زباله‌دان متعفن برهان‌الدین» در باره لطیف پدرام را در شماره های بعدی می‌آوریم. منتظر نوشته های دیگر شما هم می‌باشیم.

•••

## کارکنان نشریه‌کردی «کلاوروژنه» ـ راولپندی،

از نامه شما دوستان ممنونیم. شماره های درخواستی «پیام زن» را با نامه جداگانه و کاپی مطالبی در مورد کار و مبارزه شهید مینا فرستادیم. ما نیز بنوبه خود خواهان تماس و همکاری با شما می‌باشیم. رشته‌های محکم مبارزه ضد ارتجاعی، ضد بنیادگرایی و ضد امپریالیستی، ما را باهم پیوند می‌دهد.

•••

**فیضی ـ پیبنور،**

ستاسو راستول شوی گزارش په هندی گنی کی خپور شو. هیله ده چی په راتلونکی کی به د هر گزارش په هکله دغو ټکو ته حتماً پاملرنه وکړی: د پیښی د ځای نوم او پوره پته، تر کومه ځایه چی امکان ولری دقیقه نیټه، او د ښکیلو کسانو اصلی نومونه او دندی. او همدا راز د گزارش د خپریدلو په هکله کوم ټکی چی کیدای شی تاسی له امنیتی ستونځو سره مخ کړی په گوته کړی تر څو یی له خپرولو څخه ډډه وشی. لکه څرنگه چی تاسی لیکلی: «ستاسو اوسپنیزو ارادو زموږ ارادو ته هم قوت بخښلی. پخوا به حتی داسی هم کیدل چی د ژوند څخه به مو زړه سوړ شو، خو اوس دغه راهیسی چی ستاسی مجلی راورسیدلی داسی نه دی، ارادی مو کلکی او ستاسو له مجلو څخه خوند او لارښوونه تر لاسه کوو.»

زموږ هیله هم دا ده چی وکولای شی څپلی تولی ارادی د بنسټپالو هیوادپلورو جنایتکارانو د کوپړی دړی وړی کولو لپاره سره لامضبوطی او متمرکزی کړی. ستاسو د نورو لیکونو او گزارشونو په هیله.

●●●

**کریم حقی ـ هالند،**

نامه و اوراق ارسالی شما را گرفتیم. از ابراز آمادگی برای پخش «پیام زن» از طریق کتابخانه تان سپاسگزاریم. لطفاً بنویسید چند نسخه از هر شماره را می‌توانید پخش نمایید. نامه جداگانه‌ای ارسال شد.

●●●

**عبدالرحیم رحیمی ـ حاجی کمپ پشاور،**

خیانتها و جنایاتی که در هرسه نامه تان نوشته‌اید چیزیست که دیگر مردم ما با پوست و گوشت خود آنرا حس کرده اند. تنها با اتحاد بزرگ ضد بنیادگرایی و قیام مردم ما می‌توانیم به اینهمه رنج و مرارت استخوانسوز پایان بخشیم و بس. بازهم بما بنویسید.

●●●

**ح.نیسان ـ اسلام آباد،**

«پیام زن» از مدتی بصورت مسلسل به آدرس تان ارسال شده است. امیدواریم بهای آنها را به حساب بانکی ما انتقال دهید. از دو قطعه شعر ارسالی سپاسگزاریم. بکوشید اشعاری بسرایید که در آن خاینان جهادی نشانه گیری شده باشند.

●●●

**رضا مهاجر ـ کانادا،**

سلامهای متقابل ما را بپذیرید. از شهر مشهد آدرس های زیادی داریم که مشکل است شخص مورد نظر شما را از روی صرفاً آدرس تشخیص داد. ضمناً آدرس های خوانندگان و همکاران نشریه را بدون کسب اجازه از خود شان نمی‌توانیم در اختیار دیگران قرار دهیم. این اصل مخصوصاً در مورد دوستان ما در شرایط ایران که «دهانت را می‌بویند» تا مبادا از عدالت و آزادی سخن گفته باشی، شدیدتر مراعات می‌شود. تاکنون چندین تن از دوستان ما در ایران فقط به جرم اینکه نشریه آزادیخواهانه‌ای چون «پیام زن» به آدرس شان رسیده با تعقیب و اذیت و حتی زندان مواجه گردیده اند.

نشریه حرکت آصف محسنی را نداریم که آدرسش را برایتان بفرستیم. چون با دفتر حزب آقای محسنی هم که از یاران اخوان بشمار می‌رود، سر و کاری نداریم. بناءً از ارسال آدرسش معذوریم.

●●●

## تسلیمه‌نسرین
## پرارجتر از سلمان‌رشدی است

**ثریا ص. ـ پشاور،**

در خلال نامه‌ای می‌گوید:

«... چگونه می‌توان سلمان‌رشدی و تسلیمه‌نسرین را در یک ردیف قرار داد؟ اولی آدمی است از لحاظ سیاسی مرتجع و از آن مهمتر که پس از فتوای قتلش به تسلیم‌طلبی ذلیلانه‌ی مقابل خمینی تن داد. در حالیکه تمام زندگی ادبی تسلیمه‌نسرین وقف رهایی مردم و بخصوص زنان بنگله‌دیشی از قید ارتجاع بنیادگرایی و غیر آن بوده است. او از اول تاکنون که در اروپا تبعید شده است با قبول ترور از سوی بنیادگرایان، قدمی به عقب نگذاشته و بیشتر از قبل به مبارزه آشتی‌ناپذیر علیه بنیادگرایی و کلیه دینفروشان پلید ادامه می‌دهد.»

منظور از انتشار مطلب درباره سلمان‌رشدی و تسلیمه‌نسرین نه مقایسه آن دو بلکه عبارت بود از آگاهی خوانندگان ما از جریانی که سر و صدایش در دنیا پیچید، ولی مطبوعات وطنی غیر جهادی و حتی چاپ کشور های خارج، با محافظه‌کاری مفتضحی از اشاره به آن/پرهیز می‌کنند. هرچند شنیدیم که سلمان رشدی از عذر خواهیش در برابر خمینی نادم شده آن را پس گرفت، ولی در ارزش گذاری بین دو نویسنده مذکور با شما موافقیم.

بسیار مایلیم از شما مطالب و نامه های بیشتری داشته باشیم.

●●●

**پ.ر تبیل ـ کانادا،**

با تشکر نامه‌ی حاوی دو چک ۱۰۰ دالری و ۳۰ دالری از دو دوست دیگر را گرفتیم. درباره سایر نکات، نامه جداگانه‌ای ارسال شد. صحتمندی تانرا خواهانیم.

●●●

**ش.م. ـ فراه،**

این دوست ما نامه‌ای فرستاده عنوانی بی‌بی‌سی و تقاضای نشر آنرا از طریق «پیام زن» نموده. ماهم بدون کم و کاست آنرا می‌آوریم ولی تصور نمی‌کنیم ازینطریق جوابی بیابد:

«گردانندگان محترم رادیو بی‌بی‌سی،

اگر بر من غیظ نگیرید می‌خواهم دو سؤال از شما بپرسم:

۱ـ مدتی می‌شود برنامه‌ای دارید بنام "نگاهی به مطبوعات افغانستان" و من آنرا تعقیب کرده و می‌کنم. از کوچکترین شخصیت ها و نشریات شان خوب با آب و تاب صحبت می‌کنید. از "شهادت"، "فریاد عاشورا"، "میثاق"، "آرمان"، "شریعت" و... عنوان می‌گیرید و لجن شان را دوباره به روی مردم مظلوم ما باد می‌کنید، ولی از نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان "پیام زن" هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورید. چرا؟ بخاطریکه پرده از روی مزدوران برمی‌دارد؟ بخاطریکه سرسازش با هیچ گروه مزدور و جانی ندارد؟ بخاطریکه در کتابفروشیهای اسلام‌آباد، پشاور و کویته و سایر شهر ها مورد دستبرد سگان اخوانی قرار می‌گیرد؟

۲ـ اگر چند تن مربوط تنظیم‌های «جهادی» به عنوان تظاهرات یا میتنگ ظاهر شوند در همه برنامه‌های مربوط به افغانستان از آنان یاد می‌کنید. مگر از یکجا شدن صدها زن و کودک که در خیابان های اسلام‌آباد و پشاور به عنوان دفاع از حقوق زنان و مردم افغانستان راهپیمایی می‌کنند، یا بسیار اندک و خلاصه یا

اصلاً یاد نمی‌کنید، چرا؟ بازهم بخاطر دلایل فوق‌الذکر؟
شاید عده‌ای جواب این سؤالها را بخوبی بدانند ولی شنیدن جواب آنها از زبان خود شما برای من جالب است. لطفاً از جواب در «پیک شبانگاهی» دریغ نکنید.»

•••

## خاینان «جهادی» و سعدی

**ف. تشارکی ـ کابل،**

از نامه حاوی گزارشها متشکریم. به سؤال تان درمورد اینکه چگونه می‌توانیم در پاکستان و زیر ریش آی‌اس‌آی و اجیرانش کار کنیم، در شماره ۳۷ و هم در جواب خواننده‌ای در همین شماره پاسخ گفته‌ایم. گزارشها را در شماره حاضر آوردیم.

و اما در مورد پیشنهاد تان:

«در شماره ۴۰ پیام که بار اول و تازه بدستم رسید در یکی از صفحات آن فوتوی رهبران خاین حاکم بر کشور را با یاداران شان در حال تحلیف و دعاخوانی انتشار داده اید. می‌خواستم در شماره آینده "پیام زن" آن عکس را در پشت جلد مجله بزرگتر و با این شعر مشهور سعدی با خط درشت به نشر بسپارید.»

چون برای پشت جلد این شماره عکس و مطلب تازه‌ای در اختیار داشتیم، آن عکس و شعر ارسالی تانرا در همین صفحه آوردیم.



هیچ صیقل نکو نخواهد کرد
آهنی را که بدگهر باشد
سگ به دریای هفتگانه بشوی
چونکه ترشد پلیدتر باشد
خر عیسی گرش به مکه برند
باز آرند همان خر باشد

•••

**محمدکریم ـ اسلام‌آباد،**

فکاهی ارسالی تان چون به زبان اردو بود از نشر بازماند.
قسمتی از نامه پرمحبت تان:
«دوستان مبارز، بدون مبالغه باید به پشتکار و موفقیت تان اعتراف نمود زیرا "پیام زن" با افشای بی‌دریغ خاینان "جهادی و قیادی" آهسته آهسته علاقمندان روزافزون در میان مردم کسب می‌کند. "پیام زن" واقعاً یک نام تکاندهنده و عذابدهنده برای خاین به ملت، دشمن انسان "انجنیر" گلبدین بی‌وجدان و "برادران" و همدستان کثیفش است. راستی که جبهه گرفتن "پیام زن" مقابل خاینان و بخصوص این آدمکش پلید و پرننگ، اقدامی بس ارزنده و درخور ستایش است.»

•••

**قیوم ـ ننگرهار،**

د «هدرکی په سر د گلبدینیانو جگړه» په هکله گزارش هم‌دی گنې کی خپور شو. بیا هم مونږ ته گزارش او لیکونه راولیږی.

•••

## مجددی از زدن ۱۰ میلیون دالر تا خاک پای گلبدین شدن

**سیدامیر ـ کابل،**

«فرزندان عزیز گردانندگان مجله وزین و آتشین "پیام زن".
سلامهای گرم پدرانه‌ی این خواننده ۶۳ ساله‌ی تان را بپذیرید. با آنکه شما جای فرزندانم را دارید اما بخاطر قلم و شکل شیوه بیان تان که مانند نشتری بر قلب رهزنان جان و مال و ناموس و دین ما می‌خلد، اجازه بدهید دستهای عزیز تان را ببوسم. من خود سرگذشت پردردی از وطنفروشان پرچم و خلق و اخوان دارم که شاید آن را نوشته و خدمت تان تقدیم کنم به شرطی که عمر یاری کند و این زمستان سخت و بی‌برقی و بی‌چوبی و قحطی و قیمتی و راکت پرانی و هزار و یک ارمغان دیگر "انقلاب اسلامی" و "جمهوری‌اسلامی" مانع نگردد.

و اما بعد شما هرچند گاهی مطلبی درباره انواع بنیادگرایان وهابی، یکرگه، دورگه، چندرگه و غیره و غیره به نشر می‌سپارید و ماهیت آنان را رسوا می‌سازید که حرفی ندارم و تنها موفقیت شما را می‌خواهم. ولی حرف من در مورد یکی دیگر از این "قهرمانان مردابها" است. جناب صبغت‌اله خان مجددی این "مسکین"* که در دوران تلایی (زنده بودن ضیاالحق و کمک های بیحساب) از تمام کمک های پدر آی‌اس‌آی صرف ۴ درصد آن را صاحب می‌شد و به قول خودش "عرب های افراطی و متشدد نزد من آمدند و گفتند که مجددی، در مورد تلاش ها و جد و جهد شما از بسیار دیر به اینسو اطلاع داریم، اگر خودت از سیاست ما پیروی نمایی، ما همه آنچه را آرزو داری برایت فراهم ساخته می‌توانیم، ولی من گفتم که من این کار را نخواهم کرد، زیرا این سیاست به نفع افغان ها نیست."** یعنی مجددی ادعا دارد که مانند گلبدین، برهان‌الدین، سیاف و غیره اجیران، نخواست در قبول خفت و مزدورمنشی مثل و شریک شان شود. علاوتاً همین مجددی، در سال ۱۹۹۱ در کمپ کلکتاک واقع در دروش چترال طی جلسه‌ای در منزل عبدالرزاق، در حضور ده‌ها نفر گلبدین را مغول خطاب نموده و دو روز بعد در جلسه عمومی بعد از نماز عصر در شاسلیم چترال و در فراوان

ادامه در صفحه (۴۴)

* ـ ماهنامه گلبدینی حریت شماره ۱۲ و ۱۳ جوزا و سرطان ۱۳۷۱ سال اول خود به نقل از مجددی می‌نویسد: «در طول جهاد این روش (حکومت پاکستان) بود با مجددی «مسکین» در حالیکه من (مجددی) هنگامیکه جهاد را آغاز کردم، این همه مجاهدین طفل بودند.»

** ـ همانجا

# خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

## سعید سلطانپور

**سعید سلطانپور** شاعر و نویسنده سلحشور ایران در ۱۳۱۹ در شهرستان سبزوار به دنیا آمد. در دانشگاه تهران تئاتر خواند. او در تمامی آثارش (شعر، داستان، نمایشنامه، نقد و...) با شجاعت و قاطعیت ستایش‌انگیزی از پیکار و انقلاب قهرآمیز رنجبران برضد رژیم وابسته و ساواکی محمدرضاشاه سخن می‌گفت. در سالهای ۴۰ و ۵۰ که جرقه‌های مبارزات مسلحانه، «چریکهای فدایی خلق ایران» به مردم امید و دلگرمی می‌بخشید، سلطانپور همانند صمدبهرنگی، بانوشته هایش، نماینده راستین، پرقدرت و پاکباز جنبش مسلحانه بشمار می‌رفت. همه کارهایش در هر زمینه‌ای چه قبل و چه بعد از انتشار مورد حمله و سانسور ساواک قرار می‌گرفت. چندین بار به زندان افتاد و شکنجه شد. مجموعه های «آواز های بند» و «از کشتارگاه» را در هنگام اسارت در زندانهای قصر و اوین سروده است.



هرچند سازمان چریکهای اکثریت مثل حزب بدنام توده، دست به خیانت زده و به جاسوسان رژیم فاشیستی ایران تنزل کرد، اما سلطانپور با حفظ شرف انقلابیش کماکان به مردم وجنبش پرافتخار انقلابی وفادار مانده و همچون خنجری در چشم رژیم تبهکار آخوندی می خلید. سرانجام وقتی خمینی به سرکوب وحشیانه‌ی نیروهای سیاسی مترقی شروع کرد، سلطانپور نخستین هنرمند بزرگ انقلابی بود که خون شریفش در ۳۱ جوزای ۱۳۶۰ توسط دژخیمان جمهوری اسلامی به زمین ریخته شد. جایگاه رفیع او درکنار آن روشنفکران هنرمند ایران است که زندگی شان با آفرینش های شان در تباین قرار نداشت. سایه‌ی سعید سلطانپور

همچنانکه بر دشمن بنیادگرا فشار می‌آورد، بر کلیه شاعران و نویسندگان مرتد، خاین و تسلیم‌طلب مقابل استبداد تئوکراتیک، سنگینی می‌کرد. او در اثرش «نوعی از هنر نوعی از اندیشه» ماسک همین روشنفکران بزدلِ مکار را پاره می‌کند:

*«دیکتاتوری و سانسور در قلمرو هنر و اندیشه، چنان وسعت یافته که بررسی همواره‌ی آن وظیفه هر هنرمند و ادیبی‌ست که وجدان سیاسی خود را در جهت نجات حقیقت بیدار می‌داند. من می‌گویم نباید سکوت کنیم. شاید شما نیز این را می‌گویید. اما عمل چیز دیگری می‌گوید: ما سکوت کرده‌ایم. نفس های جسته و گریخته هرگز کافی نیست. باید خطر کنیم. همه از تاکتیک حرف می‌زنیم و من چنین دریافته‌ام که جای کلمه‌ی «ترس» را با «تاکتیک» عوض کرده‌ایم. اگر همه برویم و بنویسیم و هرطور شده، منتشر کنیم، دیوار سانسور می‌شکند. وقتی خودمان، اندیشه های عاشقانه و ایمانی خویش را سانسور می‌کنیم، چنان است که چشم فرزندانمان را در آستانه‌ی تولد بیرون کشیم و توجیهمان ترسی باشد که بر ما اعمال می‌شود. ازین لحظه بیاموزیم. من در قلب ترس، از دیکتاتوری و سانسور دولت در قلمرو هنر و ادبیات حرف می‌زنم. اگر راست می‌گوییم، اگر با شهامت خود ایستاده‌ایم، اگر میدانیم حق با ماست، سکوت نکنیم. سانسور در خویش در قلمرو هنر و ادبیات، اولین خیانتی است که خود در باره‌ی خود مرتکب می‌شویم و با دشمن همدستی می‌کنیم تا به تاکتیک او تحقق بخشیم.»*

سعید سلطانپور

### ستاره‌ی شبگیر

نـه

تا ارتفاع خشم و جنون،

نـه

تا آخرین ستاره‌ی خون

نـه

○○○

به اوج نفرت خواهم رسید

و ز تمام ارتفاعات بردباری سقوط خواهم کرد

و روی لجه‌ی تاریک خون، چو نیلوفر

به انتظار خشم تو ای عشق خفته، خواهم ماند

و از بساک پریشان خویش، بر مرداب

هزار گرده‌ی طغیان، خواهم افشاند

○○○

فلات را بنگر

دریای وحشت انگیزیست

که موج میزند از خون عاشقانه‌ی ما

و بادبان سیاه تمام قایق ها

صلیب سوخته‌ی گورهای دریایی ست

ببین، شهیدان روی غروب می‌رانند

و با صدای خونین و خسته می‌خوانند

و تور کهنه‌ی صیادهای جلگه‌ی خون

از این تلاطم مغلوب، مرده می‌گیرد

○○○

در این سکوت سترون

بر این کرانه‌ی مخوف

در این فلات گل خون و ساقه‌ی زنجیر

نه

ای صدای توانای من

نمی مانم

و با تمام توان به خون نشسته‌ی تو

ببین،

هنوز از این قتلگاه

می خوانم

صدای خسته‌ی من رنگ دیگری دارد

صدای خسته‌ی من سرخ و تند و توفانی ست

صدای خسته‌ی من آن عقاب را ماند

که روی قله‌ی شبگیر، بال می‌کوبد

و نیزه های تیره‌ی فریادش

روی مدار منفجر انقلاب می‌چرخد

○○○

کجاست قایقم ای شب؟

کجاست پاروها؟

می خواهم

من

برای ماندن بر خون سفر کنم تا مرگ

و لاشه‌ام را مثل گل همیشه بر

میان آتش و خون و گلوله بنشانم

و توده های گلهای بردباری را

که مثل مادیانی از راه دور آوردم

به کوهه های پریشان خون کنم پرتاب

○○○

کجاست پاروها؟

که یک ستاره بر فرق شاعری مغلوب

و یک گلوله برای شروع خون

کافی ست.

## انیس آزاد



**انیس آزاد** در ۱۳۳۳ در سمنگان به دنیا آمد. از نوجوانی با افکار انقلابی آشنایی پیدا کرده بود و این به او شور و روحیه‌ای می‌بخشید که بر ارتجاع آن زمان بسیار گران و غیرقابل تحمل می‌نمود. او از لیسه نادریه به لیسه انصاری رفت که تا سال فراغت از آن، سه بار زندانی گردید. به علت فراری شدن خود و خانواده‌اش نتوانست فاکولته ادبیات را تمام کند. بعد از کودتای ۷ ثور به عسکری رفت و در مدتی کوتاه موفق شد شمار زیادی از افسران و سربازان را به سازمانش «ساما» جلب کند. و وقتی دولت پوشالی در صدد گرفتاریش برآمد، با عده‌ای از آنان فرار و به چندین عملیات موفقانه علیه دولت دست زد. انیس در تصرف قطعه حسین کوت سهمی اساسی داشت. پدرش که از آزادیخواهانی قدیمی بود توسط حفیظ‌اله امین دستگیر و تیرباران شد. و خود در ۵ اسد ۱۳۶۰ در کابل به دام افتاد.

انیس قبلاً هم شعرهایی همه سیاسی داشت اما بهترین اشعارش را بعد از دستگیری تا تیرباران شدن (۱۷ سنبله ۱۳۶۱) در زندان پلچرخی گفت که هرچند از لحاظ هنری و استواری کلام شاید از قوامی شایسته برخوردار نباشند ولی سرشار از غریو مرد تسلیم‌ناپذیر و دلاوری اند که با عشق آزادی خاک و خلقش مرگ و دشمن جلاد را به هیچ گرفته است.

انیس ها کاملاً نقطه مقابل شاعران خاین و تسلیم طلب نظیر پرتو نادری، لطیف ناظمی، صبورسیاه سنگ، واصف‌باختری، قهار عاصی، اسحق نگارگر، روئین، لطیف پدرام و... بشمار می‌روند. زمانی که او (همانند عبدالاله رستاخیز، داود سرمد، حیدر علی لهیب و دیگران) از قتلگاه پلچرخی شعر آزادی و سوگند وفاداری به آرمانها و توده ها را می‌سرود و شکنجه می‌شد، آن شاعران خودفروخته، پشت سر رئیس شان اسداله حبیب، ترانه‌ی «ای خوشا در حزب بودن!/ ای خوشا از انقلاب ثور بودن!» را می‌خواندند و از سفر به هند و اتحادشوروی و اقمارش کیف می‌کردند. و حالا هم که روشنفکران فرومایه‌ی مذکور، به پستی کراهت‌انگیز مردار خوار بودن بنیادگرایان جنایتکار تن سپرده اند، می‌توان وسعت دریایی را حدس زد که شاعران انقلابی را از آنان جدا می‌سازد.

از انیس آزاد غیر از اشعار پراکنده، دو مجموعه بجا مانده یکی «یاد و سوگند» که آن را به همرزم نامدارش مجید کلکانی تقدیم کرده است و دیگری «امپدوکلس» حاوی آخرین سروده‌هایش در زندان که در جملاتی در آغاز آن می‌نویسد:

*«اگر مرا شاعر می‌خوانید، من شاعر مردم خود هستم و سروده‌هایم برای طبقات ستمکش است و استثمار شونده!»*

انیس آزاد

### رهنورد راه خورشید

غرور آمیزتر از پیش

نخ اندیشه را

در مخمل احساس می پیچم

و در فصل دیگر

آیینه را صد بار دیگر می‌زنم صیقل

و هر گلبوته را پربار می‌سازم

و آن گلهای کوهی را

نوازش می‌کنم با ریزش باران

و سیلاب خروشان را

از آن کوه ها به دریا می‌کنم جاری

و از دریا ـ پیام خیزش موج دیگر در باغ میارم

ببین من رهنورد راه خورشیدم!

سرود هر سرانجام را

و هر آینده را در باور فردا

و هر فردای دیگر را

به عمق چشمه‌ی خورشید می‌شویم

و باران را سپاس تازه می‌گویم

غرور آمیزتر از پیش

سرانگشت شهادت را

بروی ماشه می‌خوابم

و هر رگبار سربی را

بدشت کینه می‌کارم

ببین من رهنورد راه خورشیدم!

غرور آمیزتر از پیش

راه راستین خویش می‌پویم

و می‌دانم که منزل را سرانجامست.

فرصت های دیگر او را "آدم‌کش"، "دروغگو"، "بازینگر"، "جام زهر" و غیره می‌نامید. حالا می‌خواهم بپرسم که چگونه آنهمه ضدیت با او جایش را به پابوسی و "هماهنگی" با وی سپرد؟

در رابطه با مجددی صاحب یک نکته دیگر هم مانند بسیاری هموطنانم ذهن مرا اشغال نموده و آن همان ۱۰ میلیون دالری است که نوازشریف در کابل به وی داد. "حضرت صاحب" آقای مجددی، **۱۰ میلیون چه شد؟ مسئله ۱۰ میلیون دالر چیزیست که ملت ما از آقای مجددی چه که از نوه و نبیره وی هم که باشد حساب گرفتنی است.**

شنیدم که حشمت‌اله خان مجددی با اهل و بیتش به اروپا (به گمان اغلب هالند) فرار فرموده اند. ۱۰ میلیون دالر را او با خود برده تا در بانک های آن دیار جابجا نماید.

شما، زنان و دختران راوایی شما فرزندان دلیر و منورم، اگر از چند و چون ۱۰ میلیون دالر اطلاع دقیقی داشتید، در "پیام زن" بنویسید تا تمامی خوانندگان تان از جریان باخبر شوند.»

از محبت های تان از صمیم قلب ممنون و سپاسگزاریم. بی‌صبرانه در انتظار دریافت سرگذشت تان هستیم. آرزو می‌کنیم عمری طولانی داشته و با غلبه بر مشکلات عظیم ناشی از حاکمیت بنیادگرایان، هرگاه و بیگاه مطالبی با قلم شیوای شما دریافت کنیم. اما راجع به دو سؤال تان:

ما هم نمی‌دانیم که صبغت‌اله‌مجددی آن ۱۰ میلیون دالر را به تنهایی در جیب زده یا اینکه با کسانی دیگر (کیها؟) تقسیم کرده. ولی قدر مسلم این است که از ۱۶ سال به اینسو، تمام «رهبران» خاین احزاب، هرکدام دهها و صدها ملیون دالر را در بانک های خارجی ذخیره کرده اند و رقم ۱۰ ملیونی که احتمالاً به آقای مجددی رسیده باشد به تناسب خورد و بـرد هـای «برادران» مـختلف، رقـم فوق‌العاده‌ی را تشکیل نمی‌دهد. البته بر نیروهای آزادیخواه و انقلابی ماست که از صبغت‌اله و حشمت‌اله و ذبیح‌اله چه که از نوه و نبیره‌ی آنان هم که شده، باید حساب ۱۰ ملیون دالر مذکور را بگیرند.

ما هم شنیدیم که حشمت‌مجددی امور «سفارت» شورای هماهنگی دوستم و گلبدین را در هالند به پیش می‌برد! لیکن متأسفانه دقیق نمی‌دانیم که آیا یکی از کارهایش سرمایه‌گذاری ۱۰ ملیون دالر یادشده است یا اینکه آقای صبغت‌اله مجددی در همان اولین روزهای «ریاست جمهوری»اش ترتیب آن را داده است. همچنان شایع است که پول‌های ذخیره شده‌ی مجددی در دوبی را که در دوره جهاد فی‌سبیل‌اله ذخیره کرده بود مدت ها قبل از آنکه پای خود را از پشاور سبک کند، بدون اجازه برادر بزرگتر (صبغت‌اله) با خود به هالند انتقال داده است.

•••



## بزرگترین عروسی «امیر» اسماعیل‌خان اما نه بزرگترین وقاحت و شناعت جهادی!

**ع.ا. ـ هرات،**

از نامه پر لطف و بریده هفته نامه کابل متشکریم. نوشته تان را در همین جا می‌خوانید. مایلیم بازهم نامه ها و مضامین از شما بگیریم.

«کارکنان محترم "پیام زن" سلامهای گرم مرا بپذیرید.

خواهران گرامی، شماره ۸۵ "هفته نامه کابل" را می‌خواندم که بـه عـنوان "هرات و بزرگترین جشن عروسی" برخوردم. گر چه فکر کردم که باید صحبت از جشن نو کیسه‌های "جهادی" باشد که از درک چور و چپاول مردم و دریافت مقرری‌های کلان از سیا، آی‌اس‌آی، ایران، عربها و دیگران خرپول گردیده اند؛ با وجودیکه از دغل‌بازیها و جنایات "امیر" اسماعیل اطلاع داشتم ولی باور نمی‌کردم که "بزرگترین جشن عروسی" در بزرگترین ماتمسرای جهان و بر سر اشک و خون و استخوان‌های مردم ما از دردانه‌ی "بزرگترین جهادی" باشد. عجب، آقای اسماعیل "قهرمان" که گاهگاهی برای تظاهر پیاده می‌گشت و از "ساده زیستن" سخن می‌گفت و بعضی "برادران جهادی" دزد را توبیخ می‌کرد که از "پول جهاد و بیت‌المال" کمتر عیش و نوش کنند،☆ حالا عوامفریبی و ظاهر سازی را هم کنار گذارده و کاملاً بی پروا به زور پولهای بی حسـابی کـه از درآمدهای عظیم بندرتورغندی و اسلام‌قلعه، مؤسسات "خیریه"، ملل متحد، سیا وغیره منابع بالارفته به مستی و پایکوبی می‌پردازد.

جالب اینستکه این رسوایی و جنایت نابخشودنی "قیادی" صاحب را نه آن "برادران" اسماعیل خان که به خون او و ربانی و احمد شاه مسعود تشنه اند، بلکه "برادران" "تنظیم" خودش و نشریه‌ی شش قاته جهادی و خادی خودش یعنی "هفته نامه کابل" افشاء می‌کند.

شاید "امیر قهرمان" بتواند بسادگی بسیاری چیزها را منکر شود اما از این عروسی که بوی تنها گوسفندهای کباب شده‌اش را تقریباً تمامی مردم رنجدیده‌ی هرات حس کردند، منکر شده نمی‌تواند.

آخ، اسماعیل خان صرفنظر از هر گپ دیگر، آخر تو چه بودی که پسرت بتواند روی خارج را ببیند و آنهم پاریس و تحصیلات عالی را؟! اگر تو مثل تمام "قیادی" های خاین و مزدور دیگر با بیگانگان پیوند نمی‌داشتی و رنج و خون مردم را بنام "جهاد" و "اسلام" نمی‌مکیدی، از کجا ممکن بود ارجمندیت روی پاریس را ببیند؟

درآمدهای بنادر و کمک‌های مؤسسات را چه کردی؟ به "دولت"، "پروفیسر" هرگز نمی‌دادی چون می‌دانستی که او و شرکاء بیشتر از آن خورده و برده اند که به تو چشم بدوزند، علاوتاً قانون "هر امارت با دار و ندارش ملک طلق هر امیر است"، قانون اصلی تجاوزکاران جهادی بشمار می‌رود. پس اندوخته‌های بیکران باید راهی برای باد شدن پیدا می‌کردند. بناءً در "بزرگترین جشن عروسی" قطره‌ای از دریای ثروت "جهاد" آورده‌ات را نثار و در پای عروسی "امیرزاده"ات ریختی و برای رویت سیاهی ابدی کمایی کردی.

---

☆ - او در سخنرانی‌ای در فراه قومندانان فراه را متهم ساخت که پولی را که به منظور تأمین امنیت فراه در هرات به آنان داده بودم از همانجا (هرات) برای خانم‌های شان لباس و زیورات خریداری کرده اند!

جناب تان اگر نوشته‌ی "هفته نامه کابل" را فقط "اتهامات بی اساس برادران جهادی" بنامی، در آنصورت بجای لاف زدن و گزافه گویی‌های پوچ در مورد "آزاد ساختن مجدد هرات" از چنگال برادران جهادی و عقیدتی طالبی‌ات، بهتر است به رد اینگونه "اتهامات جهادی" از سوی "برادران" وقت صرف کنی که تا مردم بلادیده‌ی هرات بین "امیر" صاحب فراری و برپا کننده‌ی "بزرگترین جشن عروسی" در برابر چشمان عزادار ترین ولایت و طالبان که از اثر لذت موی قیچی کردن‌ها، دست و پا بریدن‌ها و اعدام‌های خودسرانه نشئه و مشعوف می‌شوند، تفاوتی قایل باشند.

با دیدن مطلب فوق بلافاصله این شعر گوینده اسماعیل خویی در ذهنم خطور کرد:»

* * *

## اینان که برین ملک کنون سرهنگ اند
## خصم هنر و زندگی و فرهنگ اند
## فردا که ورق خورد کتاب تاریخ
## مشتی‌نامند و معنی هر ننگ اند

* * *

**فتاح ـ اسلام‌آباد،**

با تشکر مطلب ارسالی تان تحت عنوان «سیاه اگر سرخ بپوشد، خر بخندد» را در شماره بعدی می‌آوریم. منتظر دریافت مطالب بیشتر شما هستیم.

* * *

## آیا «راوا»
## لیبرال و طرفدار غرب است؟

**سپورمی ب. ـ پشاور،**

ضمن نامه‌ای می‌نویسد:

«من از دیر مدت خواننده مجله شما هستم. با وجود اینکه بخاطر مهاجرت و طفل‌داری نمی‌توانم در پهلوی شما به کار و مبارزه‌ی انقلابی بپردازم ولی باز هم از اینکه برخلاف اکثر خواهرانیکه سواد نسبی هم دارند اما زمینه استفاده از آن را ندارند، من از آزادی مطالعه در چاردیواری خانه برخوردارم. تمام صفحات "پیام زن" و برخی مطالب آن را چندین مرتبه می‌خوانم. با سیاست های شما کاملاً موافقم.

در بعضی بریده های روزنامه های پاکستان راجع به "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" مطالبی نشر می‌شود مغایر با آنچه شما می‌نویسید ولی با اینهم شما آنها را بدون توضیحی ترجمه و چاپ می‌نمایید که می‌توانند اغتشاش ایجاد کنند. مثلاً آیا شما واقعاً آنطوریکه بعضی مطبوعات پاکستانی می‌نویسند، "لیبرال و طرفدار غرب" هستید؟»

خواهر عزیز، مسروریم از اینکه «پیام زن» مورد قبول تان واقع گردیده است و محدودیتی در استفاده از آن ندارید. و اما در جواب سؤال هایتان:

شما به مثابه خواننده دایمی «پیام زن» حتماً متوجه شده اید که ما کوشیده‌ایم نوشته های بنیادگرایان و مزدوران شان در مورد «راوا» را نیز غرض آگاهی خوانندگان به چاپ برسانیم. همچنین مطالبی از مطبوعات پاکستانی و غیر پاکستانی له یا علیه خود را نیز طوریکه هستند می‌آوریم. مطبوعات پاکستانی، دید و سلیقه خاص خود را در نوشتن دارند. گاهی حتی از زبان سخنگویان «راوا» چیز هایی می‌آورند کاملاً مغایر موضع روشن و همیشگی ما. اعتراض هم به جایی نمی‌رسد. تقریباً هیچ اتفاق نیفتاده که اینان سندی از ما برضد خاینان بنیادگرا را بطور کامل و بدون سانسور انتشار داده باشند. آنها صریحاً و بارها گفته اند که از «مقامات» به ما گفته شده که از چاپ نوشته هایی حاوی حملات شدید علیه «رهبران جهادی» و بخصوص «حکمتیارصاحب» اجتناب کنیم! و اینجاست که دیگر مرز احتجاج و بحث با خود را می‌بندند. با شما موافقیم که استفاده از کلمه لیبرال در مورد «راوا» پوچ و مغرضانه است. لیبرالیزم مفهوم معین خود را دارد. امروزه لیبرالیزم با جهات منحط فرهنگ غربی مترادف گردیده است. با آنکه مطبوعات پاکستان این اصطلاح را در برابر بنیادگرایی قرار می‌دهند لاکن از نظر ما جریان لیبرالیستی و لیبرالها در آخرین تحلیل در سازش و همدستی با حاکمان مرتجع و بنیادگرا می‌افتند و بناءً در درازمدت گرایشی ضد مردمی و ضد انقلابی بشمار می‌رود.

در ارتباط با «طرفدار غرب بودن» فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که ما غرب را زاهدان اصلی‌ای می‌دانیم که نطفه کثیف بنیادگرایان در آن رشد و نمو یافته و سرانجام بلای جان مردم ما شد. بهمین دلیل «مخالفت» بسیاری از کشورهای غربی با بنیادگرایی، نوعی دعوای خانوادگی، سطحی، فصلی و ناصادقانه می‌باشد. کدام احمق می‌تواند بپذیرد که بطور مثال امریکا با گلبدین و شرکاء مخالفتی اصولی و آشتی‌ناپذیر دارد در حالیکه همین کشور با بکار گرفتن تمامی قدرتش، دولتهای بنیادگرای بوگرفته‌ی عربستان‌سعودی و شیخ نشین‌های خلیج را سرپا نگهداشته و نیز بخاطر رقابتش با فرانسه به تروریست های بنیادگرای الجزایر، در واشنگتن دفتر و دیوان می‌دهد؟

طبیعی است توجه دارید که این برخورد ما نسبت به غرب، سرمویی با مخالفتهایی از نوع سینه‌زنان وطنی علی شریعتی و جلال‌آل‌احمد با غرب، تشابه ندارد.

این خواست ما و شماست که مطبوعات پاکستان دقت و معرفت بخرج دهند. اما فایده ندارد، همانطوریکه از «عظیم‌راهنما» گفتن گلبدین خسته نمی‌شوند، بازهم به لیبرال و طرفدار غرب گفتن ما ادامه خواهند داد.

بهرحال، دقت‌نظر شما به مطالب مندرج در «پیام زن» را می‌ستاییم و امیدواریم نامه های بیشتری از شما دریافت کنیم.

* * *

## قابل توجه:

**از اکثر دوستان خود ممنونیم که تا به حال کمک های قابل توجهی ارزانی داشته اند. ولی به آگاهی آن دوستانی که هنوز نتوانسته اند قیمت و هزینه پستی «پیام زن» را بفرستند، می‌رسانیم که تا آنزمان نشریه را می‌توانیم فقط با پست زمینی برایشان ارسال کنیم.**

## برهان‌الدین ربانی، پرکاه یا بال مگس؟

**مرتضی ـ پشاور،**

با تشکر از ۱۰۰ روپیه ارسالی قسمتی از نامه تان را می‌آوریم:

«دوستان عزیز سلام، در شماره ۴۱ "پیام زن" عنوان "وقتی الطاف حسین به کاه متوسل می‌شود" چندان چنگی به دلم نزد. اگرچه در اصل انتقادم باید متوجه الطاف حسین می‌بود ولی چون مطلب را در مجله شما خواندم ناگزیر برای شما می‌نویسم.

آیا در دنیا آدم سر الطاف حسین قحط شده بود که به ربانی‌ای درمانده که بقول معروف "از ... خود دال‌نخود می‌چیند" "کبک می‌طلبد؟" می‌گویند آب‌برده به هر خسی دست می‌اندازد ولی کاش ربانی در منجلاب "امارت" به اندازهٔ همان خس یا به گفته شما پرکاه هم اهمیت می‌داشت. او خودش در زیر "ریش" مسعود خزیده که به اندازهٔ بال مگس هم ارزشش نمی‌دهد و در هر لحظه‌ای که منافعش ایجاب کند سرش را زیر بالش می‌کند.

بهتر بود مطلب توسل الطاف حسین به بال مگس را در "پیام زن" اردو می‌آوردید تا مهاجران کراچی می‌دانستند که چه رهبر بلند پروازی دارند!»

•••

**ژنده پوش ـ کویته،**



نامه، شعر و عکس ارسالی تانرا در همینجا می‌آوریم:

«به عموم کارکنان "پیام زن" احترم تقدیم، موفقیت شما یگانه آرزویم است. مضامین نشریه تانرا که تماماً جنایات جهادی ها را روشن می‌سازد، با علاقه خاص مطالعه می‌کنم. من به مردم بلارسیده‌ام محبت دارم و چون "پیام زن" زبان آنانست پس یک قطعه عکس از اطفال معصوم مهاجرین قندوزی را برای تان تقدیم می‌کنم.»

اینقدر چور و چپاول اینقدر شیون بس است
اینقدر بروز ریش اینقدر چپن بس است
پکول هم در فرق سر پشت گردن پال خر
اینقدر ناموس فروشی اینقدر لجن بس است
خاک و خاکستر نمودید شهر و دهات وطن
اینقدر سرخ سفیده اینقدر اتن بس است
آن امیرک گشت شغال بار خود بگذاشت و رفت
اینقدرسازش ونگ‌اینقدر دندان‌خاییدن بس‌است
ابتدا چون عشق پیچان انتها سگ و پشک
اینقدر عهد و وفا اینقدر خار خاییدن بس است

•••

**مینا ـ پیښور،**

زمونږ له خوا هم تاوده، سلامونه او نیکی هیلی ومنی، هیله ده چی د خپلو مستندو او دقیقو گزارشونو په رااسټولو او د هیواد او خلکو د آبادی او سوکالی په لار کی به خپل هراړخیزه ملاتړ لا پیاوړی وساتی. او دا هم ستاستی د لیک یوه برخه:

«زمونږ د ټولو ملگرو او شاگردانو سلامونه ومنی.ستاسی ارادی ته سلام. مونږ ستاسو پیروی او ملاتړ کوو. مونږ په دی لار کی خپل سرایښودلو ته آماده او تیار یو او د ژوند وروستی سلگی پوری به دی مبارزی ته په متانت او صداقت دوام ورکوو.»

•••

**حاجی محمد ظاهر «نادری» ـ آلمان،**

از دریافت نامه و ۵۰ مارک ارسالی شما متشکریم. اسناد و شواهد درباره قتل پسر تان بوسیله نیونازیست های آلمان را با سایر گزارشها بفرستید تا با نشر آن سهمی در افشای این نژادپرستان وحشی اداء نماییم. در زمینه کار دوسیه پسر تان، آماده هرگونه همکاری با شما می‌باشیم. سلام و همدردی عمیق ما را بپذیرید.

•••

## آیا آوان همان لطیف‌پدرام خادی است ؟

**نفیسه ـ اسلام‌آباد،**

طی نامه‌ای می‌نویسد:

«دوستان عزیز مجله "پیام‌زن"، با عرض احترام و ارج گذاشتن به مبارزه قاطع و خستگی ناپذیر شما در برابر انواع مزدوران بنیادگرا و غیربنیادگرا می‌خواهم بپرسم فحشنامه‌ای را که زیر عنوان "و آن جماعت قوادان" بـه قلم فرومایه‌ای موسوم به "آوان" در هفته‌نامه کابل نشر شده، شما چگونه این دلالک بنیادگرایان را همان لطیف‌پدرام دانسته‌اید؟»

خواهر عزیز، با تشکر از نامه ارسالی شما بنابر دلایل ذیل صاحب آن دو نام را یک نفر می‌دانیم:

۱ـ صرفنظر از لحن عمومی آن نوشته‌ی کثیف خادی ـ جهادی، آوردن کلماتی چون «پشتک وارو»، «کافه»، «پرسه» و غیره به روشنی نشان می‌داد که صاحبش باید همان دلقک ادبی باشد که در مصاحبه با محمود دولت آبادی هم اصطلاحاتی مثل «باد به غبغب انداختن» را بر زبان رانده بود. («پیام زن» شماره مسلسل ۲۹ و ۳۰)

۲ـ به آن نوشته‌ی «پیام زن» هیچکس جواب نگفت و در واقع نمی‌توانست بگوید. اما فقط کسی که دردش جای دیگری باشد باید جرأت می‌کرد و به بهانه باصطلاح جواب به "و اگر راکت در دهان "رهبران جهادی" یا مسئولان نشریه "کابل" جا بگیرد" چند دو و دشنام بی‌ناموسانه نثار ما می‌کرد. و آن درد را لطیف خان پدرام داشت که «پیام زن» او را در عنوان معروفیتش بعنوان نوعروسک نازدانه‌ی «ادبی» دولت پوشالی، منحیث پسری فاسد و شکنجه‌گر خاد افشاء ساخت.

۳ـ بوی نوشته «آوان» چنان بالاگرفت که حتی دوست وی عبدالجلیل فقیر پروانی را خجالت داده در حدی که ناگزیر شده در بگومگوی ادبی ـ جهادی خطاب به لطیف‌پدرام خادی محبوب بنویسد:

«اگر آقای پدرام فعلاً هم قلم را در جیب و کاغذ را بجایش گذاشته از مباحثی

که قابل صلاحیت شان نیست خودداری ورزند (...) در خاتمه آرزومندم که اگر می‌خواهند جوابی بنویسند "عفت قلم اداب اسلامی و وقار افغانی" را مدنظر بگیرند زیرا شیشه ما تحمل سنگ الفاظ مضامین "تـقلای یک جنین" و "آن جماعت قوادان" را ندارد و زود می‌شکند.»

با این توضیح تصور می‌کنیم شما نیز شکی نخواهید داشت در اینکه «آران» همان لطیف‌پدرام خادی - جهادی است.

•••

**بصیره شالیزی ـ اسلام‌آباد،**

از نامه تان متشکریم. بازهم بما بنویسید.

•••

**صدیق صادقی ـ فراه،**

با تشکر شعر ارسالی تانرا بعد از اندک دستکاری در همینجا می‌آوریم:

وحـدت اقوام افـغان ضد اخوان تـا بـحال
تافته هـمچون شهابی سرخ عـریان تـا بـحال
مرد و زن بریش ایـنان تـف هـمی‌ریزند تـف
کی شده توصیفی از خلقت به اینان تـا بـحال؟
مشت جـاهل تیر بـر فـرهنگ میهن می‌زند
همنوا کی ملت‌ات با جمع شیطان تـا بـحال؟

•••

**م.ش.ع. ـ پشاور،**

دوست ارجمند، متأسفانه امکان ارسال فتوکاپی کامل «پیام فدایی»، «نقطه» و «جهان امروز» را نداریم. اگر فتوکاپی مقاله های مشخصی را در نشریات بالا بخواهید، برایتان خواهیم فرستاد.

•••

**رحمن ـ کابل،**

ستاسو دوه گزارشونه «د سولی کوتری او د مرگ گزارونه» او «کله چی یو جهادي رذالت کوی» په همدی گنې کی خپاره شول. ربنتیا خبره هم دا ده چی سپینې جامې، تور مخونه نشي پټولای.

هیله ده د خپلو مستندو گزارشونو په رالیږلو خپلی اړیکی موږ سره ټینگی وساتی.

•••

**میرگل ـ راولپندی،**

بخشی از گزارش ارسالی تان:

«در منطقه کچه آبادی راولپندی که اکثریت مهاجرین افغان از قوم ناصر و پشه‌ای ولایت ننگرهار بودوباش دارند، عوامل خلقی گلبدین می‌خواهند عقده های حقارت مبنی بر شکست‌های متواتر و رانده شدن شان از میان مردم را باز کنند. چنانچه به تاریخ ۳۱ اسد ۱۳۷۴ جلسه‌ای را توسط سیدداود مصباح و حاجی محمدرحیم دایر کردند و با تاوبالا کردن کلماتی از قبیل "د افغانستان د سولی غورځنگ"، "رهبری شهنوازتنی"، "کمیته‌ی بخش" وغیره خود را تسکین داده، عبدالعزیز و محمدجان خان را به ترتیب رئیس و معاون نامیده و "جلسه" را ختم کردند!

جاسوسان دو جانبه و کثیفی چون شهنوازتنی و امثالهم در شرایط رسوایی و شاریدگی کامل بنیادگرایان و عدم وجود نیروی مقتدر مردمی خواب تحقق ایجاد دولت مشترک با گلبدین را می‌بینند. ولی اینان فراموش می‌کنند که مردم ما، دریافته اند که فقط با جراحی زخم‌های سرطانی اخوانی، خلقی و پرچمی از مصیبت سیاه کنونی نجات خواهند یافت و بس.»

•••

## «چندک» ها در سطح «وحدت اسلامی»

**رابعه ـ ایران،**

چنین می‌نویسد:

«کارکنان محترم مجله "پیام زن"،

من یکی از هزاران خانه بدوش افغان در زاهدان ایران هستم. مدتی قبل که می‌خواستم زباله ها را آتش زده و به جای دیگری کوچ‌کشی نمایم چشمم به شماره ۳۵ نشریه "وحدت اسلامی" افتاد. در صفحه اول آن عکس اکبری که شباهت عجیبی به کارتون آقای رفسنجانی داشت و هم عنوان «چندک» نظرم راجلب نمود و به این انگیزه که ببینم چطور روی شانه آخوند اکبری شیطان سوار شده که زیر باران گلوله و درگیری با "برادر خلیلی" در فکر "چندک" گرفتن می‌افتد، به آن نگاهی انداختم.

از "چندک"های بشدت بی‌مزه و پوک و ملایی جناب اکبری که متوجه انواع "برادران" آش بود چند نمونه آن را برای شما می‌نویسم تا باشد که خوانندگان شما هم با تف نشریه مبتذل "جهادی" دیگری آشنا شوند که سر صاحبش پیش رژیم ایران و دست و پایش نزد آقای ربانی و مسعود گرو است.

اولین نمونه "چندک" در واقع واقعیت خود آقای اکبری و همه‌ی "برادران" آش را انعکاس می‌دهد:

"اتحاد اسلامی: دنیای اسلام باید به اسلحه اتمی دست یابد.

وحدت اسلامی: لیکن ما و شما نباید هوس کنیم چون اگر بدست ما و شما افتاد دنیا را بیک روز خراب می‌کنیم."

واقعاً این فرومایگان در ارتکاب خیانت، جنایت، بی‌عفتی و دزدی آنقدر ید طولا دارند که توانستند با سلاح های سبک تمام کشور و مردم را برباد کرده و در بی‌ناموسی و رذالت رکورد قایم سازند. ولی اگر واقعاً هم این «هوس» جانوران بی‌یال و دم متحقق گردد، چه خواهند کرد؟!!

و اینک چند نمونه دیگر که از قرار معلوم شیرین زبانی است و گلها بروی تان برای خنداندن خوانندگان! البته بیانگر بدون چون و چرای آرزوی مطبوعات و "لیبرالیزم جهادی" در کشور فاجعه ها:

"شهادت: در رابطه با قضیه افغانستان محمودمستیری با بطروس‌غالی ملاقات نمود.

وحدت اسلامی: معلوم نیست که بیچاره چه گفت.

شهادت: حکومت پاکستان در نظر دارد کمپ های مهاجرین افغانستان را مسدود سازد.

وحدت اسلامی: از باز بودنش هم کسی چندان خیر ندید. بجز...

اتحاد اسلامی: پیروی از اسلام یا پیروی از عنعنات؟

وحدت اسلامی: از هر طریقی که چوکی میسر شود. (اینبار هم آقای اکبری بر این عشق اصلی خود و "برادران" صحه می‌گذارد)

امروز ما: سرقت ادبی که ماهیت سیاسی سارقان را افشاء می‌کند.

وحدت اسلامی: هرکه یکمرتبه هم کتاب شریعتی را خوانده باشد می‌داند.

اگر خنده تان نگرفت بروید یک مقاله "وحدت اسلامی" را از سر تا پا بخوانید.»

•••

## بها قایل شدن به احمدشاه‌مسعود

### سهیلا ـ اسلام‌آباد،

با تشکر از ۲۰۰ روپیه ارسالی تان کاست های «خون کابل»، «تو ای مادر من» و «کابل انتقام شو» را فرستادیم. قسمتی از نامه شما:

«دوستان عزیز گردانندگان مجله "پیام زن"، شماره ۴۱ مجله بدستم رسید. مطالب آن همانطوریکه انتظار داشتم بسیار عالی بود همچنان دیزاین پشت صفحه و شعر چاپ شده در آن جالب بود. ولی آوردن عکس احمدشاه‌مسعود در پهلوی به اصطلاح رهبران جهادی برایم مفهوم نشد. من نمی‌خواهم در مورد "شیر پنجشیر" یا "بز کابل" و یا حرفهایی از این قبیل نظر دهم. انتقاد من اینست که وی حداکثر یکی از قومندانان مهم جمعیت ربانی است و نه "رهبر" یک تنظیم. با توجه به اینکه اخیراً به حیث رئیس تشکیلات جمعیت مقرر شده اگر توطئه و حرامزادگی دیگری در کار نباشد، باید "شورای نظار" خود را هم عملاً منحل کرده باشد که در این صورت آوردن عکس او در کنار "رهبران" خاین، یکنوع بها قایل شدن (هرچند منفی) به اوست. بهتر و مناسبتر بود اگر به جای او عکسی از مثلاً "رهبران" پشت پرده‌ی طالب ها، خالص، مجددی، اکبری، محسنی و غیره را می‌آوردید.»




•••

### سوریا ـ پشاور،

قسمتی از نامه تان:

«شماره های "پیام زن" را منظم دریافت نموده و تمام مضامین آنرا با دقت مطالعه می نمایم. در شماره ۴۰ صفحه نهم مطلبی تحت عنوان "مسئله ملی و بدمستی‌های شوونیستی و قومپرستانه‌ی محلی" بیشتر تو جهم را جلب نمود که چرا "پیام زن" برخلاف روال همیشگی خویش با روشنفکران مطرود و مرتجعی چون سرودرسخا، پویافاریابی و سرخابی به بحث نشسته است؟ مگر گردانندگان "پیام زن" نمی‌دانند که آنان آن دسته روشنفکران تسلیم شده اند که عمری را به نوکری خلق و پرچم سپری نموده و عجالتاً زیر پاهای بنیادگرایان می‌لولند و جبین سایی می‌کنند؟ بنظر من آنان هر قدر با آرایش غلیظ روشنفکرانه اکت و اداکنند و نظرات ارتجاعی شانرا از پشت رادیوی بی‌بی‌سی در لابه لای کلمات "توده گیر" بپیچانده و تبلیغ نمایند و یا با تردستی و ذلت روی جهت عمده مبارزه ضد بنیادگرایی خاک انداخته و علم مبارزه علیه ستم ملی را بلند نمایند، به یقین جایی را نگرفته از سوی ملیت‌های برادر مردم ما و بخصوص روشنفکران انقلابی و شخصیت‌های ملی و مترقی آنان فقط با تف و نفرین استقبال خواهند گردید.»

•••

## نماز در دست رهزنان بنیادگرا

### شیما ـ پروان،

با تشکر از گزارش ارسالی تان قسمتی از آن را همین جا می‌خوانید:

«بعد از سقوط نجیب از کابل به طرف مزار شریف در حرکت بودیم، موتر حامل ما در منطقه دشت شادیان توسط چند جهادی تفنگدار متوقف شده و یکی از آنان بعد از پرسش اینکه کی نماز صبح را خوانده یا نخوانده و دشنام ها و توهین های فراوان دستور داد هر کسی که نماز صبح را خوانده دست چپ خویش را بلند کند. تمام مسافران از ترس دست های چپ خود را بلند کردند. سپس رهزن جهادی امر کرد که: "هیچ کس حق پایین کردن دست خود را ندارد." و شروع کرد به جمع آوری ساعت دستی و انگشتر مسافران و در ختم کارش با خنده و تمسخر گفت: "بلا به پس تان که نماز خوانده‌اید یا نخوانده‌اید. کار ما همینقدر بود." و دریور را اجازه داد که حرکت کند. مردم آفرین گفتند که واقعاً، همان "استاد" ها و "پروفیسور" ها و این شاگرد ها!»

•••

### جهانگیر ـ کویته،

نشانی «جهان امروز» چنین است:

K.KH. C.O. C.D.R.I<br>
BOX 70445<br>
10725 STOCKHOLM<br>
SWEDEN

•••

### هـ.ن. ـ کابل،

د وړکتون د مرستیال بی‌ناموسی په هکله مو ستاسی گزارش همدی گڼی کی چاپ ته وسپاره. که ټول خلک د دی خویندو له یووالی څخه پند واخلی او د جنایتکارو بنسټپالو ضد مبارزې کی سره یو موټی شی نتیجه به‌یې دا وی چی ټول بنسټپالی به لکه د وړکتون مرستیال د خلکو له ویرې د تیښتی لار ورکه کړی.

•••

**زرگل ـ کابل،**

«چی مجاهدین‌بی دومره غله او بی‌ناموسه دی نو رهبران به‌یی څه وی؟» ترعنوان لاندی ستاسی گزارش په همدی گڼه کی چاپ شو. هیله ده راتلونکی کی به د پیښی نیټه، د کسانو نومونه او ځای تر کومه حده چی امکان ولری ولیکی.

•••

**عبداله «حمید» ـ کابل،**

نامه تانرا با ۱۰۰ کلدار گرفتیم. با تشکر فراوان شعر ارسالی تانرا در همین صفحه گنجاندیم.

•••

## «قوما» گفتن مردم و «قوما»گرایی روشنفکران خاین

**ن.خ. ـ کویته،**

می‌نویسد:

«از دریافت شماره ۴۱ "پیام زن" اطمینان می‌دهم. در شماره مذکور با بحث تان در باره نظرات موسوی و غیره تحت عنوان "آیا حزب وحدت بخاطر قدرت می‌جنگد یا بخاطر خنداندن مردم؟" کاملاً موافقم. اما از بکار برد کلمه "قوما" ناخرسندم چراکه آن را در مجموع توهین به ملیت هزاره می‌دانم. آیا به این نکته آگاهی نداشتید و یا عمداً آن را استعمال نموده اید؟ اگرچه این اصطلاحی مروج میان هزاره هاست، ولی بکاربرد آن از جانب غیر هزاره ها توهین به هزاره ها تلقی می‌گردد و معادل همان کلمه افغانی گفتن عده‌ای از ایرانیان است که برای توهین نمودن افغان ها در ایران بکار می‌برند. نمی‌دانم شما از آن چه برداشت دارید. امید توضیح دهید.»

خواننده محترم،

اولاً بین هزاره های ما «قوما» نه بلکه عموماً «قومو» متداول است. ثانیاً و مهمتر اینکه ما آن را به روشنی و وضاحت به این معنا بکار برده ایم که: روشنفکران مزدور و مرتجع مذکور، بجای کار و تبلیغ برای متحد ساختن هزاره و ازبک و پشتون و غیره مقابل بنیادگرایان، دچار تعصب ارتجاعی و ناسیونالیستی کوته‌نظرانه خود شده و نتیجتاً در سطح مفلوک ترین عناصر جانب حزب «قوما» یعنی حزب خاین مزاری و خلیلی یا دوستم و ربانی را می‌گیرند و با بیشرمی تمام به دفاع از آن می‌پردازند.

این اصطلاح بین مردم رواج دارد، اما در رابطه با اتحاد توده های اقوام مختلف کشور علیه دشمنان مشترک شان، اصطلاحی مردود بشمار می‌رود. بخصوص یک روشنفکر آزادیخواه چه پشتون، چه هزاره و چه تاجیک، برای خود عار می‌داند که به عوض درنظرداشت و اشاره به کل اقوام مردم ما، صرفاً «قوما» گفته و دنبال گلبدین، خلیلی، ربانی یا ... راه بیفتد. روشنفکران آگاه اقوام، اگر مجدانه و با تمام نیرو برضد «قوما» بازی خونینی که خاینان اخوانی برپا کرده اند، برنخیزند، خواهی نخواهی طوق بردگی ننگین یکی از آن باند های جنایتکار را به گردن می‌اندازند یا غیر مستقیم در خدمت آنها قرار می‌گیرند.

هر کلمه‌ای محض بخاطر آنکه بین مردم رایج است نباید و نمی‌تواند تقدس کسب کند. اصطلاح «قوما» در یک شرایط پیشرفته‌ی تاریخی آینده، مثل بسیاری الفاظ دیگر که باری از تعصب قومی، مذهبی و اجتماعی را با خود حمل می‌کنند، مطمئناً از تداول خواهد افتاد.

علاوتاً، چنانچه گفتیم، آن مطلب روی «لغت های خوب و بد» قوم هـای جامعه ما دور نمی‌زد بلکه بر افشای روشنفکرانی متمرکز بود که به سابقه عشق جا و مقامی، زیر نام «دفاع از ملیت های تحت ستم»، آنسان با وجدی نفرت‌انگیز جانب خاینان بنیادگرای «قومی» شان را گرفته و کلمه‌ای از آزادی قـوم هـای مختلف بر پایه مبارزه ضد بنیادگرایی و طرد کلیه احزاب میهنفروش جهادی، بر زبان نمی‌آرند. پس اگر با توجه به کلمه «قوما» در نوشته، بتوان از «تـوهین» صحبت کرد، توهینی خواهد بود به روشنفکران خودفروخته‌ی یاد شده که شایسته توهین اند و نه این یا آن خلق معین.

ما بر آنیم که نه همه‌ی ایرانیان بلکه تنها عده‌ای یا از سر عقب‌ماندگی یا از سر فاشیزم آخوندی، با مهاجران ما تحقیرآمیز برخورد دارند که اگر صرفاً در حد «افغانی» گفتن خلاصه می‌شد اهمیتی نداشت. آنان دهان شان را با کلمات زشت دیگری آلوده می‌سازند تا توهینی به مردم ما روا داشته باشند. بهرحال «افغانی» و «قوما» را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. بخصوص که اگر ایرانی «بیگانه» است، ما لااقل بین خود هستیم و در این صورت «توهین»آمیز بودن این و آن کلمه نسبت به کل یک قوم ما محلی از اعراب یافته نمی‌تواند.

خواننده گرامی، اگر شما دقت بیشتری بخرج می‌دادید، ممکن نبود که از روی کلمه «قوما» ناگهان «احساسات» تان به تور آمده و آن را توهینی (آنهم فقط به مردم هزاره و نه مثلاً مردم پشتون) تلقی کنید. فراموش نکنیم که در پشت این گونه خشکه خرده‌گیری ها، نوعی قومیگرایی خوابیده است که باید از آن حذر کرد. ادای عشق و احترام به هر خلق در بند ما تنها بـا تشدید نبرد بـرضد بنیادگرایان و مالکان شان ممکن و میسر است و بس.

عبداله «حمید»

### به دشمن بی ناموس و بی فرهنگ

به میهن آمدی با صد هزار افسون و با نیرنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
گرفتی ساغر ناموس میهن را زدی بر سنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
بـخود بسیار مـی‌بالی زفـعل غیر انسانی
تـو دزد و قـاتل و جـانی
زتاراج و چپاول هست و بود آورده‌ای در چنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
بـه کشتار و چپاول مملکت را در عزا کردی
خـودت را روسیاه کردی
ز افـعال رذیـلانه رخت را کـرده‌ای بـیرنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
به نامردی تو ای لوطی بریدی سینه از مادر
ربـودی عـزت از خـواهر
نه در سر ذره از ناموس داری نی کمی از ننگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
کـجا چشم امید از تو بـه آبادی و آرامی
تـو داغ شـرم و بـدنامی
ترا مفکوره‌ی دهشت ترا پیشه فساد و جنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
غـلام اجنبی در زیر دست غیر پرورده
شـدی بـا دشـمنان بـرده
به ویرانی خاک شیر مردان کرده‌ای آهنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
بـه گـوشت کی اثر دارد فغان ملت مظلوم
شد از تو مملکت معدوم
تو خلقی می‌کشی در خون به فکر مسند و اورنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ
«حـمید» از تـو کـجا دارد امید میهن آبادی
تـو سـردمدار بـربادی
عدوی علم و آزادی تو هستی یار چرس و بنگ
تو بی‌ناموس و بی‌فرهنگ

### نواب ـ کابل،

د «طلبه کرامو» راکړ د ناوای کورنی باندې» تر عنوان لاندې ستاسو رااستول شوی مطلب مو ترلاسه کړ چې په همدې گنه کې یې لولئ.

●●●

### نادیه عزیزی ـ کابل،

«خواهران مبارز و انقلابی سلام و احترامات خویش را خدمت تان تقدیم می‌دارم. امیدوارم راه انقلابی شما سرمشق و راهنمای تمام زنان کشور قرار گیرد. مضمونی را تحت عنوان "کچری قروتی بو گرفته‌ی به نام شورای دموکراسی برای افغانستان" ارسال نمودم. در صورتی که مطابق با مرام نشراتی تان باشد آنرا در مجله به نشر بسپارید.»

از ارسال نوشته‌ی «کچری قروتی بوگرفته بنام "شورای دموکراسی برای افغانستان"» تشکر. اما آنرا مختصر ساختیم و بخش آخرش را که متمرکز بود روی گذشته‌ی اخلاقی برخی از افراد «فریاد» نیآوردیم، زیرا اگر «پیام زن» زیاد به جنبه اخلاقی بنیادگرایان و روشنفکران دست‌آموز آنان بپردازد، درنتیجه رسالت اصلیش که طرد و افشاء کردن شخصیت و مواضع سیاسی دشمن است از برجستگی می‌افتد که به نظر ما اشتباه خواهد بود.

گلبدین در داشتن سابقه «نامعقول» شهره آفاق است ولی آیا صحیح بود یا هست که شب و روز به همین نکته بچسپیم؟

مطلب دیگر تان «آیا مانور مشترک سی‌آی‌ای و کی‌جی‌بی در افغانستان شکست خورده است؟» را در شماره آینده خواهیم آورد. آرزو می‌کنیم همیشه نوشته‌هایی از شما داشته باشیم.

●●●

### پیکار پامیر از نشریه «پگاه» ـ کانادا،

از نامه و نشریه تان ممنونیم. نامه جداگانه‌ای با شماره ۴۱ «پیام زن» ارسال شد. مجموعه شعر «ناله در نی» را نیز اخیراً گرفتیم.

●●●

### احمدی ـ آلمان،

با تشکر نامه و شعر تانرا با ۱۰ مارک گرفتیم. شعر را قابل نشر نیافتیم. کاست «خون کابل» را فرستادیم. «پیام زن» به آدرس جدید شما ارسال خواهد شد.

●●●

### محمد همایون ـ پیبنور،

زموږ له خوا هم سلامونه ومنئ. که د نشریاتو یه او د ډاک پیسی راولیږی کیدای شی چې د راجستر په ډول یې درواستوو.

هیله کوو همدارنگه چې تاسو هم لیکلی، وکولای شی خپلی خاوری او خلکو ته خدمت وکړی، په اوسنیو شرایطو کی د هیواد او ولس لپاره تر هر راز زده کړی، خلکو ته د «اسلام د ټیکه دارانو» لارسوا کول او بیخی شندول لازیات اهمیت لری زموږ هیله داده چې په دی لارکی یوازی د دعاگانو پر ځای خپلی متی هم ونغاړی او د بنسټپالی ضد مبارزی او هیواد ته د سولی، دموکراسی او سوکالی په راوړلو کی عملی برخه واخلی.

●●●

### احسان‌اله صافی ـ سیالکوت پاکستان،

از مطلب ارسالی تان ممنونیم. فوتوی شهید مینا را فرستادیم. آدرس چند نشریه‌ای را که خواسته اید:

| آوای زن: | اتحاد کار: |
|---|---|
| *"Avaie Zan"*<br>*P. B. 3940*<br>*0805 Oslo*<br>*Norway* | *"Etehad-e-Kar"*<br>*Postfach 290339*<br>*50525 KÎln*<br>*Germany* |
| آذرین: | آیینه افغانستان: |
| *G.A.F.*<br>*Amandstr. 58*<br>*20357 Hamburg*<br>*Germany* | *"Afghanistan Mirror"*<br>*P.O.Box 408*<br>*Montclair, CA 91763,*<br>*USA* |
| انترناسیونال: | پیام فدایی: |
| *K.A.K.*<br>*Box 29065*<br>*10052 Stockholm*<br>*Sweden* | *"Payam-e-Fadaei"*<br>*BM Box 5051*<br>*London, WC1N 3XX*<br>*UK* |
| پگاه: | شهاب: |
| *"Paghah"*<br>*P.O.Box 23521*<br>*5899 Leslte Street*<br>*Willodale, Ontario*<br>*M2H 3R9*<br>*Canada* | *"Shahab"*<br>*P.O.Box 40041*<br>*280 View Mount Ave.*<br>*Toronto, Ontario*<br>*M6B 4K4*<br>*Canada* |
| روزگار نو: | خپلواکی: |
| *"Rouzegar-e-Now"*<br>*B.P. No.67*<br>*94302 Cedex Vincennes*<br>*France* | *"Awaragan"*<br>*C/O Postfach 62333*<br>*22415 Hamburg*<br>*Germany* |
| کردستان: | نبرد خلق: |
| *A.F.K.*<br>*B.P. 102*<br>*75623 Paris, Cedex 13*<br>*France* | *"Nabard"*<br>*B.P. 20*<br>*91350 Grigny, Cedex*<br>*France* |

●●●

### زمریالی ـ هامبورگ،

از ارسال نوشته‌ی «افسانه زیباست زیرا واقعیت نیست» با امضای «پاسداران جنبش انقلابی افغانستان در خارج از کشور» در رد و افشای سیاستها و عناصر به اصطلاح «شورای دموکراسی برای افغانستان» متشکریم. قبلاً نیز نسخه‌ای از آن برای ما رسیده بود. ولی صرفنظر از ملاحظات دیگر چنانچه خود تان هم متذکر شده اید که «بسیاری از اتهامات وارده بر گردانندگان معامله‌جو و مشکوک شورای دموکراسی، بر نویسنده یا نویسندگان این بیانیه نیز صادق است» چگونه می‌خواهید بخش هایی از آن را انتشار دهیم؟ امید مطلبی را که خود در دست تحریر دارید، به اتمام رسانیده و هر چه زودتر برای ما بفرستید.

●●●

## تصحیح و پوزش

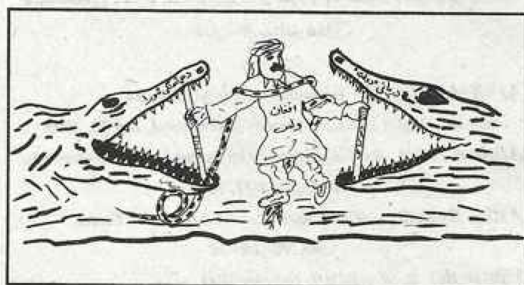
*در شماره ۴۱ «پیام زن» قسمت دوم مطلب «آقای روستار تره‌کی در مزبله‌ی تحریف و تطهیر» ارسالی فرید افسان اشتباهاً بنام پ.لیان بچاپ رسیده بود که بدینوسیله از نویسنده پوزش می‌خواهیم.*

**فضل ـ پیښور،**

«د "پیام زن" مجلې چلوونکو ته درناوی،

ځو موده مخکې مې دا کاریکاتور پاکستاني "مسلم" ورځپاڼې کې تر سترګو شو چې وروسته له ډېر لاس‌وهنې مې تاسو ته درواستاوه. که تاسو ته د خپرولو وړ ښکاري، هیله ده چې چاپ یې کړئ.»

کاریکاتور مو په همدغې پاڼې کښې خپور کړ. هیله ده خپله همکاري ته ادامه ورکړئ.



•••

**عبدالسلام، آغامیر، نورآغا، نوراکبر، صدیق‌اله، شاه ولی، صالح محمد، نجیب‌اله، محمدنعیم و عبدالغفور ـ چترال،**

نامه‌ی صمیمانه شما دوستان را گرفتیم. منبعد نشریات را مرتب برایتان می‌فرستیم. بازهم بما نامه بنویسید.

•••

**عبیداله ـ فراه،**

د بندیخانې د کړایې په هکله د طالبانو «ابتکار» مو چاپ ته وسپاره. مونږ هم ستاسو په شان باور لرو چې ترڅو دا «مبتکران»، «استادان»، «پروفیسران» او «انجنیران» له هیواد څخه په غوڅه توګه تـه‌وی ورک شوی مظلوم خلک بـه ښه ورځ ونه‌وینې. او د دوی د سپکاوې او ورکېدو رمز د تـولو مـلي او دمـوکراتیکو ځـواکـونو پـه یـو مـوټی کېدلو کـې نغښتې دی.

•••

**ظریف ت. ـ پشاور،**

از تصحیح آن اشتباهات سپاسگزاریم. ترجمه تان از رساله «مجاهدین؟ نه، قاتلان اجیر» را با چند عکس از آن در همین شماره آوردیم و قسمتی را در شماره بعدی می‌آوریم. به امید همکاری های بیشتر تان.

•••

**آذر ـ کویته،**

از نامه و اشعار ارسالی شما سپاسگزاریم. قسمتی از یکی از اشعار تان:

می‌دانی دل داغدار چون لاله‌ام
چرا می‌سوزد؟
تا از خانه‌ی پنهان دل
شور عشق وفای وطنم
با دود برآید.

•••

**ا.ر. ـ لغمان،**

«سرویې کې "جهادي" لوټمار» ترعنوان لاندې ګزارش څخه مو همدې ګڼې کې استفاده وکړه. بیا هم ګزارشونه راواستوئ.

•••

با تشکر فراوان گزارش های ارسالی دوستان ذیل را در صفحات «گــزارش هــایی از اعـمال غـداران، جـانیان و مـتجاوزان جـهادی بنیادگرا» گنجاندیم. امیدواریم بازهم از این خوانندگان خویش گزارش دریافت کنیم:

ع.ف.ش./ محمد قـاسم/ مـرضیه ضـیاء/ فـرید/ خ.د./ ر.قیوم/ فوزیه/ رسول اکرم‌زاده/ م.فاضل/ ق.روف/ منیر/ عین‌الدین/ م.ع./ ف.ا./ ا.ن./ مقسوم ـ تالقان/ ج.د./ زمری/ توره‌جان/ مـقسوم ـ مزار/ سیداحـمد/ م.قـادری/ نسیم/ ع.رحیم/ خسرو/ ع.ف./ محمدهاشم/ خادم/ ساجد/ ف.ا./ ش.م./ شازیه/ ملا حمید.

•••

## در شمـاره بعـدی «پیام زن»:

### اسحق نگارگر چگونه با حربه‌ی ادبیات و دین خود را فاجعه‌آمیز تر از پیش مسخ می‌کند

### ـ گلبـدین: تـروریزم، هیـروییـن، وابستگـی و منافقـت

ـ حقایق تازه در باره «عظیم جهادی رهنما» و رابطه‌اش با سیا و آی‌اس‌آی از زبان ارباب

با تشکر از مراجع فرستنده

# نشریات رسیده

**آرش** ـ ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۵۲، مهر و آبان، ۱۳۷۴

**آفتاب** ـ نشریه‌ی فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره های ۱۴ و ۱۵، آبان و دی، ۱۳۷۴

**آذرخش** ـ ماهنامه مستقل ملی و دموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره های ۱ ـ ۴، میزان ـ جدی ۱۳۷۴

**آوای زن** ـ نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۴

**آیینه افغانستان** ـ ماهنامه‌ی مستقل، ملی و غیر حزبی، شماره های ۵۶ الی ۵۸

**اتحاد کار** ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۱۸، ۲۰ و ۲۱، ۱۳۷۴

**افغان ملت** ـ په اروپاکی د افغان تپولنپال ولسواک گوند خپرونه، ۴۸ تر ۵۱ گنپی

**انترناسیونال** ـ نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۱۹، آذر ۱۳۷۴

**انقلاب اسلامی در هجرت** ـ شماره های ۳۷۱ و ۳۷۲، ۳۷۵ و ۳۷۶، اکتبر ـ دسمبر ۱۹۹۵

**بلوچی** ـ ماهنامه‌ای به زبان بلوچی از کویته، شماره های ۱۱۰ الی ۱۱۲

**پَـر** ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره های ۱۱۸ الی ۱۲۱، ۱۳۷۴

**پگاه** ـ نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره های ۸ و ۱۰، ۱۳۷۴

**پلوشه** ـ د کراچی نه دپښتو میاشتنی ادبی خپرونه، ۶۸ او ۶۹ گنپی، ۱۹۹۵

**پـویش** ـ نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، شماره ۲۳ـ۲۴، پاییز ۱۳۷۴

**پیک** ـ نشریه کانون ایرانیان ـ لندن، شماره‌های ۷ و ۸ مرداد و شهریور ۱۳۷۴

**تعاون** ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره های ۳ الی ۵، سنبله ـ جدی ۱۳۷۴

**جفاکش** ـ انسانی‌حقوق او مزدوروں کا ترجمان، ماهنامه‌ای به زبان اردو، شماره های ۱۱، ۱۹۹۵ و ۱، ۱۹۹۶

**حقوق بشر** ـ نشریه‌ی جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره مسلسل ۳۶، تابستان ۱۳۷۴

**خبرنامه افغانستان** ـ نشریه سفارت های کبرای دولت اسلامی افغانستان، لندن ـ پاریس، شماره ۶، قوس ۱۳۷۴

**چشم‌انداز** ـ گاهنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی وادبی، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۷۴

**دعوت** ـ اسلامی، خپلواکه، ملی، سیاسی، علمی او فرهنگی خپرونه، ۵۲ او ۵۳ گنپی

**روزگارنو** ـ نشریه‌ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره‌های ۱۶۳ الی ۱۶۶، سنبله قوس ۱۳۷۴

**کارگر امروز** ـ نشریه انترناسیونالیستی کارگری، شماره ۵۶، آذر ۱۳۷۴

**کارگر تبعیدی** ـ ارگان انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، شماره ۳۲، مرداد ۱۳۷۴

**کارگر سوسیالیست** ـ نشریه اتحادیه سوسیالیست های انقلابی، شماره‌های ۳۰ الی ۳۲، ۱۳۷۴

**کبود** (همراه با ضمیمه) ـ فصلنامه‌ی ادبی، شماره ۱۱ و ۱۲، مرداد ۱۳۷۴

**کـوردستان** ـ ارگان کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، شماره های ۲۲۴، ۲۲۶ و ۲۲۷، ۱۳۷۴

**گزاره** ـ ارگان خبری جامعه دفاع از حقوق بشر، شماره های ۱۱ ـ ۱۲، ۱۹۹۵

**مجاهد ولس** ـ آزاده، اسلامی او ملی جریده، د ۱۳۷۴ کال پرله پسی ۲۱۵، ۲۱۷ او ۲۲۰ گنپی

**مزدور جدوجهد** ـ نوجوانوں اور محنت‌کشوں کا سوشلسٹ رساله، نشریه اردو، شماره ۶۶، نوامبر ۱۹۹۵

**میهن** ـ نشریه مشترک نهاد ملی میهن و انجمن افغانها در سویس، شماره‌های ۲ و ۳، سرطان ـ میزان ۱۳۷۴

**ناله در نی** ـ مجموعه شعر از پیکار پامیر، ۱۳۷۴

**ناموس** ـ د پښتو ژبی میاشتنی مجله ۹ تر ۱۱ گنپی، نومبر ـ دسمبر ۱۹۹۵

**نبرد خلق** ـ ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۲۵ الی ۱۲۸

**نوکین دور** ـ ماهنامه اردو، شماره ۱۱، ۱۹۹۵

**همبستگی** ـ نشریه فدراسیون سراسری شورای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره ۵۹، سپتامبر ۱۹۹۵

ооо

***AFGHANISTAN*** *- International Responsibility for Human Rights Disaster, Amnesty International, Sep.22, 1995*

***Afghan News*** *- Published monthly by Jamiat-i-Islami-Afghanistan, Vol.11,NO.9-11, 1995*

***ARIC Bulletin*** *- ACBAR Resource and Information Center, No. VII\ 10 - 12*

***blätter des iz3w*** *- No.209, Oct.Nov.1995*

***CCA Newsletter*** *- Department of Human Rights, Vol. II No.5.6,*

***i*** *- The Investigative Reporting Magazine, Vol.1, No.3, Jul. - Sep. 1995*

***Refugee*** *- UNHCR, Focus: Asylum in Europe, No.101,III, 1995*

***The Wings*** *- From Dr Homa Darabi Foundation, Vol. 1.2, Aug. 1995*

***Women Envision*** *- Isis International, No.29, Sep. 1995*

***News and Views*** *- Women's Envirnoment & Development Organization, Vol.8 Nos.3-4, Dec. 1995*

***THE HAVEN BECOMES HELL*** *- A study of domestic violence in Pakistan, special bulletin, Aug. 1995*

## سایر اسناد

- در احترام به آزادگان ـ ویژه نامه «درباره ایران...»
- اوراقی از کانون ایرانیان لندن
- «چونِ موج گرم تور» ـ گزیده‌ی اشعار از داوود سرمد، حمل ۱۳۷۴
- در سیاهبرگ های یک مجله ـ از ب. شنوا، انتشارات برگ سبز، نوامبر ۱۹۹۵
- نقش امپریالیزم امریکا و متحدینش در قضایای افغانستان، از انتشارات پیام آزادی، نوامبر، ۱۹۹۵
- پیام تسلیت بمناسبت ترور اسحق رابین ـ جنبش روشنفکری ایران، آبان ۱۳۷۴
- نامه سرگشاده: در حمایت از تصمیم تاریخی سازمان ملل ـ از جنبش روشنفکری ایران، آبان ۱۳۷۴
- دخالت در امور داخلی سایر کشور ها محکوم است ـ از جنبش روشنفکری ایران
- لیست عناوین کتاب (۶) ـ مخصوص اعضای کانون کتاب فردوسی، پاییز ۱۳۷۴
- سازمان مجاهدین: از جنبشی رهایی‌بخش تا یک فرقه / عشق من، دشمنم شد. و چند سند دیگر از کریم حقی
- شهادت جمعی از اعضای جدا شده سازمان مجاهدین خلق در حضور گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد ـ هیئتی از اعضای جدا شده سازمان مجاهدین‌خلق ایران ـ هلند، ژانویه ۱۹۹۶

## نویسنده و شاعر پوشالی که...

گفته های ادیب خادی را که خلاصه و بی‌پیرایه بسازیم می‌شود اینکه: آخر ملکِ شُکر اسلامی شده‌ی ما ارزش های عنعنوی و اسلامی دارد که اگر شما مهاجران آن ها را در نظر بگیرید بجای این مهاجرت پر از سیهروزیها، مهاجرتی خواهید داشت پر از مهماننوازیهای کم نظیر، پشتونولی ها و ازبک ولی ها (و مخصوصاً میمنه‌ولی ها، چطور اسداله خان؟) توأم با چاشنی اسلامی که دیگر واقعاً مهاجرت ما را از کابل به یک سفر رؤیایی و دل انگیز بدل خواهد کرد!

لیکن نویسنده پوشالی ما دروغ می‌گوید و گرنه می‌فهمد که سرتاسر وطن در اشغال کفتاران اخوانی است. طی ۱۴ سال جنگ مقاومت و سلطه‌ی سگان روس و بیش از سه سال حاکمیت پرخون و خیانت «جهادی»، اوضاع درسراسر کشور مثل سابق نیست. هیچ جایی از شرارت و نکبت اخوانی ها مصون نیست. در ولایاتی هم که آتش جنگ های شدید شعله‌ور نباشد، آیا درد و کشندگی ارتکاب بی‌ناموسی و رهزنی جهادی در آنجا ها، کمتر از آسیب سگ‌جنگی ها است؟

هیچ ولایت کشور نمی‌تواند دهها و صدها هزار مهاجر کابلی را بپذیرد. عصمت و کرامت و غرور مهاجرانی که از سر ناگزیری و نه «سنجش» فرمایشی داکترصاحب، به ننگرهار و صفحات شمال رفته اند همواره معروض به خطر پایمال شدن بوده و گزارش های تکاندهنده‌ای از اینگونه در صفحات «پیام زن» هم انتشار یافته است. ولی روشنفکر پرچمی از «ولایات مصون از جنگ» در افغانستان یاد می‌کند تا بگوید که الحمدلله شیرازه‌ی حکومت اسلامی در افغانستان محکم است و ولایاتی داریم غرق در آرامی و شادی و رفاه و بناءً گناه از احزاب جهادی نه بلکه از مهاجران است که برای کیف کردن به آن ولایات نمی‌روند و بی‌جهت خود را با ورطه‌ی «بی‌خانمانی، بی‌پناهی و راه بی‌برگشت» مواجه می‌سازند و «راههای متعدد را در نظر نمی‌گیرند»!

**داکتر اسداله‌حبیب از دل گرم یک خاین پرچمی که اکنون به آرزوی رسیدن به مقامی در دستگاه میهنفروشان بنیادگرا بیتاب است، سخن می‌گوید. او شاید تنها زمانی مهاجران بخت برگشته و ماتمدار ما را اینچنین به تمسخر نمی‌گرفت که یکبار ضربت چور شدن زن و فرزندان جوانش توسط درندگان جهادی را می‌چشید...**

### «انجمن های داخل و بیرون» و «ارزش های عنعنوی و اسلامی»

چنانچه اشاره کردیم، «راههای متعدد» تنها برای او و سایر میهنفروشان درجه یک میسر است که نه فقط زن و فرزند و خانه و دارایی شان در کابل توسط دزدان جهادی زیر پا نمی‌شود و در پاکستان آواره نمی‌گردند بلکه دروازه های امریکا و بسیاری از کشور های اروپایی و روسیه بروی شان باز است که به فراخور شوق و میزان چرب بودن مدد معاش و سایر امتیازات، می‌توانند از آن «راهها» یکی را انتخاب کرده و «چشم بسته در شرایط بد قرار نگیرند.» ولی برای اکثریت دربدران ما پس از گریز از دوزخ کابل جز دوزخی دیگر بنام ننگرهار یا کمپ های زیر سایه‌ی لاشخواران بنیادگرا در پاکستان، هرگز راهی در برابر شان نیست چه رسد به «راههای متعدد».

«انجمن های داخل و بیرون»؟ ای هزار بار نفرین بر این گدی‌گک ادبی که حالا ناگهان با قیافه‌ی یک «روانشناس» متبحر از آن «انجمن» های خیالی می‌گوید. اولاً بار دیگر باید تأکید کرد که برای هیچیک از مهاجران مجروح و بینوای ما دیگر مجالی برای برپایی جلسات مشورتی و مخصوصاً سرزدن به «انجمن های داخل و بیرون» باقی نمی‌ماند. وانگهی کدام «انجمن های داخل و بیرون»؟ بلاارسیدگان مهاجر ما با «انجمن های بیرون» چگونه تماس گیرند؟ با تلفن، فکس یا تلگراف؟ یا همان نامه که ارزان می‌شود و وزارت پست و تلگراف اسلامی شده‌ی وطن هم نامه ها را در کمترین زمان ممکن در اقصی نقاط کره زمین می‌رساند؟

«روانشناس» پس از برشمردن «کرامت»، «ارزشهای عنعنوی واسلامی ما» و تأسف از «شکسته شدن آن ها، می‌فرماید:

«یک نوع بی‌باوری نسبت به توانمندی خود، نسبت به فردا و یک نوع شک و تردید و تشویش گریبانگیر هر یک از اعضای خانواده شده. مخصوصاً این شکل بسیار دردناک و غم‌انگیزترش است که بعضی از اعضای خانواده لادرک شده باشد. جستجو در هر حال انگیزه‌ای بزرگ برای امیدوار بودن است. جستجو برای دریافتن مدارک و اسنادی که نشان بدهد این عضو خانواده در کجا، چطور و به چه سرنوشتی گرفتار شده.»

باید گفت که مردم ما دو نوع عزیزان لادرک دارند یکی لادرک های عهد اربابان روسی و پرچمی و خلقی تو و دیگری لادرک های سه سال امارت خاینان بنیادگرا. بخاطر لادرک های اولی که بستگان زن و مرد شان بسیار عریضه دادند و با قبول هر سختی و مرارت پیش خاد و رئیس پلیدت نجیب رفتند تا سراغ گمشدگان شان را بگیرند اما چیزی جز تهدید و توهین و جوابهای سربالای جلادانه نشنیدند که نشنیدند. آنان دیگر چه «توانمندی‌ای» داشتند که بلااستفاده گذاشتند؟ عده‌ای را هم رفقایت اگر در پولیگونهای پلچرخی زنده به گور نکرده باشند، برای بیگاری و مرگ تدریجی به روسیه فرستاده خواهند بود. پس مردم تا به‌کی این «انگیزه‌ای بزرگ برای امیدوار بودن» را در دل بپرورانند؟ یا شاید تو آقای حبیب از سرورت نجیب، خصوصی شنیده‌ای که شماری از لادرک ها هنوز نابود

نشده اند؟ ولی در مورد اخوانی ها قضیه از این روشنتر است. آنان به محض‌گیر آوردن شکار، تنها یک راه را بلدند: شکنجه تا سرحد مرگ یا بلافاصله واسکت بری! تا بحال کدام خانواده موفق شده فرزندان ربوده شده‌ی خود توسط آدمکشان گلبدینی و جمعیتی و سیافی و وحدتی و غیره را مجدداً زنده به دست بیاورند؟ بازهم «پیام زن» گزارش ها داشته حاکی از این که وقتی کسانی برای جستجوی عزیزان شان نزد حزب خاین وحدت رفته اند، به آنان بیرل هایی پر از چشم انسان را نشان داده اند که از میان آنها چشمان گمشدگان خود را یافته و با خود ببرند! از آنجاییکه پولیگونهای پلچرخی در قبضه‌ی «برادران» مشخصی می‌باشد، جلادان گلبدینی، جمعیتی، سیافی و وحدتی نیز هر کدام در مناطق زیر دیکتاتوری خود، اسیران را زنده یا پس از ستمکش کردن در گور های دستجمعی زیر خاک می‌کنند. مردم ما براساس ریخته شدن خون فرزندان شان توسط درندگان اخوانی به حد کافی به ماهیت آنان آشنا بوده و ازینرو به اعلان امید بستن به خاینان مذکور از سوی نویسنده‌ای که تمرین جهادی می‌کند، وقعی نخواهند گذاشت.

اما «روانشناس» در آخر های ارشاداتش واقعاً بصورت کاکا منجانی رادیو کابل یا کاکا جان رادیو پاکستان، برای مهاجران اخوان گزیده‌ی ما، «آیین دوست یابی» مرحوم دیل‌کارنگی امریکایی را در شرایط افغانستان انطباق می‌بخشد:

«ما حالا ناگزیر هستیم که از یک فضای کوچک چوکات یک خانواده‌ی گذشته کمی خود را بکشیم. مثلاً بپذیریم همسایه‌ی خود را، قریب خود را، خویش خود را، او را هم از خود بدانیم. فضای دل خود را به روی او باز بکنیم. مشوره بپذیریم، مشوره بدهیم و در این فضای نزدیکی هاست که ما بسیار معضلات روانی خود را، ضعف های خود را می‌توانیم حل بکنیم. تجارب تاریخی همین را نشان داده.»

مگر تابحال بین مردم ما رسم نبود که «بپذیرند همسایه خود را، قریب خود را، خویش خود را»؟ در این محشر ناشی از ایلغار ددان بی‌شاخ و دم اخوانی بر کشور، مناسبات مذکور بیش از هر زمان دیگر مطرح گردیده. آفت سیاه جهادی به استثنای آل و عیال خود اخوانی ها و همکاران پرچمی و خلقی آنان، تقریباً تمام خانواده های کابل را با هم همرنج و همدل گردانیده. ولی این چه دردی را دوا می‌تواند؟ هیچ. هر کدام برای یکدیگر می‌گیریند و بس. برای یک خانواده خنجر خورده، دیدن خانواده‌های دیگر که فرزند یا فرزندانش را کشته یا مورد تجاوز قرار داده یا از هستی ساقطش ساخته اند، چه مرهمی بر زخمش خواهد بود؟ صرفاً یک بی‌درد و بیشرم می‌تواند حکم کند که در آن «فضای نزدیکی ها»، مهاجران تباه شده، «بسیار معضلات روانی و ضعف های خود» را می‌توانند حل کنند.

البته اگر تشکیلات انقلابی نیرومندی در کشور وجود می‌داشت که خشم همه‌ی مردم بجان آمده را به توفانی برکننده‌ی بیخ و بنیاد اخوان، سامان می‌داد مسئله فرق می‌کرد که طبعاً «روانشناس» ضد انقلابی را با این نکته کاری نیست. و او از آن توفان، زودتر و شدیدتر از اخوان زهره‌ترک می‌شود.

او فیلسوفانه از «تجارب تاریخی» هم نام می‌گیرد. کدام «تجارب تاریخی»؟ تجارب تاریخی کودتای ۷ ثور؟ تجارب تاریخی جنگ ضد روسی؟ یا تجارب تاریخی جنگی های داخلی امریکا و انقلاب کبیر فرانسه؟

صحیح گفته اند که اگر پای انسان یک بار در باتلاق خیانت به مردم و تسلیم‌طلبی مقابل اخوان فرو رفت، تا فرق در آن غرق می‌شود. داکتر اسداله‌حبیب در نسخه نویسی‌اش برای مردم ما که دلبندان شان را از دست داده اند، همانند یک جنایتکاری شیاد که وابستگان قربانیانش را «تسلیت» گفته و گپ بدهد، شیوه‌ی «فرزندی گرفتن» را پیشنهاد می‌کند:

«من با کسی آشنا هستم که فرزند گمشده‌ای را او به حیث فرزند خود پذیرفته و در سیمای آن فرزند محبت پدری خود را احساس می‌کند و آن فرزند بی‌پدری و بی‌مادری خود را گم کرده. چرا ما با قلب بازتر نظر به افرادی که در سرنوشت مشابه با ما قرار دارند ننگریم؟ یعنی خود را نزدیک سازیم، دیگر کسانی که مثل ما مهاجر هستند، غریب هستند، مثل ما گم کرده دارند؟ در این حالات ما می‌توانیم که مقاومت خود را افزایش بدهیم.»

به عبارت دیگر، چه فرق می‌کند که فرزندان پسر یا دختر شما مردم را احزاب قیادیهای محترم گلبدین، ربانی، سیاف یا خلیلی ربوده یا نیست و نابود کرده، خدا را شکر کنید که از مرحمت «انقلاب اسلامی» دختران و پسران بیشمار دیگری که پدران و مادران شان را از دست داده اند در پاکستان و افغانستان دربدر اند که یک یا بیشتر آنان را می‌توانید به فرزندی بگیرید و در «سیما»ی پرشعف آنان «محبت پدری» را احساس کنید که طبعاً آن «بی‌پدر و بی‌مادر» ها هم متقابلاً رنج خود را کاملاً

---

**... با توجه به «فروغ آفتاب ۸ ثور»، باید نظیر خاینان همترازش اسحق نگارگر (مضطرب باختری)، واصف باختری، لطیف پدرام، پرتونادری و غیره، شعرش را به شکل ذیل دستکاری کرده و به دژخیمان اخوانی بفروشد: ای خوشا از اخوان بودن!/ ای خوشا از انقلاب ۸ ثور بودن/ زنده بادا چون شاعری مست از پرچم به اخوان پرکشودنها/ چون پلنگان جهادی برآشفته مهاجران را دریدنها که چرا نمی‌کنند مشورت‌ها/ خرما ره تا بهاران جهادی کشودنها/ خرمی قربانیان را در فروغ آفتاب ۸ ثور دیدنها!**

**ولی مااضافه می‌کنیم: خرما سرِ ادیبان خاین‌ازتنه جدا شدنها!**

---

فراموش می‌کنند!اگر با اینهم دنیا بروی شما مهاجران گمشده دار لبخند نمی‌زند، باید نه از رهبران محترم جهادی بلکه ازبخت بد خود شکوه کنید که تنبلی به خرج داده و دختر «بی‌پدر و بی‌مادر»ی را گیر آورده نمی‌توانید!

نسخه‌ی خاینانه و امپراتوروار اسداله‌حبیب، آدم را بی‌اختیار به یاد جواب بی‌ناموسانه‌ی نجیب و ترون و غیره می‌اندازد که وقتی زنی برای پرسان شوهر و گمشده‌اش نزد آنان می‌رفت، با خشم و غضب می‌گفتند: «شویت که نیست برو شوی دیگر بگیر!»

فرق بین حرف فرزند خلف باحرف پدران خادیش محض اینست که پدران بدون زیب و زیور وپوشش با کلمه «شوی دیگربگیر» به زنان ما کارد می‌زدند ولی فرزند «کارمند ادبی» آنان در عالم خوردن چتلی اخوان، آن توهین بیشرفانه را کمی آراسته‌تر و عامتر نثار زنان و مردان سوگوار ما می‌کند.

شیوه برخورد کلیه روشنفکران سرکاری و کاسه‌لیس که در وضع کنونی، تقرب به درگاه اخوان بزرگترین آرزوی شان را می‌سازد، به هرگونه مسئله سیاسی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره اینست که آن را مطلقاً جدا از نکبت بنیادگرایان و نقش رهبران و مسئولان آنان وانمود سازند. آنان در ازای اینگونه دلالی و بی‌وجدانی ها برای تحبیب و آرایش اخوان است که می‌کوشند به امتیازاتی از مخدومان جدید دست یابند.

پیشترگفتیم اگر به عفت زن و فرزند داکتر اسداله‌حبیب وسایر دلقک های «ادبی» و «هنری» خادی در تقلای «جهادی» شدن، توسط «برادران» تجاوز به عمل آمده و خانه و هستی آنان سوخته و به تاراج می‌رفت، شاید اینچنین بیرحمانه مردم داغدیده‌ی ما را به استهزاء نگرفته و بر زخم شان نمک نمی‌پاشیدند. اما دوستی می‌گفت که خیر. شماری از روشنفکران که قبلاً دنائت خدمت به روسها و سگان پرچمی و خلقی را پذیرفته بودند بیش از آن مرتجع، بیعار، بی‌غیرت، خودفروخته و معتقد به زنده ماندن بهر قیمتی اند که حتی از وقوع آن حوادث بر زن و فرزند شان تکان خورده و خوشامد گویی در برابر جنایت‌پیشگان بنیادگرا را بس کنند.

و ما فکر می‌کنیم این حکم بیشتر قرین واقعیت است.□

## ایشان عریف «سفیر» ...

۴ ـ حالا که «سفیر» جهادی دارای گرین کارت است (آیا از همان نوعی است که برادر احمدشاه‌احمدزی «سرپرست صدارت » در جیب دارد؟) و «دولت جهادی» نمی‌داند؛ حالا که یک «قیادی» «ناگهان» «نامتعهد به امر انقلاب اسلامی» می‌شود. (آیا او بخاطر آشنایی با هند، طرفدار «انقلاب [illegible]» شده بود؟) و خلاصه حالا که «سفیر»ی جهادی به امریکا [illegible] و «سکرتر» جهادیش در برابر زن هندی تنبانش را می‌کشد، پس [illegible] بار ننگ و نفرین بر این «دولت جهادی و اسلامی» و کلیه هواخواهان خاین تفنگ بدست و قلم بدست دلال طبع‌اش که بوی فساد و بی‌شرمی و تبهکاریهای شان دنیا را فرا گرفته.□

## در جستجوی «خلافت»...

دیگر می‌خواهد جامعه را با موعظه و آموزش های اسلام اصلاح نماید وجماعت تبلیغی که گردهمایی بین‌المللی سه روزه‌اش هفته گذشته در شهر «ریوند» پایان یافت، مکتب فکری مذکور را رهبری می‌کند. «تحریک القرآن» نیز اعتقاد به تغییر جامعه بوسیله آموزش، وعظ، دعا و درود دارد.

آنها (احزاب مذهبی) در گذشته حاضر نبودند با هم نماز بخوانند. اما اکنون چه اتفاقی افتاده است؟ جنبش به شدت پیش می‌رود. در ماههای اخیر جبهه‌ی متحد متشکل از همه احزاب مذهبی شکل گرفته است. عوامل مشترک آن چه می‌باشد؟ همه‌ی آنان معتقد به جهاد اند....

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، اوضاع کابل بهبود نیافت، ساف با اسرائیل صلح نمود، بوسنیا آینده‌ی نامطمئن دارد و کشمیر همچنان می‌سوزد. جهان اسلام و جهان سوم فقیرتر می‌شوند. همه جا را خشم فرا گرفته است. امریکاییان با حمایت از دولت های دست‌نشانده‌ی شان در کشور های فقیر، اقتصاد آنان را در کنترول دارند و مانع تکامل شان می‌شوند. راه خروج کدام است؟ بنیادگرایی اسلامی که از امحای فقر و جهالت عاجز است کماکان جنگ علیه ستمگران را وعده می‌دهد... اما چگونه؟ با تروریزم و عملیات های انتحاری؟□

## «زه له هیچا څخه بخښنه...»

تیارنه یم.» دغه مستلې مې د دې لپاره چې په تاریخ کې ثبت شي په دوو سرخلاصو لیکونو کې د قضائیه قوې رئیس ته او یوه لیک کې چې د هغه استاذو سره زما خبرې په کې وې ولیکلې چې په ایران او نړۍ کې خپاره شول.

دوهم: په کال ۱۳۷۱ کې مې په هغې فورمې کې چې هر څو موده وروسته یې بندي ته ورکوي چې هغه د بخښنې غوښتنه وکړي، ولیکل: «زه هیچا ته او هیڅ مقام ته اجازه نه ورکوم چې ماته بخښنه وکړي. که چیرې ضروري وي چې یو چاته باید بخښنه وشي، هغه د اسلامي جنایتکاره نظام لارښوونکي او چارواکي دي چې زه به د یوه ایراني په صفت هیڅکله دوی ته بخښنه ونکړم، بلکه هغوی به په یوې ښکاره محکمې کې د ټولو بین‌المللي حقوقي استاذو په وړاندې د بشري تاریخ د جنایتکارانو په څیر د جنایتونو، خیانتونو، دوکې ورکولو، ورانولو، چل ول او د فساد او فحشاء د رواجولو د اسلام د تحقیر او د روحانیت له جامې څخه په ناوړه ګټې اخیستلو... له امله محاکمه کوم.»□

عباس امیر انتظام ـ د لنډ محالې دولت د لومړي وزیر مرستیال
تهران ـ د اطلاعاتو وزارت زندان (د ۱۳۷۴ دتلې میاشت)

# «مجاهدان؟ نه، قاتلان اجیر!»

بخاطر تتبع و تحقیقی که شماره های قبلی «پیام زن» را مرور می‌کردم در مصاحبه‌ای («پیام زن» شماره ۲۳ و ۲۴) چشمم به این جملات خورد:

«از همین رو روسها مثلاً در کتابی بنام "رزمندگان راه آزادی یا آدمکشان؟" عمدتاً به افشای انحراف اخلاقی گلبدین پرداخته و به ذکر فقط یکی دو مورد جنایت از صد ها جنایاتش اکتفاء می‌کنند.»

اولاً می‌خواستم متذکر شوم که نام دقیق کتاب مذکور عبارتست از «مجاهدان؟ نه، قاتلان اجیر!» و تاریخ انتشار آن هم سال ۱۹۸۶ است و نه ۱۹۸۵ طوریکه شما نوشته‌اید.

ثانیاً در این سند نکات جالب دیگری نیز هست که ترجمه آنها را همراه با عکس هایی از کتاب مزبور فرستادم تا اگر مفید و خواندنی تشخیص دادید، در «پیام زن» این پرقدرت ترین ترجمان جنبش دموکراسی طلبانه‌ی ضد بنیادگرایی وطن ما چاپ کنید.

ظریف ت. - پشاور،

● اگرچه (جمعیت اسلامی افغانستان) تمام «کافران» را دشمن می‌گوید، اعضای آن نمایندگان غرب را متحدان دانسته از آنان کمک طلب می‌کنند.

● برهان‌الدین ربانی به عنوان یک اجنت سی‌آی‌ای (این مسئله از طرف عبدالواحد همکارش در کنفرانس مطبوعاتی در ۲۹ جولای ۱۹۸۹ تأیید شد) سعی کرد تا از شبکه‌اش در ایران برای پیشبرد خواستهای امریکا استفاده کند اما مچ بسته گیر آمد. در نتیجه دفترش در خراسان بسته شد و مقامات ایرانی اعضای جمعیت را تحت نظر گرفتند. آنها پسر ربانی را دستگیر و ۵۰۰۰۰۰ دالر را که برای مهاجرین جمع‌آوری شده بود از نزدش مصادره کردند. مقامات ایرانی گفتند که قرار بود پسر ربانی با آن پول در اروپای غربی دارایی غیرمنقول خریداری کند.

● پدر گلبدین حکمتیار زمیندار و سود خوار بود و به علت آنکه پول را با سود بالایی قرضه می‌داد بنام «شغال» معروف شده بود.

گلبدین محصل فاکولته انجنیری بود که توسط سی‌آی‌ای استخدام شد و به دستور سی‌آی‌ای دکان ترمیم ماشین تایپ را در همان تعمیری به کرایه گرفت که دفتر جریده «پرچم» در آن قرار داشت.

در ۱۹۷۹ سی‌آی‌ای از او خواست تا با حفیظ اله امین خاین که می‌خواست در کابل دست به کودتایی بزند به مذاکره بنشیند. براساس نقشه سی‌آی‌ای امین قرار بود رئیس جمهور شود و حکمتیار صدراعظم.

حکمتیار تجارت کلانی را راه انداخته و مالک چندین کارخانه است. او شرکت ترانسپورتی‌ای با ۴۰۰ ریکشا دارد.

● محمد یونس خالص در ۶۳ سالگی با دختری ۱۸ ساله ازدواج کرد که مورد تمسخر حتی پیروان خودش واقع شد.

● مولوی نبی محمدی در زمان داوود به خدمت پلیس مخفی درآمد و علیه روحانیون و مخالفان رژیم جاسوسی می‌کرد.

● صبغت‌اله‌مجددی از خانواده‌ای مذهبی است که با استعمارگران انگلیس همکاری می‌کرد. حضرت شور بازار در ۱۹۲۹ در برانداختن امان‌اله خان ملی‌گرا و اصلاح طلب برجسته به تحریک انگلیس ها دست داشت.

● صبغت‌اله‌مجددی پس از ترک افغانستان به امریکا رفت و در آنجا توسط عامل سی‌آی‌ای بشیر ذکریا با آن سازمان تماس برقرار کرد.

● صبغت‌اله مجددی علاوه بر آسیابها و تاکستانها، صاحب بیش از ۳۵۰۰۰ جریب زمین بود. □

استوونکی عبدالغنی

# تول «جهادیان» دیوه غار سورلنډیان دی

کله چې خلقي او پرچمي هیواد پلوري له واکمنۍ څخه راوغورځیدل کابل د بنسټپالي هیوادپلورو په لاس کې ولویده یوه ورځ د مرکزي کمیټي تعمیر ته چې د حرکت انقلاب په لاس کې وو ورغلم تر څو له ځینې دوستانو آشنایانو سره چې هلته میشته دي وګورم. یوې شعبې ته ولاړم څو دقیقې مې روغبړ او مجلس وکړ او بیا بلې شعبې ته ولاړم څو هلته هم له خپل یو دوست سره وګورم. مجلس تود شو وروسته له څو شیبو د لومړنۍ شعبې کسان هم هلته راغلل او نږدې نیم‌ساعت مو بنه د خوند مجلس وکړ. د لومړنۍ شعبې کسانو مخه بنه وکړه او بیرته ووتل خو لږ شیبه لانه وه تیره شوې چې په دهلیز کې شوراو حور جوړ شو. مونږ هم بهر ووتلو چې په خبرې څان وپوهوو. کله چې د لمړنۍ شعبې دروازې ته ورسیدلو په خپله وپوهیدو چې خبره څه ده په شعبې کې نه فرش وو او نه چوکۍ او د چای او دوډۍ لوښي. هر څه لوټ شوي وو د بهر ورلو څو لار نه وه هر څه وو په همدې تعمیر کې ځای پر ځای شوي وو خو خبره داوه چې اوس څوک پرې نیسي؟ غلا خو په اسلام کې حرامه ده خصوصاً طالبان او ملایان چې د غلا په سر د نورو لاسونه غوڅوي پخپله به څرنګه غلا وکړي؟ خو په دې هم ونه پوهیدو چې داکار د شیطانانو وو که د پیریانو؟ خو که هر څوک وو د ملایانو په جامو کې‌یې ځان پټ کړی وو. او تول خلک‌یې په سپینو جامو او اوږدو ږیرو تیروتل. ما چې مخکې له دې د اخوانیانو غلاګانې او لوټماري هم لیدلې وی نو هغه متل را یاد شو چې «د یوې وني لرګي څه لوی او څه کمکي». □

روسها عکس این قرآن ومسجد آتش‌زده شده توسط بنیادگرایان را آورده اند تا شدت وحشت و بی‌لجامی تروریستهای جهادی را نشان دهند. اما در عرض چهارسال اخیر مردم ما دانستند که بد ذاتی اخوان درسوزاندن قرآن خلاصه نمیشود. آنان خلق و کشور را به آتش کشیده اند.

## سند مخبری مولوی محمدنبی محمدی به استخبارات رژیم داوود



"You will report in your dispatches everything you see and hear..." A photocopy of Nabi's pledge to collaborate with the secret police.

اسم : مولوی محمد نبی
ولد : حاجی ملا عبدالوهاب
قوم : اندر
سکونت : شیخی خیل شاه مزار

مدیریت عمومی استخبارات ترا جهت امور استخباراتی به حیث مخبر استخدام می‌نماید. و امر می‌شود تا مطابق لایحه و تصامیمی که از سوی مدیریت عمومی استخبارات جهت انجام فعالیت هایت راهنمایی می‌شوی، کار و فعالیت کرده و تمام آنچه را که دیده یا شنیده ای بدون کم و زیاد در وقت و زمان به وضاحت به شکل راپور به مدیریت عمومی استخبارات بنویس. مگر ببین باید زیاد توجه کنی که اطلاعات و راپور ها بی‌اساس و به نفع شخصی خودت نباشد. زیرا اگر اطلاعات حقیقت نداشته باشد و یا اگر خود را علنی بسازی مسئول خواهی بود.

(لحن و شکل دستور نامه همان چیزی است که در اصل (به پشتو) آمده است. از دستگاه جاسوسی رژیمی به سرگردگی فردی دیوانه غیرازین انتظار هست؟)

شاید تعدادی از مردم ما زمانی به اینگونه اسناد به دیده شک می‌نگریستند اما در چهار سال حاکمیت میهنفروشان جهادی، به همگان ثابت گردید که بُعد ماهیت خاینانه، جنایتکارانه و ویرانگرانه‌ی بنیادگرایان شرفباخته، بسیار فراتر از آن می‌رود که دولت تجاوزکار شوروی و سگانش در این رساله بیان داشته اند.

این کتابسوزی با کتابسوزیهای عظیم زیر نظر خاین معروف به صدیق چکری هیچ است

استوونکی گل‌آقا - پېښور

# اخوانی مفروران

د پېښور ښار ته نژدې سپينه ورې کلې کې د رشيد خان په نوم يو سړی اوسيږي. د ده ناسته او ولاړه او فکری ملګرتيا له همدې بنسټپالو ډلو سره ده. ده پخوا څه نه‌درلود خو د جهاد له برکته يې د عربی ملکونو له ځينو سياسي ايجنټانو سره «لار پيداکړه» او له سره يې ژوند ښه شو. دوهم‌او دريم واده يې هم وکړ او د «حزب اسلامی افغانستان» سره‌يې اړيکې دومره ټينګې شوې چې ځلورمه ښځه‌يې د ګلبدين له کورنې څخه ځان ته کښېنوله.

اوس، رشيد خان هغه پخوانی رشيدخان نه دی ډېر شته لری او کور ته‌يې انسان ډوله ځناوران ځې راځي کوم چې لا د ضياالحق له زمانی او د جماعت اسلامی له برکته د وسلې پر مټونه هم لری.

مګر رشيد خان اوس په سياست غوړونه نه‌ګروی، خو څه وکړی له يوې خوايي خوله په موېز آموخته ده او له بل لوری‌يې هم په غلی داني او خوراک کې کمی راغلی ده ځکه چې د عربی ايجنټانو فعاليتونه هم کم کړی شوی دی او ګلبدين هم په‌ګونډو شوی او خيل غمونه ژاړی. نو ځکه رشيدخان په غلا، لاره شکولو او اغواکولو لاس پورې کړی دی او سړی وژلوکی خو لا پخوا نه هم له هيڅاکم نه وو.

دی په علاقه غير (باړه او خيبرايجنسی) کی مفرورانو سره ګرځی او بيا هغوی له ځان سره پېښور ته هم راولی خو ورځې دلته هم وربانډی غربېې کوی يا له پوليسو پيسی اخلی او هغوی له حکومته انعامونه پرې تر لاسه کوی او يا د دوی له مدعيانو سره معاملې ته رسيږی او له هغوڅخه ډيری پيسی تر لاسه کوی. له دوی سره موجودی پيسی، وسلې او نور شيان خو بې له دې ځخه هم رشيدخان ته په ميراث پاتې کيږی...

د ۱۹۹۵ کال د جون په مياشت کې يې دوه تنه مفروران ډيره موده په کور کې ساتلی وو او بيايی ووژل چې د پوليسو افسرانو هم وربانډی ترقی وکړه او بيايی د جولای په مياشت کې دوه تنه نور هم کټ مټ په همدی ډول ووژل.

په ريښتيا هم چې «د مار بچی له ماره زيږيږی.» ☐

# ما خواهان استقلال کامل...

این مسئله برای پاکستان بخصوص آی‌اس‌آی مشکل است که به رسانه ها هدایت می‌دهد تا از تبلیغ برای من خودداری ورزند.

اینکه چرا احزاب دینی پاکستان با وصف شکست شرم‌آور شان در انتخابات، تأثیر زیادی بر دولتها دارند و دولتها در برابر آنها زانو می‌زنند، شاید اینطور توضیح شده بتواند که دولتهای مختلف از داشتن حاکمیت کامل بر امور کشور برخوردار نمی‌باشند. مخصوصاً سیاست خارجی در چند دهه گذشته، حق انحصاری اردوی پاکستان محسوب گردیده و آی‌اس‌آی در اتخاذ تصامیم مهم، اعمال نفوذ داشته است. این پدیده به نحوی دموکراسی را دم بریده ساخته و دولتمداران کشور را به صرفاً چهره های نامنهاد تنزل می‌دهد.

پاکستان با نقشه های سیادت طلبانه‌اش همیشه دچار اشتباه بوده است. پاکستان پس از اشتباه بزرگش در افغانستان، خود را بطرزی کورکورانه در کشمیر به مخاطره افکنده است.

از یک طرف پاکستان بجز حمایت دیپلماتیک و اخلاقی هرگونه مداخله در کشمیر را قاطعانه رد می‌نماید و از جانب دیگر مزدوران جنگی مثل مست گل را همچون قهرمانی پذیرفته و او را در سراسر پاکستان می‌گرداند. ما با کمک خارجیان در کشمیر موافقت نمی‌کنیم چه رسد به حضورشان.» ☐



زنان کشمیری نقش ارزنده‌ای در مقاومت علیه عساکر اشغالگر هندی دارند

# گزارشهایی از اعمال غداران، ....

شان نامعلوم و وسایل معیشت شان مشکوک است مانند: صاحبان قمار خانه‌ها، قوادان، صاحبان فاحشه خانه‌ها، دزدان حرفوی، ولگردان و غیره.» تاریخ نکبتبار کشور ما را ببینید: چگونه تکرار همان تاریخ است منتهی در مقطع زمانی و مکانی دیگری. قریب به چهار سال تمام است که جهادی های بی‌فرهنگ با سرنوشت و تاریخ ملت قهرمان ما بازی می‌کنند. درینجا با کلماتی چون انقلاب، حکومت عدل الهی، آزادی، عدالت اجتماعی، اعلای کلمةالله، باز گردانیدن حاکمیت مطلق الهی بر روی زمین، دفاع از مستضعفین، جنگ با کفر و استکبار جهانی و غیره چنان بازی گردید که امروز مردم کاملاً معتقد گردیده‌اند که دیگر هرگز این شعارها و تحریکات مذهبی و قومی آنان ما را فریب نخواهد داد. از همه بیزاریم. همه‌گروهها و تنظیمهای جهادی، شوراها، کمیته‌ها و کمیسیون هایی کاملاً شبیه هم ولی با نامهای متفاوت، نظیر «جمعیت ده دسامبر» فرانسه، در نقاط مختلف کشور تشکیل داده‌اند و از این جمله است «کمیسیون امنیتی شهر کابل» که در حدود دو سال می‌شود گروههای نسبتاً مستقل دزدان حرفوی را که قبلاً آنانرا «افراد مسلح غیر مسئول» می‌نامیدند، منحل و درین اتحادیه بزرگ شامل گردانیده‌اند تا از خودسری های حاکم که در اثر شکر رنجیهای جهادی!! واقع می‌گردد جلوگیری نمایند. اتحادیه تمام «پلانهای جهادی» را در یک چوکات درآورده جهت تحقق بخشیدن آنها با دسپلین مخصوص حاکم بین سارقین و پلان تقسیم غنایم (شکار) بدست آمده سعی فراوان می‌نماید.

آری سارقین حاکم این دوران نیز درک کرده‌اند که دیگر دنیا دنیای اتحادیه‌هاست، بدون سندیکا هیچ کاسب قادر نیست حرفه‌اش را مستقلانه و بدون غل و غش ادامه دهد. در رأس هر یک ازین سندیکاها باید بنیادگرای عبوس، تندخو و سفاکی قرار داشته باشد تا رهبری طاغوطانه فرعون زمان تأمین گردد.

این اتحادیه‌ها در هر چهارراه و سر هر کوچه راهبندهایی دایر کرده‌اند تا مردم محل را زیر نظر داشته باشند و یا بگفته شاعر بزرگ شاملو «عشق را بر تیرک راهبند تازیانه» زنند. ساختار تشکیلاتی این اتحادیه یا کمیسیون متکی به کدام اصل قانونی نبوده، اگر چه بر فرق هر یک ازین راهبندها یا پوسته امنیتی نمراتی حک گردیده‌اند ولی همه به حساب: پوسته قومندان فلانی، کندک قومندان فلانی، غند، لوا و فرقه‌ی قومندان فلانی شناخته می‌شوند. قومندانان راهبندها یا پوسته‌ها هر صبح و شام گزارش مبسوطی از فعالیت روزمره، دستآورد شانرا به قومندان بالاتر خود که اکثراً از اقارب نزدیک مثل برادر، کاکا، ماما، شوهر همشیره و غیره ازین قبیل شان است، می‌دهند. اینان به مردم محله‌ی متعلقه‌ی خویش بمثابه اسیر می‌نگرند.




افراد مسلح حزب وحدت با راکت اندازهای شان، کابل ۱۹۹۵.

**به محض آنکه جوانان هزاره به آگاهی دست یابند، روی میله های تفنگ و راکت شان را به سینه‌ی خلیلی و اکبری و شرکاء نشانه خواهند رفت.**

اینک گزارش بسیار مختصر شده چند فعالیت به اصطلاح تصفیوی اتحادیه از زبان یک تن از اشتراک کنندگان آن فعالیتها: «در اوایل میزان ۱۳۷۴ مناطق علاقه‌داری موسهیٔ ولسوالی چارآسیاب تحت نظر مستقیم یونس قانونی و ظاهر اغبر تلاشی گردید. چند قریه‌ی محدود و نزدیک به هم تلاشی شد مگر کسی جرأت حرکت به سوی یک قریه‌ی دورتر را که از آنجا بالای ما فیر هم صورت گرفت، بخود نداد و همه برادران بخیر و سلامتی دوباره به شهر آمدیم. دستآورد یا پیدا و فنای من عبارت بود از هشت عدد دوشکچه اسفنجی، یک سیت چوکی، یک پایه‌چوکی بازودار فلزی، یک قبضه شمشیر نیمه شکسته‌ی زنگ خورده، و سه عدد شاجور خالی کلاشنکوف با ۳۰۰ مرمی آن. تمام اجناس فوق در دهن باغ زنانه (بازار قاچاقچیان اسلحه) به این قیمت‌ها به فروش رسانیده شد: فی عدد دوشکچه به ۳۰۰۰ افغانی، چوکی مبلغ ۴۵۰۰ افغانی، شاجور خالی فی عدد مبلغ ۹۰۰۰ افغانی، مرمی کلاشنکوف فی فیر ۲۸۰ افغانی. شمشیر را کسی نخرید.

هفته دیگر در عملیات تلاشی ساحه جنوب شرقی میدان هوایی کابل اشتراک کردیم که از آن درک یک میل کلاشنکوف و یک عدد بتری موتر بدست آوردیم و در دهن باغ زنانه کلاشنکوف را مبلغ ۶۰۰۰۰۰ افغانی و



«برادران» خاین جهادی عادت دارند که گاهگاهی نمونه هایی از جنایتهای «برادران» دیگر جهادی را به نمایش گذارند.

بتری را مبلغ ۸۰۰۰۰ افغانی فروختیم. در آن سه نفر شریک بودیم و به من مبلغ ۲۳۰۰۰۰ افغانی رسید.

دو روز بعد در تلاشی ساحه قلعه فتوح نزدیک ریشخور اشتراک‌کردیم که متأسفانه قسمت زیاد دستآوردها راکندک شاه محمود نسبت اختلاف در تقسیم غنایم ضبط نمود که شامل دریشی عسکری، بوت، ماشین تایپ، وی. سی. آر و غیره می‌شد باوجود آن یک رادیوی جیبی، ۵۰ عدد کاست و یک عدد کاست ویدیو برایم رسید. رئیس ارکان کندک یک میل تفنگ چره‌ای همراه بیست فیر کارتوس آن و دو عدد بستره سفری را از یک خانه ضبط کرد.»

ناگفته نباید‌گذاشت که این فعالیتهای «تصفیوی» بوسیله یکی از کندک های غند ۹۱۰ محافظت میدان هوایی کابل صورت گرفته که قومندان این غند برادر بزرگ ظاهر اغبر می‌باشد. اینها از طرف روز، خانه های مردم را به بهانه‌ی تلاشی سروی می‌نمایند و از طرف شب اقدام به دزدی تمام آن خانه های نشانی شده می‌کنند.

●●●

مرضیه ضیاء ـ کابل

## اعمال اوباش و جنایتکاران «امنیتی»

در اواخر حمل ۱۳۷۴ قصابی با همکاری قومندان پوسته‌ی «ترمیم خانه» وزارت معادن و صنایع که در خیرخانه‌مینه پهلوی مسجد حضرت‌علی قرار دارد. ۶۰ رأس گوسفند را خریداری نموده و رمه را با صاحبش بنام تأدیه پول با خود به تایمنی می‌برند. نخست رمه‌دار را تلاشی کرده و مبلغ یکصدوشصت لک افغانی را که نزد وی بود، می‌گیرند، بعداً رمه‌دار و پسرش را کشته اجساد شانرا در کنار سرک می‌اندازند. اجساد توسط اهالی منطقه کشف گردیده و دزدان و قاتلان بزرگ حوزه یازدهم امنیتی را در جریان قرار می‌دهند. دزدان امنیتی در ابتداء برای اغفال ذهنیت عامه محلی را که از آن اجساد بدست آمده بودند بنام اعدامگاه محکومین تعیین کرده و تبلیغات عوامفریبانه راه می‌اندازند که قاتلین در همین محل اعدام خواهند شد. لیکن بعد از مدت کوتاهی که قاتلان با دست اندرکاران ارگانهای «امنیتی و حراست حقوق و قضاء» در مورد تقسیم پول و رمه بمثابه غنایم «جهادی» به تفاهم می‌رسند بقول وابستگان قاتلان مسئله «حل» می‌شود.

●●●

ق. روف ـ کابل

## بی‌ناموسی هیبت خان «رئیس» تدریسات ابتدایی

به تاریخ ۸ میزان ۱۳۷۴ هیبت خان رئیس تدریسات ابتدایی وزارت‌تعلیم و تربیه با چند نفر بادیگارد خود به خانه دخترکه در مکتب متوسطه شیرپور بحیث مأمور اجرای وظیفه می‌نمود و قبلاً هم خواستگاری «رئیس صاحب» را جواب رد داده بود، رفته و به بهانه اینکه وزیر تعلیم و تربیه به مکتب آمده باید عاجل به مکتب بروی، وی را به قره باغ شمالی که زادگاه رئیس است فرار می‌دهند. فامیل دختر بعد از دو ساعت از مسئله واقف و موضوع را فوراً به مأموریت پولیس اطلاع می‌دهند. فامیل هیبت خان نیز از نیامدنش به خانه پریشان گردیده و روز بعد دستگاه خاد را از لادرک شدن هیبت خان آگاه می‌نماید.

هیبت خان بی‌ناموس که مطمئن بود فامیل دخترک از ترس رسوایی و بی‌آبرویی به ازدواجش موافقت می‌کند ساعت هشت صبح ۱۲ میزان دختر را دوباره به خانه‌اش رسانده و برایش می‌گوید: «دوباره خواستگار می‌فرستم این بار فامیلت به ازدواج موافقه می‌کند.» همانروز که هیبت خان

به خانه می‌رود توسط خاد به جرم دخترپرانی و بی‌ناموسی دستگیر و به ریاست تحقیق برده می‌شود. اما فردا شب «استاد»، سرخیل اوباشان جمعیتی تلفنی به ریاست متذکره هدایت می‌دهد که «هیبت خان مجاهد سابقه دار است، عاجل رها شود.» و به این ترتیب هیبت خان بخاطر مکافات بی‌ناموسی و اثبات وفاداری به مشی عملی «جهادی»، همان شب از زندان رها می‌شود.

•••

ا. ن ـ کابل

## مردی که از دلبندانش می‌برد

در ماه قوس سال ۱۳۷۴ در حصه اول خیرخانه مینه ریش سفیدی همسایه‌های خود را به خانه‌اش خواسته و به آنان گفت: «من پیر شده ام. مطابق توان من کاری برایم پیدا نمی‌شود، با فروش تمام دارو ندار خود تا حال توانستم اولادهایم را نان داده زنده نگهدارم. اما دیگر چیزی برای فروش نزدم نمانده و قدرت فرار از کابل را هم ندارم. بناءً بخاطر آنکه سه دختر و دو پسرم از سردی و گرسنگی نمیرند، می‌خواهم دخترانم را به شما نکاح کرده و پسرانم را نیز به کسانیکه بتوانند نان بدهند، ببخشم.»

با شنیدن حرفهای پیرمرد، همسایه‌ها بین خود و از رهگذران پول و اعانه جمعآوری کردند که تا اندازه‌ای احتیاجات او را رفع نمایند.

قصه‌ی این پدر بینوا منحصر به فرد نیست. هزاران پدر به جان آمده نظیر او در کابل قحطی زده و ماتمزا و ویران ما مرگ تدریجی خود را از سر می‌گذرانند.

در آینده از سایر قربانیان دیکتاتوری نحس بنیادگرایان برایتان خواهم نوشت.

محمد رسول اکرم زاده ـ کابل

## اوامر و ترس «پشک سفید»

داکتر یعقوب بارکزایی خسر پسر ربانی که بحیث وزیر صحت عامه تعیین گردیده است از ملیت پشتون و وابسته به حزب اسلامی خالص می‌باشد. تمام اعضای فامیل یعقوب در اروپا زندگی می‌کنند و خودش با «استاد» خویشاوندش در کاخ ریاست جمهوری به سر می‌برد.

یعقوب که معلوم نیست به چه مناسبت در وزارت صحت عامه به «پشک سفید» مسمی گردیده بعد از مقرر شدن بحیث وزیر، «تغییرات بنیادی» ذیل را در آن وزارت بوجود آورده است: استخدام افرادی از ملیت پشتون به پست های حساس بدون توجه به سواد و صلاحیت و کفایت آنان.

تمام کارمندان مکلف‌اند نماز ظهر را در مسجدی نزدیک وزارت که گنجایش بیشتر از پنجاه نفر را ندارد، بخوانند. چند تن از مأمورین این وزارت که به دلیل شیعه بودن شان در جماعت شرکت نکردند مورد لت وکوب وزیرک قرار گرفتند.

وی که در ابتداء به فیصله خویش سخت پابند بود، در این اواخر مجبور شد از ترس تروریزم برادران جهادیش «امر جبری» نماز خواندن در مسجد را زیر پا گذارده و به تعداد بادیگاردهایش بیفزاید. وزیرک مذکور نماز پیشین را هم با دریور در دفتر کارش می‌خواند.

یکی از ابتکارات یعقوب خان «وزیر» نصب صندوق شکایات در این وزارت است که کلید آنرا نزد خودش نگه می‌دارد و هفته یکبار که صندوق را باز می‌کند جز نامه های حاوی تحقیر و توهین و تمسخر خودش و مجموع بنیادگرایان چیزی دیگر درنمی‌یابد.

•••

م. فاضل ـ کابل

## «سمینار» های ارعاب و استهزاء

به تاریخ ۲۲ سرطان ۱۳۷۴ سمیناری تحت عنوان «بررسی نقش استادان» در تالار وزارت امور داخله تشکیل گردید که در آن استادان پوهنتون کابل، انستیتوت طب کابل و پولی تخنیک شرکت داشتند.

در شروع، سرپرست وزارت تحصیلات عالی و مسلکی به چرندیات پرداخته و متعاقباً «قیادی» ریش کشالتر، سیاف رشته سخن را بدست گرفت.

او طی یاوه سرایی از گذشته پوهنتون کابل، از کارنامه های زندانی شدنش در دهمزنگ و پلچرخی و از کشته شدن همدستان اخوانی‌اش یادآوری نمود مگر طبعاً دراینمورد که چگونه از زیر تیغ تره‌کی و امین نجات یافته کلمه‌ای بر زبان نراند.

وی ویرانی شهر کابل را جزئی از دستاورد های «جهاد اسلامی» خوانده

به استادان پوهنتون یادآور شد که باید محصلین را با روحیه جهادی تربیت کرد. چراکه تربیت جهادی بالاتر از هر دانش دیگر است و اضافه کرد که در طول ۱۴ سال هیچگونه دستآوردی از هیچ پوهنځی نداشتیم. در حالیکه در همین ۱۴ سال از پوهنځی نهضت اسلامی بزرگترین دستآوردها را داشتیم و داریم. و این فارغان پوهنځی نهضت اسلامی بودند که توانستند ابر قدرت روس را شکست دهند.

سپس استادان را به استهزاء گرفته، گفت: «شما که خود از اسلام بی‌خبر هستید چطور می‌توانید محصلان را با روحیه اسلامی تربیت نمایید؟ عجالتاً خود مسلمان شوید و قوانین اسلام را بیآموزید و بعد محصلان را یاد دهید.»

این نوع سمینار ها تحت عناوین مختلف برای اغفال و فریب هموطنان ما از سوی وهابی های خاین در کابل دایر می‌گردد به این خیال خام که بتوانند بروی جنایات خود بمثابه نوکرکان حقیر دولتهای ارتجاعی منطقه و باداران آنان خاک بیندازند. غافل از اینکه با گذشت هر روز حس نفرت و انتقام مردم ما از اینان شدیدتر می‌شود.

•••



عکس از نشریه عفو بین‌الملل

به قرار گزارش ها ایران به گروههای مجاهد طرفدارش اسلحه میدهد.

**آیا این جوان «جهادی» وحدتی می‌داند که چند قاته مزدور پوسیده میهنفروش و در واقع تف طفیلی است؟ مغزش در چنگال رژیم خمینی، آتش تفنگش به دستور باند خلیلی و ادامه حیات ننگین و حقیرش در جنگ با «برادران» جمعیتی در گرو حفظ «هماهنگی» با خاینان دوستمی!**

م.ع. ـ کابل

# جنگ وزیرکان جهادی بر سر چوکی

«وزیر» اطلاعات و فرهنگ اسحق دلجو حسینی، نوراله عماد و غلام سخی مصباح در موقع پیشروی طالبان به هرات پنج تن* پول را به عنوان وسیله‌ای برای «نجات» هرات با خود به ایران بردند ولی معلوم نشد که این همه پول را چه کردند؟ در مدتی که دلجو غایب بود، والاجان وثیق‌سرپرست وزارت تعیین گردید. اما در هفته دوم عقرب ۱۳۷۴، دلجو حسینی به وزارت حاضر گردید و تمام مقرری ها، تبدیلی ها و اجرائاتی را که توسط والاجان بعمل آمده بود، ملغی اعلام نمود. جنجال و نزاع دو «وزیر» بر سر چوکی آغاز و مراجعه‌ی والاجان وثیق نزد ربانی و مراجعه دلجو نزد مسعود و قانونی منظره عجیبی داشت. بعد از مشاجرات فراوان ربانی موفق گردید والاجان را مجدداً وزیر اعلام کند. دلجو در ۱۸ عقرب دفتر و دیوان خود را جمع و وزارت را ترک نمود. لیکن در ۲۰ عقرب با جمعی از هراتی ها و چند نفر مسلح داخل وزارت گردیده مأمورین و تمام کارمندان آن وزارت را در دهلیز دفتر احضار کرد تا «وزیر شدن» خویش را به آنان ابلاغ دارد. عده‌ای از کارمندان هم از ترس اینکه زدوخورد مسلحانه میان دو وزیر صورت گیرد وزارت را ترک گفتند.

دلجو با یاران هراتی‌اش در داخل اتاق بود که چند نفر از «جنرالان جهادی» خاد وارد شدند سپس صدیق چکری و چند «جهادی بلند رتبه» بشمول والاجان که توسط افراد مسلح همراهی می‌شدند نیز به اتاق دلجو رفتند. سروصدا و دو و دشنام زدن ها بالا گرفت. افرادیکه برای حل قضیه آمده بودند به محافظین صدا می‌زدند که: «او بچه ها از ورود سلاح و افراد مسلح جلوگیری کنید که گپ خراب است.» بعد از چند دقیقه والاجان بسیار افروخته از دفتر برآمده و خطاب به مأمورین گفت: «قصه خلاصه ده» سایرین نیز یکی پس از دیگری دفتر را ترک کردند. بعد از وقفه کوتاهی دلجو و معاون فرهنگی‌اش غلام سخی مصباح نیز بیرون شده به مأمورینی که قبلاً احضار گردیده بودند در رابطه سقوط هرات و عملکرد طالبان بیانیه ایراد نمود. «ده کجا درخت ها کجا؟» بعدها فهمیده شد که چکری و سایر جهادیان به دلجو فهمانده بودند که خودت تا زمانی ارزش داشتی که هرات سقوط نکرده بود ولی حالا باید پایت را به اندازه گلیمت دراز کنی.

•••

---

* ـ پول افغانی به دلیل اینکه ارزشش بشدت پایین آمده و بدون پشتوانه توسط هر باند «جهادی» در کشورهای مختلف چاپ می‌شود به جای شمار، به وزن اندازه می‌شود.

د. م ـ کابل

## ارزش زندگی انسان در نظر «جهادی» ها

در اواخر جنوری سال گذشته به دیدن یکی از دوستانم که در شفاخانه شیرپاو پشاور بستر گردیده بود، رفتم. او جریان زخمی شدنش را اینطور بیان کرد: «چند روز قبل از قندهار به طرف کابل در موتر لاری خود که کالای تجارتی بار بود، حرکت کردم. در حومه‌ی شهر غزنی به پوسته افراد قلم که با حزب گلبدین در رابطه است رسیدم.

محافظ پوسته اشاره توقف داد، ناگزیر موترم را در کنار سرک پارک نموده از آن پایین شدم. محافظ در حالیکه از بالا تا پایین موتر راورانداز می‌کرد گفت: «پرتو چند روپیه داری؟» گفتم پول ندارم. او که سر بی تنه و خونچکان یک تن از قربانیان را از موهایش گرفته و چرخ می‌داد گفت: «این دووس هم پول نداشت که به این روز افتیده. تو پرتو چند داری؟» من دوباره همان حرف اول را تکرار کردم و با تضرع از او خواستم که اجازه عبور بدهد. ولی «جهادی» خون‌آشام که همه چیز زندگی ننگینش را پول می‌ساخت با کلاشنکوف شانه راستم را هدف قرار داد، از آستینم خون سرازیر شده چشمانم سیاهی کرد، دیگر هیچ راهی نداشتم جز آنکه هشتاد لک افغانی که داشتم به او بسپارم و دوباره جهت تداوی راهی پاکستان شوم.»

عین الدین ـ کابل

## شکنجه گران پرچمی و خلقی گروه طالبان

به تاریخ ۱۳ سنبله ۱۳۷۴ فردی بنام حشمت اله که از چنگ طالبان زنده نجات یافته ولی شدیداً مورد شکنجه قرار گرفته بود، ناخن های دست و پایش را که کشیده بودند نشان داده گفت: «این یکی از اشکال معمولی شکنجه مدافعان اسلام است» وی افزود: «به این دلیل که گویا سلاح دارم توسط طالبان دستگیر و به منطقه کلنگار ولایت لوگر برده شدم. در جریان تحقیق و پرسش طی هفده روز توسط پرچمی ها و خلقی هایی شکنجه گردیدم که با طالبان در آزار و اذیت مردم درمانده‌ی ما همکار اند.»

•••

منیر ـ کابل

## «عبدالمعروف ها» و علاقمندی شان به نحوه ادرار کردن

«دولت» اسلامی ربانی برای تحکیم پایه های فاشیزم دینی و به اشاره یا تقلید ایران اداره جدیدی را بنام امر بالمعروف و نهی عن‌المنکر که در بین مردم به عبدالمعروف ها مشهور است، تأسیس نموده. این اداره که به رسیدگی به نظارت بر تبول و تغوط، حجاب زنان، ریش مردان، سلام کودکان و شفقت بزرگان و سایر مسایل از این قبیل اختصاص یافته است، در اکثر ادارات، مدیریت های خاص خود را تشکیل داده و نیز افراد آن در نواحی مختلف شهر تردد دارند. عبدالمعروف ها یکی از شهریان کابل را به جرم ایستاده ادرار کردن در کوچه ده افغانان مورد لت و کوب قرار داده و مدت یازده روز در نظارت خانه ولایت کابل بازداشت نمودند.

•••

کبیر ـ کابل

## آغاشیرین گلبدینی ـ مسعودی

آغا شیرین سالنگی فردیست با سابقه‌ی گلبدینی که با مسلط شدن مسعود در پروان به شورای نظار پیوست. او زمانی در این ولایت در جنایت و خودسری مشهور گردید که خانه های شخصی مردم را چند دست معامله نموده و از دکانداران پول اخذ می‌نمود و یا آنان را از دکان هایشان کشیده دکان را به شخص دیگری می‌فروخت. افرادش مثل افراد دوستم دارایی مردم را ربوده و تجاوز به مال و ناموس مردم کار روزمره شان بود.

چنانچه در یکی از روز های ماه اسد سال گذشته طفل ۱۲ ساله بنام نثار احمد پسر غلام نبی روی بام منزلش در شهر نو چاریکار گدی پران بازی می‌کرد. افراد مسلح آغا شیرین که از آن حوالی عبور می‌کردند خواستند گدی پران را از نزدش بگیرند ولی او امتناع می‌ورزد که این عمل نثار احمد، اوباشان آغا شیرین را به خشم آورده و آنان دردم طفلک را گلوله باران نموده و تنها مادر بیوه اش را به سوگ ابدی پسر نشاندند.

در ۸ دلو سال گذشته، بعد از افشاء رابطه آغا شیرین با گلبدین، وی توسط شورای نظار دستگیر و زندانی میگردد. هشت روز بعد از گرفتاری وی نانواها، قصابان، میوه فروشان و سایر افرادیکه خانه های شان را

جنایتکار مذکور چندین دست معامله نموده بود، عرایض زیادی ترتیب داده نزد مسعود رفتند لیکن هیچ نتیجه‌ای بدست نیآوردند.

●●●

مقسوم ـ تالقان

## نابود شدن دو سر جنایتکار جهادی

محمد نادر صبوری یار قومندان خون‌آشام باند گلبدین با برادرش چاری به سزای اعمال جنایتکارانه خویش رسید. نادر و چاری باشنده قریه «شنگرآب» ولسوالی رستاق ولایت تخار که در طول چهارده سال جنگ مقاومت و سه سال حاکمیت بنیادگرایان جنایات بیشماری را مرتکب گردیده و صد ها انسان بی‌گناه چون غلام نبی دهقان از قریه دشت چنار، معین از قریه چلمه قزاق، غلام سخی، عبدالخلیل، عبدالبصیر، پهلوان اسماعیل، محمد یتیم، داکتر نجم‌الدین، بخش‌الدین، رقیب‌اله، امین‌اله و... را تیرباران و سربه نیست کردند.

نادر با ریختن خون و چپاول دارایی های مردم مظلوم رستاق خانه های مجللی را در قریه های الکاشان و شنگرآب برای خوشگذرانی خویش بناء کرده بود. وی با برادرش یکجا به جرم جنایات نابخشودنی شان در تابستان ۱۳۷۴ توسط افراد نامعلوم در منزلش به قتل رسید. اهالی منطقه همه افسوس می‌خوردند که «ایکاش محاکمه مردمی وجود می‌داشت و جنایت پیشگان در محضر عام اعدام می‌گردیدند.» با آنهم قتل نادر و چاری درس عبرتیست برای همه‌ی آنانیکه در گوشه و کنار کشور به غارت و چپاول مشغول‌اند. آنان باید بدانندکه انجام تمام جنایتکارانیکه خود را شش قاته در لباس اسلام می‌پوشانند، بدتر و سختتر از سرنوشت نادر ها و چاری ها و سایر جلادان بنیادگرا خواهد بود.

●●●

> ترهغه وخته چی دګلبدين
> داړه او داړه ماران وی زمونږ
> د خلکو ستونزی اوکړاونه به
> پای ته ونرسیږی!

ج. د ـ تالقان

## تطبیق اسلام به شیوه‌ی جهادی

حاجی عبدالصمد فرد ثروتمند و زمیندار قریه ارگشا ولسوالی چاه آب ولایت تخار در خزان ۱۳۷۳ نسبت پیری و کهولت بدون وصیت می‌میرد. بعد از مراسم تکفین و تدفین، «جهادی» ها به خاطر تقسیم اموال و دارایی وی سر می‌رسند که ملا عبدالستار قومندان قریه از همه پیشی گرفته بچه ها و زن عبدالصمد را تهدید می‌کند که حاجی وصیت نکرده و بناءً از لحاظ شرعی ختم و خیرات برای وی درست نبوده و از مال و دارایی وی سه یک حق را جدا کرده به من بدهید. بچه ها و خانم عبدالصمد که از تقسیم ثروت اباء می‌ورزند چنان شلاقکاری می‌شوند که تا چند روز در بستر افتیدند. بالاخره بچه های حاجی از برخورد غیر انسانی عبدالستار بسیار به‌ستوه آمده و نزد آمر جهادی محمد بشیر قانت شکایت می‌کنند. او هم که ازهمراهانش در چوروچپاول دارایی مردم دست کم ندارد، به بچه های عبدالصمد دلداری می‌دهد که جلو قومندان را می‌گیرم. همینکه بچه های صمد به خانه رسیدند، افراد مسلح بشیر به تعقیب آنان داخل خانه شده تمام گوسفندان را با زور و تهدید با خود می‌برند. بشیر قانت تعدادی گوسفندان را به صدرالدین یکی دیگر از «جهادی» ها به قیمت نازل می‌فروشد ومتباقی را خود تصاحب می‌کند.

از نظر اسلام هم اموال متوفی و دارایی وی اگر وصیت کرده باشد یا نباشد به اولاد وی تعلق می‌گیرد نه به شخص دیگر. ولی «جهادی» ها به هر بهانه و نیرنگ راه های دزدی و چپاول را هموار نموده نه تنها دارایی «زندگان» را چور می‌کنند بلکه خود را از وارثین اول مردگان نیز قلمداد می‌کنند.

●●●

ع. رحیم ـ پروان

## ستم شورای نظار و جمعیت در پروان

در ولایت پروان ظاهراً شورای نظار بطور کامل حاکمیت دارد و پست های مهم آن در دست افراد شورای نظار و جمعیت ربانی است در حالیکه تضاد و شکاف عمیقی نیز بین این دو دسته روز بروز عمیقتر می‌شود. اهالی ولایت پروان در وضعیت بد اقتصادی قرار داشته اکثریت ساکنین آن از راه زراعت زندگی طاقت فرسایی را سپری می‌کنند. «جهادی» های حاکم به عنوان سر درختی حتی از بته پیاز، بادنجان رومی، درخت بید و چنار، گندم، جو، جواری، ماش و تاکهای انگور نیز مبلغ هنگفتی را از مردم نادار جمعآوری می‌کنند. مردم از این ستم جهادی های نظاری و جمعیتی به ستوه آمده همچنان قومندانان جهادی شورای نظار از طریق راه‌گیری، فروش پوسته های پردرآمد و کشتار، جیب های شان را پر می‌کنند. مجالس پر

مصرف عروسی، شب شش و ختنه و غیره را با رقصاندن بچه ترتیب داده و ملیونها افغانی آغشته بخون مردم را باد می‌نمایند. مردم منتظر فرصتی اند که دست شان برسد تا با چنگ و دندان آنان را پاره پاره نمایند.

## توزیع یا غصب؟

در ولایت پروان تحت نظر شورای نظار زمین جهت سرپناه توزیع گردید. قومندانان شورای نظار و پنجشیری ها با سوءاستفاده از قدرت «جهادی» خویش بالاترین تعداد نمرات را اخذ نموده‌اند که از جمله قره‌بیگ ایزد یار معین وزارت داخله و عضو فعال شورای نظار ۶۰ نمره مسلسل در بهترین موقعیت را به نفع خود و اقارب دور و نزدیکش غصب نموده است.

## تخریب پل سید خیل توسط قومندان قول اردو

در مسیر راه چاریکار و سیدخیل پلی بنام «پل سعداله» وجود داشت که در زمان جنگ مقاومت و بمباران روسها تخریب گردیده و در نتیجه اهالی سیدخیل جهت رفت و آمد به شهر چاریکار ناگزیر بودند راه های دور و درازی را طی نمایند. تا بالاخره ساکنین منطقه با رنج و مشقت بسیار پول جمعآوری نموده، گادر و دیگر مواد ضروری را بخاطر ترمیم پل تهیه کردند. اما دکانداران و مالکین موتر های باری که مخالف ترمیم پل هستند، دوبار مبلغ هنگفتی پول به جیلانی قومندان قول‌اردوی پروان پرداختند تا مانع اعمار مجدد پل گردند. و به هدایت همین قومندان تمام گادر ها، مواد و سامان آلات پل به سرقت برده شد.

•••

نسیم ـ پروان

## سزای حق انتخاب شوهر در جامعه‌ای جهادی شده

در تابستان ۱۳۷۴ شخصی بنام صابر در ولسوالی غوربند می‌خواهد بیوه‌ی خسربره خود (ملالی) راکه مادر چهار فرزند است به عقد نکاح خود درآورد. فامیل دختر نیز به ازدواج آنان موافقه می‌کند ولی فامیل خسر ملالی مخالفت ورزیده می‌خواهد ملالی با برادرزاده‌ی شوهرش نکاح نماید. ملالی که با این ازدواج شدیداً مخالف است با صابر رابطه گرفته برنامه فرار خود را ریخته و شب به بهانه مریضی نزد داکتر قریه می‌رود. صابر نیز گروپ مسلح قریه را پول داده ملالی را از معاینه خانه گرفته و سپس به خانواده‌اش اطلاع می‌دهد که ریش‌سفیدان قریه را به خانه کاکای ملالی بیاورند تا عقد نکاح صابر و ملالی را ببندند. اما ریش سفیدان به تحریک خسر ملالی نزد قومندان قریه‌ی صابر رفته می‌گویند: «زن را تسلیم ما کنید، مراسم را در قریه خود اجراء می‌کنیم. در غیر آن آبروی ما می‌ریزد و دشمنی بین هردو قریه بوجود می‌آید.» قومندان ملالی را تسلیم نموده و از آنان خط می‌گیرد که او را به کسی دیگر ندهند. مربوطین خسر ملالی، برادر نوجوان او را تحت فشار قرار می‌دهند تا خواهرش را بکشد. و برادر هم بعد از سپری شدن پنج روز، خواهرش را به این «گناه» که می‌خواست به عقد مرد دلخواه خود درآید، ساعت سه شب در بستر خواب به قتل می‌رساند. به این ترتیب عفریت عقب ماندگی جامعه‌ای که زن را خرد می‌شمرد، چراغ زندگی ملالی جوان را خاموش و چهار طفل یتیمش را بی‌مادر ساخت.

•••

خسرو ـ غزنی

## ستم پیشگی طالبی

به تاریخ ۲۶ سنبله ۱۳۷۴ در منطقه بالاحصار ولایت غزنی محفل عروسی عبداله یکتن از ساکنین این منطقه برگزار گردید. فامیل عروس و داماد در جریان محفل به عنوان روز خوشی رادیو کاست را روشن نموده بودند که گروپی از طالبان از در و دیوار به حویلی ریختند و فامیل عروس و داماد را به اتهام اینکه خلاف شریعت ساز و آواز نموده‌اند، مورد لت و کوب شدید قرار داده و بعداً عروس و داماد تیره بخت را به صورت بسیار مسخره بر مرکب سوار نموده و به نواحی دور و نزدیک چرخانده و از مردم می‌خواستند تا متخلفان را تماشا کنند و درس عبرت بگیرند. بدینترتیب آن روز عروسی به پر ماتمترین روز عروس و داماد و خانواده‌هایشان بدل شد. تا قاصدان مرگ و تباهی و سیاهی زنده‌اند وصاحب قدرت، کسی حق خوشی در افغانستان هشت ثور زده را ندارد.

•••

ع. ف. ـ غزنی

## وحشت طالبی در غزنی

تصرف شهر غزنی توسط طالبان در ابتداء مورد استقبال مردم بخصوص تاجران شهر قرار گرفت. زیرا در آن هنگام شهر مرکز دادوستد کالای کشورهای ایران، پاکستان و روسیه گردیده بود و تمام اموال وارداتی از غزنی به سایر ولایات کشور انتقال می‌یافت.

اما با استقرار طالبان در ولایت غزنی اهالی تحت انواع فشار های جدید قرار گرفتند. مکاتب و دفاتر عملاً فلج و کارمندان و معلمان بی‌معاش و سرگردان گردیدند. طالبان مثل سایر «برادران جهادی» شان از خانه های

مردم نادار نان و عشر می گیرند، به جمع‌آوری سلاح و جلب و احضار جوانان به عسکری می‌پردازند و از هر ده خانه یک نفر را به جبهه‌ی جنگ می‌فرستند. کسانیکه از قبول این امر سرباز زنند باید ۲۰ تا ۳۰ لک افغانی جریمه بپردازند. در نتیجه این اعمال طالبان، تعدادی از مردم، منطقه و قریه خویش را ترک گفتند.

طالبان با کردار شان در واقع اسلام و شریعت اسلامی را به تمسخر گرفته اند. روزانه یک گروپ طالب قیچی بدست در سرکها و چهارراهها ریش و موی پیر و جوان را می‌گیرند به این نام که از حد شرعی تجاوز کرده، و گروپ دیگری خرد و بزرگ را بعلت نداشتن ریش و موی دراز، لت و کوب می‌نمایند!

زشت ترین عمل این جنایتکاران عبارتست از قطع دست و پای افراد به جرم دزدی که تا حال چندین بار تحت نام «تعمیل شریعت اسلامی» مرتکب شده‌اند. آنان هنگام اجرای این «شریعت» مردم را به زور در چهارراهی بزرگ گرد می‌آورند تا «درس عبرت» بگیرند. و گاهی هم نمایشات مختلفی برای «درس عبرت»گیری برگذار می‌کنند. چنانچه در تابستان ۱۳۷۴ طی محاکمه نمایشی دختر و بچه‌ای جوان را به اتهام زناکاری در چهارراهی بالاحصار در محضر عام شلاق زدند. البته قصابان طالبی برای تفریح و سرگرمی ازین کارها می کنند و با خاینان جهادی این دزدان واقعی خاک و مردم ما، آشکارا و پنهان در زدوبند و مذاکره چندین جانبه اند.

## قاری بابای جلاد و پسر منحرفش کجایند؟

قبل از هجوم طالبان به شهر غزنی این شهر در گرو قومندان حرکت انقلاب اسلامی تاج محمد مشهور به قاری بابا بود که مرکز فرمانروایی‌اش در ولسوالی اندر قرار داشت. وی در طول چهارده سال جنگ نه تنها در جلادی و آدمکشی از همه پیشی گرفته که نمونه بسیار وحشی ملیت‌پرستی نیز بود. او با افراد متعلق به ملیت های غیرپشتون مخصوصاً ملیت هزاره برخورد بی‌نهایت سفاکانه و غیرانسانی داشت. وی میلیون ها دالر را از طریق کمیته های امدادی بخصوص کمیته ناروی به عنوان اعمار سرک، مکتب و پل دریافت نموده و به استثنای ولسوالی اندر در دیگر نواحی غزنی به هیچ مؤسسه خارجی اجازه فعالیت نمی‌داد. پسرش که از جمله قومندانان معروف جمعیت در شهر غزنی به حساب می‌آید، معتاد به فساد اخلاقی بود که به دهها پسر معصوم و چندین زن در برابر شوهران شان تجاوز جنسی نموده و آنانیکه از خود عکس‌العمل نشان داده بودند همه تیرباران شدند.

قاری بابا به امید اینکه بتواند در پناه «برادران طالب» به زندگی ننگین خویش ادامه دهد، دربست تسلیم آنان گردید ولی پسر پلیدش از طریق شهر کویته پاکستان به یکی از کشور های عربی پناه برد تا با یاری «برادران عرب» به امیال حیوانیش پاسخ دهد.

بعد از مدتی طالبان قاری بابا را تحت فشار قرار دادند تا اسلحه و پسرش را تسلیم نماید. وی که عرصه را بخود تنگ دید، در حمل ۱۳۷۴ به کمک داکتر شاه‌جهان یکی از قومندانان سرشناس حرکت‌اسلامی شیخ آصف به وسیله هلیکوپتر از منطقه فرار داده شده و به آغوش «استاد»ش (ربانی) انداخته شد.

## قومندان امین، قاتلی بی ناموس

در زمستان ۱۳۷۳ دو دختر از محفل عروسی‌ای که در منطقه بالاحصار ولایت غزنی برگزار گردیده بود توسط قومندان جهادی که از مربوطین امین است، اختطاف گردیدند. والدین دختران از قومندان امین رئیس امنیت خواهان کمک می‌شوند. بعد از گذشت سه روز دختران پیدا شدند. چون اختطاف کننده و متجاوز به آنان از افراد امین بود و این مسئله سبب بدنامی وی میگردید هر دو دختر را به قتل می‌رساند و راپور می‌دهد که «دختران بدکاره بودند بناءً آنانرا کشتم.» همه جانیان جهادی دیگر به گفته‌ی وی اکتفاء نموده و ضرورتی به بررسی و تحقیق مسئله نمی بینند.

**در ماه سنبله** ۱۳۷۴ در قریه جلمتو واقع منطقه دشت مربوط ولسوالی جغتوی ولایت غزنی دختر نه ساله‌ای مورد تجاوز قومندان «جهادی» قرار می‌گیرد. فامیل دختر داد و فریاد کرده و به «مراجع» مختلف رجوع می‌نمایند. بالاخره به‌اصطلاح شورای جهادی، به منظور خواباندن سروصدای جنایت «برادر جهادی» شان، دو چوپان بی‌گناه را گرفته و در شهر به دار می‌زنند. شایان یادآوریست که وقتی اجساد را از دار پایین می‌کنند و متوجه می‌گردند که یکی از آنان زنده مانده، وی را به شفاخانه انتقال می‌دهند و درآنجا توسط زرق ادویه ازبین می‌برند. زیرا یک نفر را نمی‌توان دوبار به دار آویخت.

•••

حاجی محمد هاشم ـ کندز

## کدام خاینتر اند دوستمی‌ها یا سیافی‌ها؟

قریه «قتل عام» در ولسوالی چهاردره ولایت کندز موقعیت دارد که سی خانوار دهقان فقیر در آنجا زندگی می‌کنند. به تاریخ ۷ حمل ۱۳۷۴ ملیشیای دوستم از اهالی این قریه پنج لک افغانی مطالبه نموده اخطار می‌دهند که اگر پول را به وقت معین نپردازند، قریه را به گلوله خواهند بست. مردم تنگدست قریه قادر می‌شوند که فقط سه لک افغانی را تهیه و به دزدان دوستمی تحویل دهند. روز بعد که آدمکشان اتحاد اسلامی از

موضوع باخبر می‌شوند بنابر رقابت های «جهادی» و «قیادی» به قریه هجوم آورده و مبلغ چهارلک افغانی به عنوان جریمه خواستار شده و اینان هم هشدار می‌دهند که اگر تا فردا شب پول آماده نبود دست به عملی علاج ناپذیر خواهیم زد. مردم قریه گیج و حیران از ترس اینکه ناموس و عزت شان مورد تجاوز قرار نگیرد همان شب یک و نیم لک افغانی را به سفاکان اتحاد اسلامی می‌پردازند.

•••

خادم ـ جاغوری

## پایه قضاوت شیخ برهانی

مقامات «جهادی» جاغوری شیخ برهانی را جهت حل مناقشه زمین بین دونفر از اهالی لومان به آنجا می‌فرستد. شیخ برهانی که بعد از صرف نان در منزل طرف دعوا جهت ادای نماز بیرون می‌شود، دختر جوان صاحب خانه برایش آب وضوء می‌آورد. شیخ بدجنس با یک نگاه عاشق دختر شده و به پدرش پیشنهاد می‌کند که اگر دختر را به او میدهد، دعوا را به نفع وی فیصله می‌کند. وگر نه عکس قضیه خواهد شد. به این ترتیب دختر بیچاره به عقد نکاح شیخ برهانی هشتاد ساله که چهار زن دیگر هم دارد، در می‌آید.

## پاداش سفاکی علیه «برادران»

زمانیکه افراد «دولتی» به سرکردگی اکبری، جمعیتی‌ها و حرکتی‌ها وادار به ترک شهر بامیان گردیدند، حزب وحدت تحت رهبری عرفانی جاغوری داخل شهر گردیده تمام دارایی مردم را به غارت بردند و عده‌ای از ساکنین شهر بنام طرفدار دولت ربانی به قتل رسانیده شدند. آن وحدتی های جاغوری که در جنگ و آدمکشی سفاکی بخرج داده بودند، هرکدام مبلغ پانزده لک افغانی نقد و نیز موتر های دزدی شده مردم بامیان را به عنوان پاداش دریافت نمودند.

## اختلافات، «برادران» را از درون می‌خورد

اختلافات گروهی میان حزب و حدت خلیلی، اکبری، نهضتی ها و حرکتی ها روزبروز شدیدتر شده می‌رود. هر گروه در بازار سنگماشه (مرکز جاغوری) دفتر نمایندگی خویشرا مستقر کرده است. حزب وحدت (گروپ خلیلی) فرقه‌ی نظامی تشکیل داده و برای هر فرد مبلغ هنگفتی به عنوان معاش ماهوار می‌پردازد. آنان در امور زندگی مردم مداخله نموده و در انجام هر نوع عملی شنیع و غیرانسانی دست باز دارند. کسب و کار وجود ندارد و وضع اقتصادی مردم فوق‌العاده خراب است. محیط آلوده با زهر بنیادگرایی‌اکثریت جوانان را به انواع فساد ملوث و از درس و تعلیم محروم ساخته است. صرف در مرکز سنگماشه یک مکتب نیمه فعال وجود دارد که در آنجا هم معلمان با شاگردان برخورد گروهی دارند.

•••

ساجد ـ جاغوری

## آمادگی حزب وحدت برای سگ جنگی های آینده

بعد از سر به نیست شدن مزاری بدست «برادران جهادی»، کریم خلیلی «رهبر» موقت حزب وحدت و شفق معاون وی مرکز ولایت بامیان را مرکز امارت خویش انتخاب کرده، تمام مهمات و وسایل نظامی را به آنجا انتقال داده و صاحب منصبان سابقه دار را از دوره ظاهر گرفته تا رژیم پوشالی با فامیل هایشان به ولایت بامیان فراخواندند تا به کمک آنان بتوانند تأسیسات نظامی خود را برپا کنند. دوستم نیز در حدود هزار میل کلاشنکوف به آنان داده تا خود را برای سگ جنگی های آینده آماده سازند.

•••

ف. ا ـ جلال‌آباد

## همدستی گلبدینی ها با محاذملی

در راه جلال‌آباد ـ کابل حزب اسلامی گلبدین و محاذ ملی اسلامی در سازش قرار گرفته و مواد ارتزاقی اهالی کابل را به زور در تصرف خود درآورده بعد توسط افراد خود در کابل به قیمت بسیار گزاف به فروش می‌رسانند. آنان به تاریخ ۱۰ میزان سال جاری ۶۰ عراده موتر شانزده‌بیست حامل آرد را که بسوی کابل در حرکت بود بهمین ترتیب بفروش گذاشتند. خاینان هردو حزب می‌خواهند شهر کابل را به محاصره اقتصادی بکشانند تا هم کیسه های خود را پر کنند و هم عقده های حقارت خود مبنی بر مطرح نبودن در «شورای جهادی ننگرهار» و اداره امور آن ولایت را بگشایند.

**تا لوث اخوان از کشور بطور اساسی پاک نشده،**
**مردم ما هرگز روی آسایش و بهروزی را نخواهند دید**

ش. م ـ جلال‌آباد

## زناء در جوار خانه خدا

عصمت‌اله یکتن از قومندانان حاجی زمان خوگیانی سال گذشته دختری جوان را که معلم خانگی اطفالش بود، بنام بجا آوردن مراسم حج به عربستان برده در طول دوره حج در یک اتاق دو نفری باهم بسر می‌برند. وقتی سایر حاجی های جلال‌آباد و لغمان در بازگشت از عربستان مسئله را می‌فهمند که آن دو هیچ رشته‌ای با هم ندارند اعتراض نموده افشاء می‌کنند که «عصمت‌اله دختر را جهت عیاشی با خود برده و مرتکب عمل زناء گردیده است و باید مطابق احکام شرعی مجازات گردد». حاجی زمان و سایر جهادی های حاکم در منطقه که شریک جرم عصمت‌اله هستند و با بالا گرفتن بوی این عمل «جهادی»، پای خود شان هم به ماجرا کشیده می‌شود، زیرکانه از آن طفره رفته سروصدا ها را با حیله و نیرنگ خاموش می‌سازند.

از اینرو به هیچ فردی حق انتقال حتی یک سیر مواد خوراکی را هم نمی‌دهند. تمام موتر ها را شدیداً تلاشی و مواد خوراکه را ضبط کرده عواید سرشاری بدست می‌آورند.

•••

زمری ـ لوگر

## سه اصل بنیادی طالبان: ریش، عسکری و زیارت

طالبان که خود را فرشته های صلح و رفاه برای مردم وانمود می‌کنند بعد از کسب قدرت در ولایت لوگر به اصلاحات «بنیادی» دست زده اند تا عقاید مردم راسخ‌تر و هم وضع زندگی شان بهتر شود. یکی از این قوانین در مورد ریش گذاشتن است. اگر کسی ریش نداشت موظف به انجام کار های شاقه از قبیل چپه کردن درختها، حفر کردن جوی و بار کردن موتر می‌شود.

مقرره دوم طالبان، جلب و احضار جبری نوجوانان به جبهات جنگ می‌باشد. قرار فیصله شورای طالبان هر فامیل مکلف است که یکی از اعضای خانواده را منحیث سرباز به آنان تسلیم کند. در صورت مخالفت باید ماهانه دو صد هزار افغانی نقداً بپردازد.

مقرره سوم اینست که هر داماد قبل از پوشیدن لباس عروسی باید جهت دعا به زیارت برود.

فرید نام یک روز قبل از عروسی اش بخاطر بجاآوردن امر طالبان به زیارت می‌رود ولی به جرم نداشتن ریش محکوم به سه روز حبس و انجام کارهای شاقه می‌شود.

## وحشت طالبی

در تابستان ۱۳۷۴، گل احمد یکی از ریش‌سفیدان با رسوخ ولایت لوگر توسط طالب بچه‌ای بخاطر نخواندن نماز در مسجد تهدید می‌شود. گل احمد می‌گوید: «من مسلمان هستم و نماز را از ترس شما نه بلکه بخاطر رضای خدا می‌خوانم.» طالب به خشم آمده گل احمد را با سیلی می‌زند. گل احمد متقابلاً طالب بچه را شدیداً تنبیه نموده و فکر می‌کند که قضیه بهمین جا خاتمه خواهد یافت. لیکن فردای آن روز «گروپ امنیتی»، گل‌احمد را دستگیر و چهار شب زندانی و شکنجه نموده و بعداً رویش راسیاه و سرچپه به مرکب سوار کرده با دم خر به دهنش در تمام کوچه و بازار شهر می‌گردانند و او را مجبور می‌سازند که به آواز بلند مکرراً بگوید: «هرکسی که با طالبان جنجال کند سزایش از این بدتر خواهد بود.»

گل‌احمد بعد از این همه رذالت طالبی مریض شده، شوک های عصبی پیهم برایش دست می‌دهد و سرانجام دیوانه می‌شود.

•••

ش. م ـ جلال‌آباد

## جریمه به سبک جهادی

ساعت دوازده شب ۱۵ سرطان ۷۴ چند جهادی مسلح به بهانه تلاشی، دروازه تاجری بنام حاجی عبدالوهاب باشنده جلال‌آباد را تک تک می‌زنند. حاجی مذکور هویت آنان را جویا می‌شود ولی «جهادی»ها تهدید می‌کنند که «دروازه را باز کن، مؤظفین امنیتی هستیم. شما شبانه به اعمال ناجایز غیراسلامی می‌پردازید.» دراین اثناء برادر حاجی با کلاشنکوف به بام خانه رفته هوایی فیر می‌کند و جهادیها فرار می‌کنند. فرداحاجی عبدالوهاب به مأموریت پلیس رفته جریان را اطلاع می‌دهد. ولی رئیس پلیس «جهادی» عبدالوهاب را به جرم «فیر کردن بی‌موقع» زندانی و جریمه می‌نماید!

•••

ملاحمید ـ کراچی

## طالبان تاجیک و پشتون گلوی یکدیگر را می‌درند

به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۵ در مدرسه فاروقیه کراچی بین طالبان پشتون، تاجیک و ازبک زدوخورد شدیدی صورت گرفت. دلیل وقوع این حادثه پخش شبنامه‌ای توسط طالبان پشتون بود که در آن نوشته بودند: «در صورتیکه دولت ربانی سقوط کند زنان و مردان تاجیک و ازبک به صفت غلام و کنیز پشتونها در خواهند آمد» و در این رابطه فتوای مولوی مدرسه را نیز خواستار شده بودند. متقابلاً طالبان تاجیک اعلامیه‌ای را صادر و در آن آمده بود که «عجالتاً تاجیک ها حاکم‌اند بناءً پشتون‌ها باید بپذیرند که زنان شانرا به صفت کنیز به تاجیک ها تسلیم نمایند.»

روز بعد در صحن مدرسه میان طالبان بگو مگو هایی صورت می‌گیرد تا بالاخره با کارد و چاقو بیکدیگر حمله‌ور می‌شوند و حدود ده نفر از طرفین شدیداً زخمی می‌گردند. مردم محل زخمی ها را به شفاخانه انتقال می‌دهند. اکنون مدرسه مذکور در اثر اعتراض مردم توسط مقامات پاکستان برای مدت نامعین مهر و لاک گردیده است.

•••

م. قادری ـ فراه

## آزار و شکنجه طالبی

طالبان در ولایت فراه ارگان های متعددی برای جمعآوری اسلحه ایجاد کرده‌اند که وظیفه دارند به هر شکلی شده مردم را خلع سلاح کنند. در اثر آزار و اذیت اینان مردم به تنگ آمده و عده‌ای دوباره به مهاجرت روی آورده‌اند. بعضی ها به علت دشمنی‌های قومی و منطقوی که با هم دارند به این ارگان ها گزارش می‌دهند که فلان شخص اسلحه دارد و بعد گروه‌های آزار و اذیت نیز بدون تحقیق و بررسی، فرد قلمداد شده را زندانی نموده تحت شکنجه قرار می‌دهند. از جمله کسانیکه بخاطر همچو راپورهای شکنجه شده‌اند عبدالغفور از قریه دارآباد، امان‌اله از کاریز سوخته، قیوم، یونس و عبدل از قریه ریگی، زلمی از کهدانک، ضابط غنی از برنگتوت، کمال از مرکز فراه، مولوی سرور از تیوسک و غیره می‌باشند.

## شریعت طالبی

طالبان روی دو نوجوان را به اتهام چرس کشیدن سیاه کرده و به صورت بسیار مسخره دور شهر فراه گرداندند. ولی خود آنان با برادران چرسی طالب خویش برخورد کاملاً متفاوت دارند. چنانچه طالبان موظف امنیت پوسته مقابل دروازه لوا همه چرس می‌کشند و دایم نشئه هستند اما بنابه داشتن لایسنس طالبی در ماوراء عدالت و شریعت طالبی قرار دارند.

•••

مقسوم ـ مزار

## صعود سرسام‌آور قیمت‌ها در شهر مزار

در ولایت بلخ قیمت مواد غذایی بطور سرسام‌آور ارتقاء یافته است. در حالیکه زمینه کار اقتصادی در هیچ رشته و پیشه‌ای وجود ندارد. قیمت یک پیپ روغن دو سیره ۱۴۰۰۰۰ افغانی است. دستگاههای کوچک تولید روغن کنجد و زغر نیز که تاحدودی در پایین آوردن قیمت روغن تأثیر داشتند به علت نبودن برق غیر فعال گردیده‌اند. قیمت فی سیر برنج که از ولایت تخار و کندز به شهر مزار انتقال می‌یافت، اکنون به ۱۰۰۰۰ افغانی ارتقاء یافته است زیراکه تفنگداران سید منصور نادری از ورود آن به شهر مزار جلوگیری می‌کنند.

•••

توره‌جان ـ مزار

## رهزنی و وحشت دوستمی

در ولایت جوزجان افراد چهارده‌ساله تا چهل ساله تحت جلب و احضار قرار گرفته فدای اهداف جنگی دوستم می‌گردند. از اینرو اکثر فامیلها پسران خویش را از ترس اینکه بدست گرگان دوستمی نیافتند به کشور های همجوار (پاکستان و ایران) می‌فرستند که در نتیجه آن فامیل‌ها مورد آزار و اذیت دوستمی ها قرار گرفته و تمام دارایی و هست وبود شان تاراج

**بدون مبارزه علیه فاشیزم بنیادگرایی**
**مبارزه برای آزادی و دموکراسی بی‌معنی و پوچ است!**

می‌گردد. از این جمله اند سه صد خانواده‌ی ازبک از قریه خاتون‌قلعه که در تابستان ۱۳۷۴ هنگام شب در حالیکه گروپ های خانه‌های شان را روشن مانده و تنها اشیای مورد ضرورت راه را با خود برداشته بودند، خانه خویش را ترک کردند. وقتی دوستم از قضیه آگاه می‌شود به راهزنان خویش دستور می‌دهد که اموال را تصاحب نموده و قریه را با توپخانه با خاک یکسان نمایند. دارایی اهالی چور و خانه‌ها چه که حتی سگ و پشک شان نیز همه طعمه حریق شدند.

●●●

روف ـ پشاور

## چک زدن «سپی» برای ایجاد جامعه‌ای که گلبدین می‌خواهد

یکی از «جهادی» های حزب گلبدین در سروبی بخاطر وحشیگری و درنده‌خویی‌اش توسط مسافرین و مردم محل به لقب «سپی» (سگ) مسمی گردیده‌است. زمانیکه او از لقب خود مطلع شد نه تنها از آن نفرت ننمود بلکه در گردنش هم گردن بند و زنجیر انداخت. چهره این شخص نیز از انسان های عادی متفاوت است، بینی‌اش بسیار کوتاه اما بزرگ بوده، در رویش نشانه های زخم داشته، ریش و بروتش دایم اصلاح ناشده و مو های سرش بسیار دراز و غیر مرتب می‌باشد. لباس ضخیم با واسکت پاکستانی به تن داشته و بشدت بو می‌دهد.

مسافرینی که مورد شک افراد زرداد (از برادران «مکتبی») قرار گیرند به «سپی» حواله می‌شوند تا از آنان اقرار بگیرد. و وی هم بلادرنگ مانند سگ بالای عابر مذکور حمله ور شده و تا امر ثانی با چک زدن و چنگال زدن بدنش را پاره پاره می‌کند.

«سپی» می‌گوید: «وقتی صاحبم (قومندان) امر می‌کند که بگیر و من با غر و فش بدن آدم را پاره می‌کنم و از او اقرار می‌گیرم و در این حال صاحبم خوش می‌شود، بسیار لذت می‌برم.»

چند ماه قبل «سپی» مذکور در بازار «چوک یادگار» پشاور دیده شد که اکثر صرافان و مهاجران افغان اشپلاق زده و صدا می‌زدند: «باخبر، یکطرف شوید که "سپی" آمد.» که در نتیجه برادر سگ گلبدین از ترس مردم وادار به ترک محل می‌شود.

●●●

سید احمد ـ هرات

## قربانیان طالبان

از منطقه گرشک تا دلارام در دو طرف سرک اجساد فراوان دیده می‌شود که بعضی از آنها تاحدودی زیر خاک پنهان اند و برخی را حیوانات درنده و یا کسانیکه بستگان خویش را در جنگهای طالبان از دست داده اند، جهت شناسایی از زیر خاک بیرون آورده اند. در مناطق حوض خشک، حسن گیلان، کاریز و شرق دلارام تعداد کشته شدگان بیشتر از جاهای دیگر است.□

ا. ر. ـ لغمان

## سروبي کې «جهادي» لوټمار

۱۳۷۴ کال د تلې په ۲۱ نیټه گلبدین خپلو قومندانانو ته لارښوونه وکړه چې کابل ته د ځانگړو مواد وړونکو موټرو د تللو مخنیوی وکړي او هر قومندان دې په خپل وار یواځې هغو موټرو ته چې پنځوس لکه افغانۍ دوی ته ورکوي د تگ اجازه ورکړي. دی «جهادي» لوټمار د ضابط حبیب‌اله او معلم فولاد ترمنځ، چې دواړه د حزب قومندانان دي، ډېر سخت تضادونه راپارولي دي او والي عبداله جان هم د خپلې واکمنۍ چلولو په خاطر د ضابط حبیب‌اله څخه ملاتړ کوي.

زرگل ـ کابل

## «چې مجاهدین‌یې دومره غله او بې‌ناموسه دي نورهبران به‌یې څه وي؟»

یوه ورځ له جلال آباد څخه کابل ته روان وم چې زموږ د سپرلۍ موټر په سروبي کې د زرداد (د گلبدین داړې پورې اړوند) د کسانو لخوا ودرول شو. ټولې سپرلۍ یې له موټر څخه کوزې کړې او له یوه پلوه‌یې د جامو تالاشي پیل کړه. هر چا چې هرڅومره پیسې لرلې هغه‌یې ورڅخه واخیستلې. دوه کسان چې زیاتې پیسې یې لرلې پر هماغه ځای د دغو لاره شوکوونکو په لاس ووژل شول تر څو د دوی له مندو او هلو ځلو څخه بې‌غمه پاتې شي. یوه سپین‌ږیري چې ۳۵۰۰۰ افغانۍ‌یې لرلې ډېرې زارۍ او نـوواتې وکړې چې نور نه پوله او پټې لرم او نه د ژوند کومه بله وسیله، واړه واړه ماشومان مې پاتې دي د خدای په لحاظ دغه پیسې راته پرېږده چې سوداگري پرې وکړم خو دا خبرې د «جهادي‌وروڼو» په غوږو کې نه ننوتلې او په قهر سره‌یې ورته وویل «پیسې واچوه او ډېرې خبرې مه کوه». خوارکې مجبور شو چې د خپل ژوند یواځینۍ وسیله دغو غلو ته وروسپارې او په پښو کې موټر ته وروخوت او هغې ښځې ته‌یې چې په موټر کې ناسته وه د راکوزېدلو اشاره وکړه. ښځه هم راکوزه شوله او سمدلاسه یو بل «جهادي» ورنژدې شو چې تالاشي یې‌کړي پورنۍ‌یې ترې کش کړ خو ښځې مقاومت وکړ او ځان‌یې کلک پورنۍ کې ونغښته بیا «جهادي» غیږ ورکړه چې ویې نیسي او په زوریې تالاشي کړي خو ښځې بیاهم ځان ترې لرې کړ په دې وخت کې دوه نور جهادیان هم راغله او د ښځې لاسونه‌یې کلک ونیول. لومړي سرې خپل لاس د ښځې له گریوانه دننه ورتېر کړ ترڅو خپلې «تالاشي» ترسره کړي ښځې چیغې کړې او ځان‌یې تاوراتاو کړ، د دې ډلې قومندان چې یوې خوا ته په تماشې ولاړ وو ښځې ته وراندې شو او د کمیس گریوان‌یې تر لمنۍ ورڅیرې کړ د ښځې خیټه او سینه ښکاره شوه ټولو خلکو مخونه وگرځول او د ښځې په ځای یې خمکې ته کتل. د «تالاشي» له ختمیدو وروسته ټولو خلکو له سروبي څخه تر کابله پورې د لارې په اوږدو کې په «جهادیانو» تولعنت ویلې او یو له بل څخه‌یې دا پوښتنې کولې چې مسلماني داسې وي؟ دا یې بیا تر ټولو مکتبي مجاهدین دي، چې مجاهدین یې دومره غله او بې‌ناموسه دي نو رهبران به‌یې څه وي؟ آیا زموږ گناه به دومره ډېره‌وه چې خدای دغه ځناوران موږباندې مسلط وگرځول؟ په دې بحثونو کې یوه سپین ږیري وویل: «ترڅو دغه ډلې، ټپلې چې خپل جنایتونه او بې‌ناموسې‌گانې د اسلام تر پردې لاندې سرته رسوي له سیاسي او نظامي اړخه خلع سلاح او بې‌اعتباره نشي زموږ د خلکو ستونځې به همدا شان دوام ولري».

رحمن ـ کابل

## د «سولې کوترې» او د مرگ گزارونه

د ۱۳۷۴ لیندۍ په ۱۴ نیټې د کابل چهارصد بستر روغتون ته د یوه خپل د لیدلو لپاره چې راکټ زخمي کړی وو ولاړم، په هغې خونې کې چې زما مریض پروت وو د نورو ډېرو ناروغانو خوا ته چې هغوی هم ټــول بـمونو او راکټونو ځـپلي وو، یـو شـپاړ س کـلن هـلک بـصیر د هاشم خان زوی چې کابل کې به‌یې د ورځې په خپلې لاسي کراچۍ کې د فروشگاه خوا ته پټاټې (کچالو) خرڅولې او د شپې به بی‌بی مهرو کې د خپل ماما کور کې پاتې کیده، هم پروت وو. د بصیر د تپي کېدلو کیسه د ده ورور داسې بیان کړه: د لیندۍ په پنځمه نېټه د سهار اته بجې وې چې بصیر د فروشگاه په لار کې د طالبانو بم‌غورځوونکي طیارو په ولکه کې راغې چې په نتیجه کې یې یو لاس او یوه پښه له منځه ولاړل او نس کې یې هم چرې ولگیدلې.

زموږ کور په مزارشریف کې دی، کله چې زه له دې پیښې خبر شوم خپل ځاروی او یواځینی غالي مې په بیړه خرڅ کړل او د کابل په لور را روان شوم. پیسې په لاره کې پنجشیریانو راڅخه واخیستلې او اوس دلته روغتون کې په هغې ډوډۍ چې ورورته مې حواله کیږي دواړه گذاره کوو. د دوا او ډاکتر پیسې هم نلرم حیران یم چې څه وکړم. چا ته لاس وغزوم؟ کله کله نور ناروغان یو څه مرسته راسره کوي خو هغه هم دومره شي نه وي چې څه‌ترې جوړ شي. یوې خواته مې کور په بیدبا پروت دی او مجاهدینو هم په غلاوو او بدوکارونو شروع کړې ده بل لورې ته مې ورور مرگې حال دې پیسې هم نلرم چې علاج یې وکړم نه پوهیږم څه وکړم؟ هر تنظیم چې نوې سر راپورته کړي زموږ زړه خوشحاله شي چې گوندې قرارې به راشي خو څو ورځې لا نه وي تیرې چې هغه تر ټولو بدتر شي. دا اسلامي تنظیمونه نه دي د خدای غضب دي، خدای دې دوی تباه کړي. طالبان هم چې خپل ځان د «سولې کوترې» بولي اوس داسې د مرگ گذارونه کوي چې نژدې دې گلبدین او دوستم هم د خلکو له یاده وباسي.

## يو «جهادي» رذالت او جنايت

د روان کال لړم په مياشت کې د کابل تهيه‌مسکن کې ميشته عسکري «جهادي» صاحبمنصب چې په اصل کې د لغمان ولايت دی خپل کور کې وايي چې زه نن شپه نوکري يم او کور ته نه‌راځم. په کور کې د ده ښځه ـ چې په اصل کې يې د مړه ورور کونډه وه او اوس يې ځان ته نکاح کړې ده ـ او د ښځي پيغله لور پرواځې پاتې کيږي نوموړې ښځه له دې ويرې چې د شپې «جهادي ورونه» د دوی په کور وانه‌وړي او بې‌ناموسي ورپېښه نکړي د شپې تيرولو لپاره د خپل لوګري ګاونډيانو کور ته ورځي.

صاحب منصب چې د شپې په ۱۲ بجو کور ته راځي ګوري چې دروازه تړلې ده د ګاونډيانو څخه تپوس کوي او خپله ښځه او وريره مومي. خو کله چې د ده ښځه او وريره بهر ته راوځي دې خپله ښځه او هغه ګاونډی چې دوی ته‌يې ځای ورکړی وو دواړه په تپانچې وهي چې ښځه پرځای مړې او ګاونډی تپې حالت کې روغتون ته رسول کيږي.

کله چې د «دولت د امنيت پوليس» راځي صاحب منصب، او د ده وريره بنديانوي. دلته صاحب منصب له خپلې وريرې څخه غواړي چې، ووايه دوی دواړه مـــا وژلي دي زه دي بـــيرته خـــلاصووم، نـــجلۍ هـــم چـــې نور يې ځوک نه‌لرل په سر کې د ده خبره منې خو وروسته د تحقيق په لړ کې وايي چې زما مور او هغه ګاونډی دواړه بې‌ګناه وو او زما کاکا برناحقه وژلي دي. او په ډاګه کوي چې کاکامې زما په ناموس هم څو ځله تيري کړي دي.

وروسته له دې صاحب منصب په اعدام محکوميږي چې تر ننه پورې‌يې حکم ندی پر ځای شوی لا څه چې اوس يې د ترفيع او تبديلي آوازه هم خوره ده.

انځرګل ـ لغمان

## عبداله جان په سروبي کې کټ کټ کوي او کابل کې هګۍ اچوي

د تلې په دوهمه نېټه قاضي امين د خپل باجه (ساندو) لغمان والي عـــبداله‌جـــان، پـه نـمايندګي او د حـاجي قـدير پـه مـنځګړيتوب له احمدشاه‌مسعود سره ليدنه کوي او لاندې موافقې ته سره رسيږي:

۱ـ عبداله جان به خپل جګړه‌ماران د استحکام له پل څخه پورته له دولت سره د جګړې لپاره نه استوي.

۲ـ دولت به په لغمان کې هيڅوک د طارق اسمعيل له کورنۍ څخه د آمر يا والي په توګه نه ټاکي.

۳ـ د لغمان ټول وسله‌وال کسان به د تلې له دوهمې نېټې وروسته د قاضي امين د قومنداني لاندې کار کوي، نه د ګلبدين تر قومنداني لاندې.

۴ـ ټولو وسله‌والو کسانو ته به «دولت» تنخواه ورکوي.

د موافقې له سرته رسيدو وروسته پخپله عبداله‌جان هم د موافقه ليک امضاکولو لپاره ورځي او مسعود سره قرآن کوي. خو کله چې ګلبدين خبريږي، ناصر سياه او معلم فولاد څخه غوښتنه کوي چې عبداله ونيسي. عبداله د دې خبر په اوريدلو سره سملاسي پخپله ځان ګلبدين ته رسوي، له موافقې څخه ځان ناګاره اچوي او وايي زه حاجي قدير تيرايستی وم او قاضي امين پخپله له مسعود څخه يونيم‌زرلکه افغانۍ اخيستې دي که تاسې هغه ووژنې هم زه کوم اعتراض نلرم. په دې ډول عبداله په قرآن باندې پښې ږدي او د سروبي د دفاع لپاره خپل جګړه‌ماران استوي.

قيوم ـ ننګرهار

## د هډوکي په سر د ګلبدينيانو جګړه

دلړم شپاړسمه د سهار له ۹ بجو څخه وروسته د ګلبدين باند د قومندان سيد صفرآغا بنز موټر چې له جلال‌آباد څخه يې تجارتي مال راباركړی وو د لغمان سرخکانو سيمې کې د شاه مرد قومندان په کسانو چې دوی هم د ګلبدين باند پورې تړلي دي ورپيښيږي.

د شاه‌مرد اوربکي مخې ته ورځي چې پيسې خيني واخلي خو موټروان بې‌خياله ورڅخه تيريږي او دوی هم ورباندې ډزې کوي.

کله چې دې سيمې ته نږدې د قومندان عبدالسلام پوسته چې هـغه هـم د سـيد صفرآغا له ډلې څخه ده، خبريږي هغه هم له خپلو جګړه مارو او ټوپکو سره ځان ور رسوي او جنګ پيل کيږي. په دې پيښه کې ټول دري کســان د شــاه مــرد قـومندان او دوه د قـومندان ســلام کسان وژل کيږي.

هـ.ن. ـ کابل

## بې‌ناموسه «جهادي» ظاهرسالک ښځو وتکاوه

د وړکـتونونو له مـؤسسې څـخه يـوه مـعلمه خـور پـه‌خـپل راليږلي ليک کې وايي:

د وړکتون معاون چې ظاهر سالک نوميږي يو بداخلاقه جاهل او بې سواده اخواني دی چې په اداري او ماموريت هيڅ نه پوهيږي. دی چې تر ۱۳۷۱ کال پورې د پل‌باغ عمومي په ساحه کې په يوه غرفه کې کبابي وو د اخوان د تنور په ګرميدو د انورې په مرسته چې له نږدې دوستانو څخه‌يې دی د وړکتون د اداري معاون په حيث مقرر شو. دا نوموړی معاون د سهار لخوا کله چې ښوونکې اداري ته د حاضرۍ امضاکولو لپاره راځي دهليز کې د لارې په سر دريږي او د ښځينه معلمينو شونډې او سترګې او مخ په ځير سره ګوري که چيرې کومې ښوونکې سترګې توري کړې وي او يايې شونډې

سرې کړې وي او يايي کوم خوش بويه کريم په مخ وهلې وي نو ورته وايي چې پاه، پاه شونډې دې سرې کړې دي، پاه، پاه سترگې دې تورې کړې دي، يا وايي پاه، پاه مخ دې څه بنه غوړ کړی دی که چيرې کوم ښوونکې ورته په کرکې سره وگوري نو د هغې ښوونکې څخه د پيژندگلو کارت غواړي او د حاضري له مامور څخه د نوم پوښتنه کوي او بيا د اسلامي ضد حرکاتو په نامه اخطار ورکوي.

د ورکتون يوه ښوونکې چې ځپل ميړه يې د اخوانيانو د واک موندلو په جگړو کې له لاسه ورکړی دی او کور يې هم په کارته ۳ کې د وحدت د وحشي بنسټپاله گروپونو له خوا چور شوی او اوس حتی په کندواله بدل شوی دی د ژوند د شرايطو د سختي او د جنگونو د شدت له امله خپلو دوستانو سره يوځای د خپل پټ او ناموس د ساتلو په خاطر پاکستان ته مهاجره شوه خو څه موده وروسته په پاکستان کې هم د بې‌کسی او تنگ لاسی له امله مجبوره شوه چې بيرته خپلې پخوانۍ وظيفې ته مراجعه وکړي. خوکله چې يې خپله پيژندپاڼه د امضاً لپاره د مرستيال مخ ته کيښوده، د دې عکس ته چې د پخوانۍ فلم څخه چاپ شوی ووگوري او ورته وايي چې څومره ښکلې يې او څومره ښکلې عکس لرې. ښوونکې چه دا خبره واوريده په دې بې‌ناموسه مرستيال يې حمله وکړه او چيغې او ناري يې ووهلې چې دا بې‌شرمه انسان دلته چا مرستيال مقرر کړی دی؟ ای بې‌ناموسه، ای بې‌شرفه... او داسې نور، په دهليز کې نورو ښوونکو هم چې د دې ښوونکې کوکې اوناري واوريدلی د مرستيال دکوټې په لور يې منډې راواخيستې او له خپلې هم مسلکې ښوونکې سره يوځای يې په مرستيال باندې حمله وکړه. معاون له خونې څخه وتښتيد او د دغو پيښو ښځو له لاسه‌يې شعبه پريښودله او دا رنگه اخوانې بې‌ناموس هدف يې هم په اوبو لاهو شو.

عبيداله ـ فراه

## د بنديخانې کرايه

د فراه په ولايت کې طالبانو د بنديانو په هکله په يوه نوې «ابتکار» لاس پورې کړی. داسې چې تر اوسه به د نړۍ په هيڅ يوه گوټ کې هم نه‌وي ليدل شوی.

کله چې سړی نوی بنديخانې ته اچوي لومړی ورڅخه پوښتنه کوي چې دوډۍ خپله خوری که سرکاري؟ که څوک ووايي خپله دوډۍ خورم په هرو څلورويشتو ساعتو کې يواځې ۳۰۰۰ افغانۍ د بنديخانې کرايه ورڅخه اخلي خو که ووايي چې پيسې نلرم نو هرې شپې او ورځې کې ۶۰۰۰ افغانۍ د بنديخانې پوروړی کيږي چې مجبور دی خپل پور بيا د جگړې ډگر کې په خپلو وينو تويولو پرې کړي.

نواب ـ کابل

## د«طلبه کرامو» راکټ دنانوای کورنی‌باندې

د لړم شپاړ سمه د سه‌شنبې په شپه چې ټول خلک په خوږه خوب ويده وو د طالبانو يو راکټ دکابل قلعچې سيمې کې د يونس نانوای په کور راپريوځی. کله چې خلک د راکټ د لگيدلو په ځای راټوليږي گوري چې پخپله يونس، د ده ښځه او دری ماشومان ټول په وينو کې لت پت او ټوټې ټوټې مړه پراته دي.

فيضي ـ پيښور

## «حجاب» د طالبانو په پام کې

زه اوس په داسې يوې سيمې کې اوسيږم چې واکمنې يې د طالبانو په لاس کې ده.زمونږ کارونه په ټپه ولاړ دي مکتبونه تړل شوي څکه چې «حجاب» تر پښو لاندې کيږي خو که چيرې پټيو کې واښه کوو او يا غواوې پټو ته بيايو هلته بيا د «حجاب» خبره نه کوي. همدا راز طالبان هم د نورو بنسټپالو په شان تبليغ کوي چې «نامحرمو» سره خبرې مه کوی او مه ورسره گوری خو کله چې پخپله په يوې او بلې پلمې د خلکو کورونو ته په ډله‌ايزه توگه ورننوځي بيا خپل ځان ورته «نامحرم» نه ښکاريږي او يا داچې د خلکو ښځې او خوندې ورته کنيزانې ښکاريږي. دلته خلک له سازاو گډا څخه په کلکه منع کيږي او وايي چې دا کارونه حرام دي خو پخپله که ډول (دهل) وهي او اتڼ ورته کوي بيا د «صحبت» ترنامه لاندې تقدس ورته قايل کيږي.




آخ، که ټول قيادي خاينان له خپل کهول سره دغه شانته مصيبتونه وآزمايي

بقیه: **پاسخ به چند سؤال**

برضد میهنفروشان وطنی و هر دولتی (به شمول دولت پاکستان) که از مزدوران اخوانی شان در افغانستان حمایت میکنند. و روزی هم که این آزادی مصرح در قانون اساسی شان را زیر پاکرده و مانع فعالیت های ما شوند، «پیام زن» را از کشور دیگری منتشر خواهیم ساخت. ما به دولت پاکستان یا آی‌اس‌آی با «کنایه» نه بلکه به صراحت برخورد می‌کنیم. و این برای دولت مذکور نه می‌تواند و نه باید چیز عجیب و غریب تلقی شود. شما اگر با مطبوعات پاکستانی ـ ولو محافظه‌کار ترین آنها ـ اندک آشنایی می‌داشتید، می‌دانستید که آنها کاملاً رک و روشن علیه هر مقام از رئیس‌جمهور و صدراعظم گرفته تا شورا و ادارات استخباراتی و بقول شما «پست های بسیار مهم و حساس»، هرقدر و به هر زبانی که بخواهند می‌نویسند. متأسفانه چون مردم ما هیچگاه آزادی مطبوعات و بیان را به

**تا زمانیکه سایه‌ی شوم «فلان تنظیم و فلان شاعر و یا حکومت» اخوان یا خادی ـ اخوان از سر ملت ما کم نشده، «پیام زن» کماکان خنجری بر چشم و قلب آنان باقی خواهد ماند و در غیر آن ضرورت وجودیش را به عنوان زبان زنان ستمدیده و انتقام‌گیر ما از دست می‌دهد.**

چشم ندیده اند، اینست که افرادی مثل شما به «پست های بسیار مهم و حساس» تقدس قایل شده، برخوردی انتقادی بر آنها را کار خارق‌العاده‌ای شمرده و اگر سازمانی این کار را کرد بطرز رقت‌انگیزی تئوری «کاسه و زیر کاسه» در ذهن تان خطور می‌کند.

خوب بود شما در پرتو فکر «کاسه و زیر کاسه»ی خود بازهم به ارزیابی بنیادگرایان می‌نشستید و این سؤال برایتان پیدا می‌شد که چرا آنان از پیدایش تا بصورت «عظیم راهنما» درآمدن خود، هرگز زبان به انتقاد از دولت پاکستان نگشوده اند؟

آنان انتقاد نمی‌کنند چرا که بسان پرچم و خلق به مسکو، به دولت پاکستان تعهد سپرده به آنان حق ترور، داشتن شکنجه‌گاه و زندان و ... داده و تا دندان مسلح شان ساخته و ... و در نوکر بودن شان به این دولت و نیز دولت های عربستان و ایران هیچ احمقی هم شک ندارد. اگر بفرض اینان به روی ارباب پریده و سخنی نسبتاً خلاف قاعده چاکری به زبان آرند، باید سخت تعجب کرد و دید که «نیم کاسه»ی زیر «کاسه» چیست.

اما برعکس اگر ما همانند نشریات اخوانی، سکوت شرمناک را در برابر دولت پاکستان یا هر ولینعمت دیگر بنیادگرایان در پیش گیریم، باید بپرسید: چرا «راوا» که مقابل هیچ دولتی به اصطلاح «دهن پر آب» نیست علیه صاحبان اخوان نمی‌نویسد؟

با اینحال خوبست به یاد داشته باشید شفیقه جان که تا کنون بعضی اعضای «راوا» از سوی مقامات «بسیار حساس و مهم» پاکستان، یکبار زندانی گردیده و بارها مورد تحقیق، تعقیب و حتی تهدید قرار گرفته اند. ولی هرگز نه بخاطر آنکه «صاحب خانه را کنایه» زده باشیم بلکه بخاطر آنکه علیه سگان «صاحب خانه» موضع داشته ایم. اولین و آخرین سؤال نفرت‌انگیز مقامات «بسیار حساس و مهم» پاکستان از ما این بوده که «راوا» چرا به تبلیغات خصمانه علیه احزاب و رهبران جهادی می‌پردازد؟!! و در برابر جواب ما که «این احزاب و رهبران برای شما خوب اند ولی برای مردم و وطن ما حکم مکروب و طاعون را دارند»، تکانی می‌خوردند که گویی نخستین بار به غلامان شان تحقیر می‌شوند.

دوست محترم، پاکستان از ۱۶ سال به اینسو با دربست اجیر کردن احزاب پشاوری و بخصوص باند های بنیادگرا، «ماهی» هایی را گرفته و با آنها سرگرم بازی است. اما در حال حاضر «آبی» در کشور نیست و «ماهی»ای تازه و نو که او زحمت گرفتن را بخود بدهد. همه‌ی «رهبران» خاین به سرانگشتش می‌چرخند و قواره ساختن های اخیر «پروفیسر» هم مقابل پاکستان با وصف احتمال نزاع بین مزدور و بادار، امری موقتی است و یادآور ضرب‌المثل: زن و شوهر با هم جنگ می‌کنند و لوده ها باور!

یاد تان باشد خواهر جان که بکار گرفتن گفته‌ی «آب گل‌آلود و ماهی گرفتن» در شرایط فعلی، در واقع برائت دادن جنایت‌پیشگان اخوانی و الله و بلا را بر سر مالکان شان شکستن است. چنانچه خود آنان هم که با هزار زنجیر به پای دولت های بیگانه بسته اند، ابلیسانه جار می‌زنند که اگر کشور های خارجی مداخله نکنند، قیادیان احزاب جهادی با هم متحد شده و در نتیجه صلح و سعادت ابدی در افغانستان به میان خواهد آمد!

۵ ـ درباره مسئله حجاب اگر به جمله‌ی آخر تان باور داشته باشید که «ما باید به جای پافشاری روی چنین مسایل (مسئله حجاب) به فکر آموختاندن و بلند بردن سویه هزاران زن رنجدیده و عقب‌مانده افغانستان باشیم چه زمانیکه یک جامعه مترقی و با سواد داشته باشیم، مسئله حجاب خودبخود حل خواهد شد»، پس اختلاف نظر تان با ما چیست؟ ما از همان روز اول که بنیادگرایان با «فتح» کابل، شروع کردند به ایجاد تضییقات علیه زنان و منجمله مطرح ساختن «حجاب اسلامی»، خطاب به متجاوزان گفتیم که از مردم گرسنه، برهنه و خسته از جنگ ۱۴ ساله شرم کنید، حجاب و حجاب بازی را مسئله نسازید، اگر شعور و شرفی دارید بفرمایید غم شکم و تن آنان را بخورید. مگر در عقل شما دکانداران حقه‌باز هیچ امر انسانی‌ای نمی‌گنجد جز قوله کشیدنها برای «حجاب اسلامی»؟

اما کار این میهنفروشان در تهاجم نامردانه و جانورمنشانه تا جایی پیش رفت که می‌دانید و می‌دانیم.

ما چهره پلید این بی‌ناموسان «حجاب اسلامی پسند» را افشاء کرده ایم که چگونه در حالیکه از یکسو تاگلو در خون مردم غرق اند و موجد فاجعه های تازه به تازه و همچون خوکان حتی از تجاوز به مادران هفتاد ساله و

نظاره وضع حمل زنان و تجاوز به آنان دریغ نمی‌ورزند، از سوی دیگر بابیشرافتی خاصی از «مراعات حجاب اسلامی» حرف می‌زنند. ما این راافشاء کرده ایم که معلوم نیست برای این ریاکار ترین خاینان و بی‌عفتان تاریخ، خاک باد کردن برای «حجاب» در کشوری که مردم فقیر و بی‌پناهش را از تیغ گذرانده اند چه لذتی دارد.

ما هیچگاه، نه «تحت نام آزادی زنان بیشتر روی مسئله حجاب تأکید ورزیده» و نه آن را مساوی به «بردگی و عقب‌ماندگی» زن پنداشته ایم. البته ابدأ هم آن را «موجب قدر و منزلت» زن تلقی نخواهیم کرد.

چطور ممکن است عقل سلیم و نسبت به ماهیت اخوان آگاهی داشت ولی بازهم نه مثلاً سطح دانش، و میزان سهمگیری در امور جامعه، بلکه حجاب را «موجب قدر و منزلت» زن دانست. چرا؟ صرفاً بخاطر آنکه نامردان بیمار اخوانی دست از پا خطا نکرده، «تحریک» نشوند و مثل آن مردک سفارت ربانی در هند، در ملاء عام ایزار خود را بر سر خود نبندند؟

**اگر مردانی اینقدر حیوان صفت باشند (که بنظر ما فقط اخوان ها چنین اند و بس)، حجاب اسلامی و یا غیر اسلامی جلو آنان را گرفته نمی‌تواند. در جامعه‌ای مدنی و قرن بیست و یکمی اینگونه انسانها را اگر بلافاصله سر نزنند، می‌گذارند تا در کنج زندان بپوسند یا زنجیر پیچ کرده به دارالمجانین می‌سپارند.**

حجاب در فرهنگ ما هست مثلیکه در فرهنگ زنان روس هم هست. اغلب زنان ما از چادر خوششان می‌آید. به نظر ما مخالفت با این عادت همانقدر احمقانه است که اقدام برای اجباری کردن آن. آنهم از سوی کسانی که در بی‌ناموسی شهره عالم اند. لااقل این خاینان هرگز حق ندارند در مورد حجاب به امر و نهی بپردازند.

زنی که دو پسر جوانش بدست جانیان اخوانی به قتل رسیده بود می‌گفت که او قبل از شهادت فرزندانش به پوشیدن چادر عادت داشت اما بعد از آن حادثه تنها بخاطر انتقام گرفتن زنده است و دیگر اکثراً چادر هم نمی‌پوشد تا از اینطریق هم مقابل اخوان مقاومت نشان داده باشد. و ما از اراده و فکر این یکی از هزاران زن خنجر خورده‌ی وطن خود دفاع می‌کنیم.

خلاصه کلام، امروز «قدر و منزلت» واقعی زنان میهن ما تنها و تنها در ابراز مخالفت و برپا شدن ـ با حجاب یا با بدون آن ـ برضد بنیادگرایان نهفته است که تا وقتی از قدرت خلع نشده اند، جان و عصمت زنان نیز از دست این دلالان بیگانه در امان نخواهد بود.

بازهم برای ما نامه بنویسید.□




لاربنوونکي او روزوونکي غلیمان دي
جنګلي کي یي بار کړي دلالان دي
د سمسور او شتمن ژوبن لپاره
وربار کړي یي شرمښ او ګیدړان دي
تولعنت دي وي په تهولو لروبرو
چي هیواد ته‌یي روزلي اخوانیان دي

# دیگران هم به روی آمنه...

های مسکونی صدها غیر نظامی در حومه‌ی کارته سه در جنوب غرب کابل انجام دادند. آنان تمامی اعضای خانواده ها را یا کشتند یا هم لت و کوب کرده دارایی و اموال شان را به تاراج بردند و بر زنان هزاره تجاوز نمودند. خانواده‌ای ضمن مصاحبه با یک خبرنگار خارجی در کابل اظهار نمود که نیروهای رئیس‌جمهور ربانی به آنان گفته اند که «خون هزاره‌ها را می‌آشامند».

گزارش گردیده است که بسیاری از زندانیان قوم هزاره در مرکز شکنجه قلعه‌ی حیدرخان واقع در پغمان که توسط اتحاد اسلامی (سیاف) اداره می‌گردد بشدت لت و کوب می‌گردند. زندانیان زنان را نیز در بر می‌گیرند که توسط مجاهدین اتحاد اسلامی اختطاف گردیده اند تا یا جهت فحشاء به فروش برسند و یا هم به صفت «تحایف» به حامیان مالی شان پیشکش گردند.

مردی گزارش داد که چگونه دامادش توسط نیروهای حرکت اسلامی شیخ آصف‌محسنی در کارته‌سه توقیف گردید: «او را به زندان محمدوزیر بردند و مدت سه ماه در آنجا نگهداشتند. او قبل از توقیف رانندگی می‌کرد. مجاهدین از وی خواستند تا موترش را به آنان بدهد، اما او با اظهار اینکه باید صاحب موتر موافقت کند خواست آنان را رد نمود. زمانیکه صاحب موتر آمد او را مورد ضرب و شتم قرار داده موترش را گرفتند. سپس "جهادی" ها صاحب موتر و دامادم را به زندانی واقع در مهتاب‌قلعه بردند. آنان را در یک اتاق تاریک نگهداشتند که باید در تمام مدت روی زمین نمناک می‌نشستند. صاحب موتر وحشیانه شکنجه گردید. وقتیکه او را آزاد کردند نمی‌توانست روی پاهایش بایستد. مقامات حزب مذکور در بدل رهایی آنان تقاضای پنج میلیون افغانی کردند. مسئله با دادن ۲/۵ میلیون افغانی حل گردید.»

در زندان باغ رئیس واقع در سروبی که از طرف حزب اسلامی حکمتیار منحیث مرکز تحقیق و تفتیش استفاده می‌گردد زندانیان همه روزه شکنجه می‌گردند.

یک زن ۴۰ ساله ساکن منطقه ده‌دانای کابل که در اواخر ۱۹۹۳ به پشاور آمد به عفوبین‌الملل گفت: «اول نیروهای حزب اسلامی از کوههای چهل‌ستون شروع به فیر راکت بالای مناطق مسکونی ما نمودند. بعد نیروهای دوستم به شهر آمدند. آنان به گلیم‌جمع مشهور اند. مجاهدین دوستم در پی مردم پشتون بودند و عملاً مردم غیرپشتون را نمی‌کشتند. از آنجاییکه ما پشتون نبودیم اقلاً زندگی ما در امان ماند... روز بعد "جهادی" های تفنگدار حزب اسلامی آمده بیرحمی های زیادی انجام دادند. بطور مثال تعدادی زنان کوچه‌ی ما توسط آنان مورد تجاوز قرار گرفتند. یک زن جوان را با خود بردند که چند روز بعد جسدش در گوشه‌ای از شهر پیدا شد.»

در نقاط مرزی نزدیک پاکستان، «جهادی» ها بعد از اینکه مردم غیرپشتون را تشخیص می‌دهند، آنان را از موتر ها پایین نموده لت و کوب می‌کنند.

ارسالی مهرین ـ پشاور

## سیلی سوم

# «حقوق بشر زنان در افغانستان»

با تمنیات بی‌پایان و آروزهای هرچه بیشتر در کار و پیکار تان علیه بنیادگرایی با هر اسم و رسم آن؛ از ارسال کلکسیون «پیام زن» و نیز دو حلقه کاست سرود های میهنی «راوا» نهایت متشکرم.

«راوا» بمثابه یگانه سازمان مبارز و آزادیخواه کشور با تشخیص و تبیین دقیق دشمن درجه‌یک میهن و توده‌های میلیونی اخوان گزیده‌ی ما و بخصوص با سعی و تلاش خستگی‌ناپذیر در فاش نمودن جنایات و ویرانگری بنیادگرایان، بی‌شک در رقم زدن تاریخ آینده‌ی کشور مقام بس ستایش برانگیزی احراز خواهد نمود.

با آنکه شماره های «پیام زن» مملو از گزارش های تکان‌دهنده از اوضاع کشور و بخصوص وضیعت زنان می‌باشد، خواستم تا بخشی از مقاله‌ی پامیلاکالیت راکه در روزنامه‌ی انگلیسی زبان «دی‌نیوز» مورخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۵ تحت عنوان «حقوق بشر زنان در افغانستان» منتشر گردیده است ترجمه نمایم تا لگد دیگری باشد بر پوزه‌ی بنیادگرایان و پادوان پست آنان که بیشرمانه حقایق را می‌پوشانند:

«همه روزه عناوین صفحات اول روزنامه‌ها را گزارش از جنگ جاری در افغانستان تشکیل می‌دهند. اما بر سر مردم افغانستان بویژه بر زنان که در جنگ داخلی جاری از همه بیشتر رنج و عذاب دیده اند چه می‌گذره؟ گرچه گزارش های منظم و نگران کننده‌ای درمورد نقض حقوق بشر زنان در بوسنیا و کشمیر مطرح می‌گردد، اما در این اواخر در مورد اینکه بر زنان کشور همجوار ما، افغانستان چه می‌گذرد بسیار کم توجه مبذول می‌شود. (....)

زنان و دختران در امنیت بسر نمی‌برند. دختران بوسیله قومندانان اختطاف گردیده بزور مجبور به ازدواج می‌گردند یعني مورد تجاوز قرار می‌گیرند. گزارش گردیده است که قومندانان تا ۱۰ (ده) "زن" دارند. اگر دختران و یا خانواده هایشان مقاومت کنند اغلب به قتل می‌رسند. بسیاری از خانواده‌ها دختران و زنان خویش را به پاکستان می‌فرستند.

بعضی خانواده ها در کابل از تکرار خشونت سال ۱۹۹۲ بیم دارند. یک زن افغان که فعلاً در کویته (پاکستان) بسر می‌برد بعد از دیداری از کابل در سپتامبر ۱۹۹۵، وضع زنان آنجا را چنین توصیف کرد: "زنان ما مثل مرده‌ی زنده هیچ امیدی به فردا ندارند. آنان مطمئن نیستند که یک ساعت بعد چه اتفاقی می‌افتد و در هراس اند که جنگ دوباره در کابل آغاز خواهد شد."

.... بسیاری از زنان در کابل بخصوص تحصیلکرده‌ها که احساس می‌کنند بیشتر آسیب‌پذیرند، از این هراس دارند که اگر طالبان به کابل بیایند زنان را اجازه نمی‌دهند تا از خانه هایشان بیرون روند. طالبان در قندهار و هرات، زنان را از کار در بیرون از خانه هایشان منع و مکاتب دختران را بسته اند. در هرات مکاتب پسران نیز متأثر گردیده است زیرا بسیاری از آنان معلمان زن دارند که توسط طالبان از کار ممنوع شده اند. (....)

زنان افغانی که توسط یک سازمان غیر دولتی موسوم به "واحد امداد عاجل" (ERU) به صفت کارمنداستخدام‌گردیده‌اندتوسط شورای جلال‌آباد آزار و اذیت می‌بینند که چرا در کمپ های مهاجران کابل کار می‌کنند. یک زن کارمند صحی که با موتر بسوی کمپی روان بود توسط ملیشا های محلی متوقف گردید که خودش را تهدید و راننده‌اش را به اتهام اعمال غیر اخلاقی (اینکه با زنی که با وی قرابت ندارد رانندگی می‌کند) دستگیر کردند.

در جولای ۱۹۹۵ شورای علما در جلال‌آبادمانع‌ادامه‌ی‌کار ۳۰۰ زن کارمند صحی مربوط (ERU) شد. در اوایل سال سازمان‌ملل همه مستخدمین زن‌اش را، از کارمند تا دریور، بدستور شورای دینی بی‌کار نمود.(...)

برای زنانی که در پاکستان بسر می‌برند، بخصوص بیوه ها هیچگونه حق عودت سالم و بی‌خطر وجود ندارد. از بیوه ها حمایت نمی‌گردد. آنان حق کار و یا اعانه و نیز تضمین جانی ندارند. زنان صرف جهت انتقام و نیز بخاطر اینکه تحصیل‌کرده اند توسط یک‌قوم و یا حزب معین مورد هدف قرار می‌گیرند. بیوه ها درافغانستان مجبور به ازدواج با ایور و اقارب فامیل شوهر می‌گردند. در قریه‌ای نزدیک مزارشریف، زنان مدعی شدند که سال قبل بیوه‌ای را بخاطر امتناع از عروسی با بچه کاکای شوهرش اعدام کردند.

.... درست چندروزقبل‌ازشروع کنفرانس بیجنگ، دولت کابل به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۹۵، هیئت زنان‌افغان راکه‌متشکل‌از۱۲نفر عضو بود از شرکت در کنفرانس سازمان ملل در مورد زنان مانع شد وگفت‌که کنفرانس، رفتار و کرداری راکه "غیراسلامی" و غیر اخلاقی است تأیید و ترویج خواهد نمود. یگانه کشور مسلمانی که در کنفرانس شرکت نکرد عربستان‌سعودی بود.

بسیاری از افغانان اظهار می‌دارند که در گذشته زنان بر اساس عنعنات و سنن فرهنگی که زنان را به صفت همسران و مادران محترم می‌شمردند مورد حمایت قرار می‌گرفتند. اما با تجزیه جامعه در جنگ داخلی طولانی، این سنن ناپدید گردیده اند.

(....)

صلح پایدار ممکن نیست مگر با شرکت فعال زنان افغان.»

## سیلی چهارم

و ایـن سیلی نـه از طـرف مـا بـلکه از طـرف خـود «بـرادران» خادی-جهادی، از طرف «هفته نـامه کـابل» کـه روی آمـنه افـضلی و قدریه یزدان پرست را سرخ می‌سازد. البته از این نشریه‌ی خاین نـباید انتظار داشت که قصه صدها نفیسه‌ی ناکام را در «امارت» میهنفروشان جانی در کابل، به چاپ برساند. اگر اختلاف «دولت» یا «برادران شورای ننگرهار» مطرح نمی‌بود، با آوردن داستان نفیسه، «بابا خالص»، حاجی قدیر و سایر «قیادی» های حریف را هم هرگز رسوا نمی‌ساخت.

# دختری پانزده ساله خود را از دو منزل به زیر انداخت

لطیفه سیدی

نفیسه دختر پانزده ساله متعلم صنف دهم لیسه سلطان رضیه ولایت کابل که [illegible] در سرک تخنیکم همراه با فامیلش بود بیاد [illegible] داشت، بعد از آنکه در آن منطقه جنگ درگرفت و منزل آنها به وسیله راکت تخریب [illegible] اشخاص استفاده‌جو و جنایت‌پیشه به یغما برده شد راه مهاجرت را در پیش گرفتند. نخست در کارته نو [illegible] گزیدند. بعد از [illegible] و سپس تا ساعت [illegible] امنیتی در آن ساحه راهی جلال‌آباد شدند و منزلی را مبلغ ده هزار افغانی در یک ماه به کرایه گرفتند. بعد از سپری شدن سه شبانه روز، ساعت دو بجه شب هفده برج جوزا سال جاری هفت نفر افراد مسلح وارد منزل آنها شدند. نخست مردان فامیل را با تهدید [illegible] همین گونه که اعضای شورای [illegible] هستند [illegible] زندانی نمودند و به آنها گفتند که شما [illegible] دارید، با [illegible] شما اختلاف داریم. سپس [illegible] بعد از گذشت دقایق چند [illegible] زیورات خانمها، هفت صد هزار افغانی پول نقد، سه تخته قالین را از منزل آنها گرفته منزل فوقانی بسوی بیرون پرتاب کردند تا هنگام خارج شدن از منزل به مانعی برنخورند. بعداً اموال را جمع‌آوری کردند. چشمان ناپاک و آغشته با گناه شان بسوی زنان و دختران فامیل معطوف شد. یکی از آن ناپاکان به نام شفیع‌الله به طرف نفیسه آمد و برادرزاده کوچکتر را که در بغل گرفته بود بیرحمانه از آغوشش به روی زمین افگنده و با تهدید به وسیله یک کارد بزرگ و یک میل ماشیندار، دختر پاکدامن را به منزل دوم برد و از وی خواست تا به خواهشات پلید وی که همانا تجاوز بوده است دختر پاسخ بدهد. نفیسه که دختر هوشمند بود جانی را تحسین کرده برایش گفت که اجازه بدهد تا [illegible] پولها را هم برایشان بدهد. دختر از دستان ناپاک آن جانی [illegible] رها کرد به طرف کلکین نزدیک شد و خود را از منزل دوم به پایین پرتاب کرد. نفیسه به زمین افتید جیغ و فریاد [illegible] بلند شد. جانیان تصور کردند که دختر شاید مرده باشد و بناً پا به فرار نهاده حتی همان سه تخته قالین را که در عقب حویلی پرتاب کرده بودند نتوانستند با خود ببرند. بعداً که اعضای فامیل متوجه نفیسه شدند دیدند که از ناحیه کمر جراحت شدید برداشته است و او را به شفاخانه انتقال دادند. و تحت تداوی جدی قرار گرفت اما همین اکنون در حالت فرسایی را در کلیه اعضای بدن احساس میکند.

بعد از آنکه موضوع به ارگانهای امنیتی ولایت ننگرهار راجع گردید و شخص رهزن در محضر عام مردم نیز تشهیر گردید، تا کنون اقدامی در مورد مواخذه آن صورت نگرفته است. [illegible] جوی از همین [illegible] جنایاتی [illegible] در دفاتر جنایی ولایت ننگرهار [illegible] نیست تا [illegible] محاکمه بنشانند. بر [illegible] این ضرب‌المثل معروف که میگویند: "[illegible]" شاید هم این حیوان صفت پشتوانه برای اجرای چنین اعمالی داشته باشد.

جانی متهم به این جنایت گرچه فعلاً دستگیر شده است اما مسؤولین امنیتی ولایت ننگرهار نیز [illegible] به خاطر آنکه به جزای اعمالش برسانند بلکه [illegible] مهمان نزد خود نگهداری میکنند تا [illegible] بهتر از هر وقت دیگر شود و شاید هم فعلاً به اصطلاح از حبس رها شده باشد.

(«هفته نامه کابل»، ۹ اسد ۱۳۷۲)

# انعکاس فعالیتهای «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مطبوعات پاکستان

موضع آشتی‌ناپذیر و فعالیتهای افشاگرانه‌ی «راوا» برضد خاینان اخوانی، آنچنان قوله های این جنایت‌پیشگان را بلند کرده که چون واکنش نشان دادن مبتذل و سخیف آنان در صفحات «شهادت»، «فتح»، «اتحاد» و غیره -که جز خود خواننده‌ای ندارند -جایی را نگرفت، به روزنامه‌ای پاکستانی رو کردند تا با همان سبک و سطح خاص خادی -جهادی، «راوا» را با اتهاماتی رذیلانه بیالایند. از آنجمله است نوشته‌ای در روزنامه «پاکستان» (۶ جنوری ۱۹۹۶) که ترجمه آن را برای آگاهی خوانندگان می آوریم و بعد اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را در تکذیب آن که هرچند بطور ناقص، در چند روزنامه پاکستانی انتشار یافت.

«پاکستان»، ۶ جنوری ۱۹۹۶

## جاسوسان سازمان مخفی افغانستان «رام» در بزرگترین سازمان زنان افغانستان «راوا» در پاکستان به خرابکاری مشغول اند.

### زنان افغان برضد نیروهای جهادی فعال اند

### در مجله و اخبار منتشره «راوا» از پشاور و کویته، برضد پاکستان تبلیغات زهرآگین صورت می‌گیرد.

"راوا" کے پشاور اور کوئٹہ سے شائع ہونے والے اخبار اور میگزین میں پاکستان کے خلاف زہر اگلا جارہا ہے

پاکستان

Jan. 6, 1996

به تأیید منابع مؤثق، سرویس مخفی مرکزی اکثر گزارش های حاکی از دست داشتن سازمانهای غیر رسمی افغانستان را در فعالیت های منفی تصدیق نموده است که اینها شامل دهها سازمان کاملاً جعلی است که کار عملی شان صفر بوده و فعالیت های نشراتی آنان نوشتن مکاتیب است. چندین سازمان از این قبیل که در فعالیت های ضد دولت و مردم پاکستان فعالانه سهم داشته، افشاء شده اند. در گزارش ها انکشافات بسیار مهم در مورد بزرگترین سازمان زنان افغانستان «راوا» صورت گرفته است. زنان شامل در سازمان مذکور، خود را روشنفکر نامیده و نیروهای فعال برای اسلام یا جهاد اسلام را تروریست می‌خوانند. طبق گزارش ها در این سازمان، جاسوسان سازمان مخفی سابق افغانستان «خاد» که نام فعلی آن «رام» است، نیز موجود اند که بصورت بسیار متشکل مصروف برهم زدن مناسبات پاکستان و نیروهای جهادی اند. بعضی از افراد این سازمان به جرائم مختلف نزد دولت پاکستان متهم اند. در عینحال برخی مجرمین بصورت اسرارآمیز ناپدید شده اند که روشن نیست آیا زیر حراست اند یا توسط نیروهای مخالف اختطاف شده اند. این سازمان مجله و اخبار نیز انتشار می‌دهد که در آنها برضد دولت پاکستان و نیروهای جهادی افغانستان تبلیغات زهرآگین صورت می‌گیرد. بر اساس گزارش، دولت نظارت خود را بر آن افرادی که با زنان یا مردان این سازمان در رابطه اند، تشدید نموده است. □

«پاکستان»، ۸ جنوری ۱۹۹۶

# «راوا»:
# پاکستان علیه بنیادگرایان اقدام کند

## انفجار بم در سفارت مصر و حادثه پشاور نتیجه حمایت از بنیادگرایان است

اسلام‌آباد ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)، در اعلامیه‌ای گفته است که چون «راوا» سازمان مستقل زنان، ضد وابستگی، دموکراسی‌خواه و علیه هر نوع تروریزم مذهبی و غیر مذهبی است. همواره مورد حملات روسها، نوکران خلقی و پرچمی آنان و بنیادگرایان پاکستانی و افغانی قرار گرفته‌است. اما ما بدون ترس از این حملات مبارزه خود را در داخل و خارج از کشور ادامه می‌دهیم. در اعلامیه گفته شده است که حکومت سه سال اخیر افغانستان نیز ثابت کرد که بنیادگرایان چقدر خاین به مردم اند و مثالهای تازه آن انفجار بم در سفارت مصر و پشاور است. ما چندین بار گفته‌ایم که چنانچه این حمله اولین نبود آخرین آن هم نخواهد بود. تا زمانیکه پاکستان کمک سیاسی و مالی را به بنیادگرایان افغان ادامه دهد، هیچ گاهی از تروریزم آن درامان نخواهد ماند. در اعلامیه آمده است که همان نیروهایی در آغوش «خاد» قرار گرفتند که ۱۴ سال تمام با آب و نمک پاکستان پرورش یافتند و حال به خطری برای پاکستان مبدل شده اند. در اعلامیه گفته شده است که ما امیدواریم حکومت پاکستان تمام تروریستهای بنیادگرا و چهره های اصلی آنان را افشاء سازد. هیچ عضو «راوا» به هیچ جرمی تحت تعقیب حکومت پاکستان نبوده و اخبار منتشره در این مورد بی‌اساس است. در اعلامیه گفته شده است که نیروهای جهادی آن خاینینی اند که در جریان حکومت سه ساله خود کابل را به قبرستان مبدل نموده اند. اینان نه‌تنها جهادی بلکه متجاوزین به مادران هفتادساله و عاملین جنایات دیگر علیه مردان و زنان ستمدیده ما اند و در تمام جهان رسوا شده اند. در اعلامیه گفته می‌شود که پاکستان مبارزه‌ای را علیه بنیادگرایان آغاز کند. «راوا» به این دلیل از طرف ربانی، سیاف و حکمتیار مورد حمله قرار گرفته و جاسوس هند نامیده می‌شود، که سازمان مربوط زنان و ضد بنیادگرایی است. □

پاکستان بنیاد پرستوں کے خلاف مہم شروع کرے، "راوا"

روزنامہ پاکستان اسلام آباد
THE DAILY Pakistan

Jan. 8, 1996

---

«نیشن»، ۱۰ جنوری ۱۹۹۶

# زنان افغان عهد کردند که علیه تروریزم بجنگند

پشاور ـ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) بار دیگر بر موضعش تأکید نمود تا مبارزه علیه تروریزم مذهبی و غیرمذهبی را نه‌تنها در افغانستان بلکه در سراسر جهان و برای اعاده صلح و آرامش ادامه می‌دهد.

# Afghan women vow to fight terrorism

**From Our Correspondent**

PESHAWAR – The revolutionary association of the women of Afghanistan has reaffirmed its stand to continue struggle against religious and non-religious terrorism not only in Afghanistan but also in all over the world and also for the restoration of peaceful atmosphere which is essential for progress and prosperity ... man beings.

The RAWA thr... Tuesday, exp... licati...

world countries. At that time, th... RAWA had opposed strengthening... these extremists and now their... hension had proved righ...

The RAWA remind... sult of strength... ist organisati... but all... fr...

The Nation

Jan. 10, 1996

«راوا» طی یک پاسخ دفاعی بروز سه شنبه نگرانی‌اش را از انتشار خبر بی‌پایه و جعلی در روزنامه‌ای اردو زبان ابراز نموده گفت بسیار تعجب‌آور است که «راوا» بخاطر موضع مستحکمش علیه تروریزم، محکوم می‌گردد. دفاعیه خاطرنشان ساخت که «راوا» مبارزه علیه تروریزم و افراط گرایی را زمانی آغاز نمود که تنظیم های به اصطلاح جهادی از قبل توسط کشورهای مختلف جهان از لحاظ مالی و تسلیحاتی حمایت می‌شدند. در آن زمان «راوا» مخالفتش را با تقویت و پشتیبانی این افرطیون اعلام داشت و حالا دیدش درست ثابت گردید.

«راوا» متذکر شد که در نتیجه‌ی تقویت تنظیم های افراطی، نه تنها پاکستان بلکه کشورهای سراسر جهان با تهدید تروریزم مواجه اند.

در جریان جهاد رهبران و هواداران مصمم «راوا» از یکسو توسط روسها و مزدوران آنان در افغانستان مورد آزار و تعدی قرار می‌گرفتند و از سوی دیگر زندگی بر آنان توسط به اصطلاح تنظیم های جهادی و حامیان آنها دشوار می‌گردید.

رهبر «راوا» توسط جاسوسان گروههای بنیادگرا بطور فجیعانه‌ای در کویته به قتل رسید. اما با وجود همه‌ی این مشکلات «راوا» فعالیتهایش را ادامه داد و در تمامی کنفرانس ها مخالفتش را علیه سازمانهای افراطی ابراز نمود. □

# «راوا» د دهشت ګردۍ خلاف مبارزه کوي

د پاکستان د دوو اخبارو د شپږم جنوري په شماره کښې زموږ په ضد لګول شوي ټول الزامونه بې بنياده دي

**زموږ تنظيم پاکستان کښې د دهشت ګردو ټول کړې وړې او نور ظلمونه او بې رحميونه هم ټولي د بناد څخه ګڼي دي**

کوټه (پ ر) جمعيت انقلابي زنان افغانستان (راوا) د پاکستان د قومي سطحې د دوو اخبارو د شپږم جنوري په شماره کښې د شائع شوي هغه خبر سخته غندنه کړې ده چې د دې سرخې لاندې چاپ شوې دے چې، پاکستان کښې د دهشتګردي کوونکو د درو افغاني تنظيمونو په ولګولے شوه. د راوا له لرخه جاري شوي بيان کښې دمه کوره چود سخته غندنه سره سره د تنظيم د موقف بخلے شوے دے دوي ونيلي دي چې راوا يو خالص او مستقل زنانه تنظيم دے د واسکي مخالف دے جمهوريت پسند دے او د هر ډول مذهبي او غير مذهبي دهشت ګردۍ خلاف دے په دې وجه د روس او د خلق او پرچم ګوډاګيانو او بنياد پرستو د دهشت ګردۍ سره مخ پاتې شوے دے خو خپله مبارزه ئې جاري ساتلې ده دوي هغه ټول الزامات سکوت بې بناده ګرځولي دي چې په شائع شوي رپورټ کښې د راوا خلاف لګولے شوي دي دوي ونيلي دي چې موږ

هغو عناصرو او ګوندونو ته په ښکاره دهشت ګرد، قاتلان او د اسلام او وطن دښمنان وائو چې افغانستان ئې په تېرو څو کالو کښې تباه برباد کړو او کومو خلق چې د دوي نه وراندې دهشت ګردي او قتلان کړي دے موږ د هغوي هم همېشه مخالفت کړے دے او په سختو ټکو مو غندلي دي دوي زياته کړه چې ټولې دنيا ته پته ده چې زموږ لسګونو دهشت ګردو په پاکستان کښې قتل کړې دے او نور ګوم ساز شوته او ظلمونه چې زموږ په ضد په کار اچولے شي هغه هم د چا نه پټ نه دي دوي وونيل چې د دې نه وراندې هم په ګومو اخبارونو او مجلو کښې زموږ په ضد بې بناده الزامات شائع شوي دي هغوي معالي غوښتي ده ځکه چې تراوسه د راوا خلاف يو الزام هم ثابت کړے شوے نه دے دوي وونيل چې که پاکستان په رښتيا د جمهوريت او انسان دوستي ملګرے او د دهشت ګردۍ مخالف وي نو د خپل ملک، خلقو او جمهوريت د بقاء د پاره دې دهشت

ګرد ډلې ګرې دوي دا الزامات هم په کلکه رد کړل چې بعضي هغه پاکستانيان چې راوا سره ربط لري د نګراني لاندې دي دوي زياته کړه چې دا ډول بې سر او پښو الزامونه زموږ په ضد دهشت ګردو او قاتلانو همېشه لګولي دي خو اخبارونو له پکار دي چې د جمهوريت او انسان دوستي مظاهره وکړي او د جمهوريت، انسانيت او خصوصاً د ښځې ذات د ښمنانو د دي حقوقو نه د ګرو عناصرو او ګروپونو الزامونه نه بروي.

Jan.6.1996

سهاونه پېښور
THE DAILY WAHDAT PESHAWAR
وحدت

# چاودنې د پاکستان د غلط سیاست نتیجه ده، صائمه کریم

داد هغه بنياد پرستو کار دے، چاته چې پاکستان ته شلو کالو د جنګ تربيت ورکړے

**د غلط سياست نتيجه غلطه وي، پاکستان دې د نورو ملکونو چارو کښې لاس وهنه نه کوي**

افغان اولس به دې کښې قصوروار نه دے. د دا قسمه عمل تصور هم نشي کولے

**افغانستان کښې که امن بحال شي نو مهاجرين به بخپله خوښه هېواد ته واپس لاړشي**

پېښور (سباون رفيق) د پاکستان د پوليو حکمرانانو د غلط سياست په وجه نن پاکستان د چاودنو او دهماکو په زد کښې دے. پاکستان چې شلو کالو پورې کومو خلقو ته تربيت ورکړے دے پاتې نې جوړې کړې دي، ښاران ئې جوړ کړي دي نن هم هغه خلق د چاودنو په صورت کښې پاکستان ته تکليف رسوي. او دا ټول د بنياد پرستو کار دے. دا خبرې د جمعيت زنان انقلابي افغانستان (راوا) مشرانو صائمه کريم او حميله عليف د پنج شنبې په ورځ د سوال او جواب په يو ناسته کښې وکړې. صائمه کريم وونيل چې پېښور صدر کښې شوې چاودنې نه يوازې راوا بلکې ټول افغان قوم دا يو غير انساني کار ګڼي دې وونيل چې موږ د پېښور د عوامو په غم کښې برابر شريک يو د يو سوال په جواب کښې صائمه کريم وونيل چې موږ په شروع کښې دا خبره واضحه کړې ده چې پاکستان دې د نورو ملکونو په چارو کښې د لاس

وهنې نه منع شي ځکه چې د غلط سياست نتيجه به غلطه راوځي. دې وونيل چې د چاودنې دا عمل د بنياد پرستو دے او ټول افغان قوم پکښې ملوث نه دے خو پاکستان کښې د دې دهماکې نه پس به افغان مهاجرينو ژوند تنګ کړے شوے دے. دې وونيل چې ټول افغان اولس به دې کښې قصوروار نه دے او نه د دا قسمه عمل تصور هم کولے شي ځکه چې افغانانو په خپل ملک کښې د ټوپکو او وسلو نه تنګ شوي دي او هم د دغه ظلم او بربريت د لاسه په هجرت کولو مجبور شوي وو. اوس هم هغه ډله دلته ليدل نه غواړي خو دې دا وسل چې که څوک د تخريبي عمل ارتکاب وکړي نو ورته سخته سزا ورکول پکار دي. که هغه افغان وي، عرب وي يا هر څوک وي د يو بل سوال په جواب کښې صائمه کريم وونيل چې کله په کراچي کښې حمل خاني زاهر کندي شوې وې کومو کښې چې

پېښتنه افغانان ليد ساتلي شوي وو او د پاکستان حکومت که د هغې خلاف اقدام کړے دے نو نتيجه به ئې داسې نه راوته. دې وونيل چې پاکستان دې د دا قسمه خلقو مدد نه کوي. دې وونيل چې هغه کسان چې ورته مشران وئيلے شي دې نور افغان قوم معاف کړي ځکه چې موږ د دوي رئيس جمهور رئيس، يا صدر اعظم منلو ته تيار نه يو. دې وونيل که افغانستان کښې امن بحال شي نو بهر ملکونو کښې مېشته افغانان به بخپله خوښه خپل هېواد ته واپس لاړشي. دې وونيل چې زود پاکستان د داخله وزير نصير الله بابر نه پوښتنه کوم چې ايا مصري سفارت کښې هم چاودنه افغانانو کړې وه دې وونيل چې بنياد پرست که الجزائري وي، پاکستاني وي، افغاني وي يا مصري يو شان کار کوي. دې وونيل چې د پاکستان پوليس نه چې کوم مسن په لاس ورځي هغه وټنه کوي.

Jan.5.1996

*The News*
Jan.8,1996

## RAWA denies terrorist link

**By our correspondent**

ISLAMABAD: The Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) has categorically stated that it had nothing to do with terrorists involved in brutal activities in Pakistan.

In a press statement, issued here Sunday, RAWA said it was a progressive women's organisatio[n] which believed in liberal, de[mo]cratic and non-aligned poli[cy] always opposed terrorism [...] was religious or non-re[ligious] statement said.

It said RAWA [...] posed by the Ru[ssians...] proteges and [...] talists due [...] cratic acti[...]

«نیوز» ۸ جنوری ۱۹۹۶

# «راوا» ارتباط تروریستی را رد نمود

اسلام آباد- جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) قاطعانه اظهار نمود که سازمان مذکور با تروریستانی که در فعالیت های وحشیانه در پاکستان دخیل اند هیچگونه ارتباطی ندارد.

در اعلامیه‌ای مطبوعاتی که بروز یکشنبه توسط (راوا) انتشار یافت، آمده است که «راوا» یک سازمان مترقی زنان می‌باشد که به سیاست های دموکراتیک، غیر متعهد و آزاد عقیده دارد. در اعلامیه همچنان گفته شده است که «راوا» با تروریزم مذهبی و غیرمذهبی مخالفت می‌کند.

اعلامیه می‌گوید که «راوا» بخاطر فعالیت های لیبرال و دموکراتیک‌اش توسط روسها، مزدوران افغانی آنان و بنیادگرایان پاکستانی با مخالفت مواجه می‌شد. اما سازمان مذکور با وجود انواع موانع و مخالفت ها به مبارزه و فعالیت های سالمش در داخل و خارج افغانستان ادامه میدهد. □

«خبرین»، ۵ جنوری ۱۹۹۶

# عاملان انفجار پشاور کسانی اند که پاکستان آنان را بیست سال پرورش داد

پشاور ـ «در نتیجه سیاستهای غلط ضیاالحق، نوازشریف و منجمله بی‌نظیر و سایر حکمرانان پاکستان، امروز کشور با انفجاراتی مواجه شده است. حکمرانان پاکستانی آنانی راکه تربیت داده، رهبر و صاحب حزب ساختند امروز با سازماندهی انفجار در پاکستان به آن صدمه می‌رسانند. ربانی یا هرکس دیگر، این عمل بنیادگرایان است. فردا سیاف و گلبدین نیز چنین خواهند کرد.»

این سخنان را نمایندگان «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» صائمه کریم و جمیله عفیف ضمن پاسخ به سوالاتی در «لبرتی فورم» روزنامه «خبرین» گفتند. صائمه کریم گفت که انفجار پشاور را نه‌تنها «راوا» بلکه تمام مردم افغان عمل غیرانسانی می‌دانند. ما با مردم پشاور غم‌شریکیم. او در پاسخ به سؤالی گفت که ما از آغاز هشدار داده بودیم که پاکستان از مداخله در امور کشور دیگر خودداری کند. سیاستهای نادرست نتایج غلطی ببار خواهند آورد. اگرچه این عمل بنیادگرایان است که در آن تمام مردم افغان آلوده نیستند، اما بازهم بعد از این حادثه شرایط زندگی مهاجرین را تنگتر نموده اند. تمام مردم افغان مجرم نیستند. مردم افغانستان به این دلیل نیز فکر چنین حرکتی را نمی‌کنند که آنان جویهای جاری خون را در کشور خود دیده اند و از تجارب بسیار تلخ گذشته اند.... در پاسخ به سؤال دیگری گفتند که پیشه‌ی بنیادگرایان همین است که خود را به هر مرجعی که پول بیشتر دهد، فوری بفروشند. چه گلبدین باشد، ربانی و یا هند. هدف آنان فقط کسب پول است. در جواب به سؤال دیگری صائمه گفت که وقتی زندان گلبدین با پنج زندانی افغان در کراچی کشف شد، حکومت پاکستان چه اقدامی نمود؟ اگر دست آنان چنین باز گذاشته شود، نتیجه آن از این هم بدتر خواهد بود. پاکستان بجای جلوگیری از اینگونه واقعات، به عاملین آن کمک می‌کند. پاکستان باید از حمایت بنیادگرایان دست بردارد. گلبدین و ربانی حالا از مردم چه می‌خواهند. ۱۴ سال تمام خون آنان را مکیدند. اکنون باید ملت را به حال خود بگذارند. اینان خاینین اند. چگونه ما آنان را بحیث رئیس جمهور و صدراعظم قبول کنیم؟ با اینکه حکومت پاکستان در باره قاتلان رهبر ما آگاهست چرا تا حال هیچ اقدامی نکرده؟ در جواب به سؤال دیگری گفتند که تمام مهاجرین افغان عامل انفجار نبودند، کسانی که دست به اینکار زده اند باید به دار آویخته شوند. پلیس پشاور افغانان بی‌گناه را دستگیر و محبوس می‌کند.... نمایندگان «راوا» گفتند که از نصیراله بابر وزیر داخله پاکستان می‌پرسیم که آیا سفارت مصر را نیز افغانها منهدم کردند؟ بنیادگرا چه الجزایری باشد، پاکستانی، افغانی یا مصری کار خود را می‌کند. آنان گفتند که پلیس پاکستان یک عبدالمتین چه که هر عبدالمتین را دستگیر می‌کند. گویی روز اجل عبدالمتین‌ها رسیده است! آنان گفتند اینکار را افغانهایی که خود آواره و دربدر اند، نمی‌توانند.... در مورد ردیابی عامل این انفجار غم‌انگیز باید تحقیقات صورت گیرد.... نمایندگان «راوا» گفتند ما از وقوع چنین حوادثی متأثریم. □




Jan.5,1996

پاکستان نے جن لوگوں کو بیس سال تک تربیت دی آج وہی دھماکے کرا رہے ہیں

---

«نیوز»، ۵ جنوری ۱۹۹۶

# بنیادگرایان مسئول انفجار پشاور

THE NEWS

Jan.5,1996

**'Fundamentalists behind Peshawar blast'**

PESHAWAR: Revolutionary Afghan Women Association (RAWA) while condemning the car bomb blast in Peshawar termed it the work of fascists and fundamentalists.

...lking to The News on Thursday, ... Karimi said the ... Afghans

پشاور ـ جمعیت‌انقلابی زنان افغانستان (راوا) در حالیکه انفجار بمب در پشاور رامحکوم نمود آن راکار فاشیستها و بنیادگرایان خواند.

صائمه کریم یکی از کارکنان «راوا» به روز پنجشنبه در گفتگو با «نیوز» ابراز نمود که امکان دارد انفجار توسط افغانان صورت گرفته باشد. اما تنها توسط آن افغانانی که در طول ۱۶ سال چنین فعالیت هایی را آموزش دیده اند. او ضمن نگران کننده بودن حادثه برای همه، با لحن تهاجمی قسماً پاکستان را مسئول سانحه دانست: «این نتیجه سیاست های غلط پاکستان در ۱۶ سال اخیر است.» او افزود که حتی اگر حکمتیار هم در قدرت می‌بود حادثه رخ می‌داد. وی درباره پیامد های ثانوی انفجار اظهار داشت که با مهاجران بی‌گناه افغان زیر نام بازرسی بدرفتاری می‌گردد. او ادعا نمود که آنان هر شخصی با نام عبدالمتین را توقیف می‌کنند. □

## پاسخی به «هفته نامه کابل»...

هنرمندان ملیشه‌ای می‌نویسند: «پیام زن افغان قرآن است و عمل زن افغان، جهاد» آفرین، ولی آیا شما عقیده‌ی ثابتی از خود دارید که مبتنی برآن برای زنان افغان سیاست و برنامه عمل دیکته می‌کنید؟ شما دیروز منبع الهام و «پیام» زن افغان را کرملین می‌دانستید و «عمل زن افغان» را قبول بردگی روسها و پیروی از مثلاً اناهیتاها؛ اما امروز «پیام» و «عمل» برای زنان را ناگهان قرآن و جهاد قلمداد می‌کنید؟ درینصورت وقتی زمان تفاله خواری کاملاً علنی حکومت «استاد» از هندوستان فرا برسد، آنوقت «پیام» و «عمل» «زن افغان» را «گرنگ» و درمسال رفتن تعیین خواهید کرد؟

حتی اگر زنان وابسته به شما هم شعور سیاسی بیابند؛ به بردگی و تحمیق خود از طرف شما پی‌ببرند؛ درک کنند که شما با چه شیطنت و نیرنگهایی آنان را گاهی با تجویز این «پیام» و گاهی با تجویز آن «پیام» ازین موضع ارتجاعی به آن موضع خاینانه می‌کشانید، بروی تان خنجر خواهند کشید.□

## تنها ۳/۶۴٪ از ۵۰۰۰ هموطن ما «پروفیسر» صاحب را جدی می‌گیرند

ماهنامه‌ی «دیپلمات» چاپ پشاور با پرسش از بیش از ۵۰۰۰ افغان مقیم پشاور و حومه سروی‌ای انجام داده با این نتایج:

۵۳/۶۹ ٪ مجاهدین و کشورهای منطقه را مسئول جنگ و نابودی در افغانستان قلمداد می‌کنند. ۱۳/۶۵ ٪ فقط مجاهدینش را ۸/۱۹ ٪ سایر کشور های منطقه را مسئول می‌دانند. ۶۴/۴٪ نقش ملل متحد را قاطعانه رد می‌کنند.

در پاسخ به این سؤال که «کی صلح را در افغانستان تضمین می‌تواند؟» تنها ۳/۶۴٪ اعتماد شان را به دولت ربانی ابراز داشته اند، ۸/۱۹ ٪ ملل متحد و ۷/۲۸ ٪ طالبان را قادر به تضمین صلح در افغانستان می‌دانند.□

# حزب خاین گلبدین در برابر سردار ولی زانو می‌زند

● «د ظاهرشاه لـه وراندی کولو څخه هدف، په مظلوموافغانانو باندی د یوی بلی جگړی تپل دی.» د حزب‌اسلامی اعلامیه، «شهادت» ۱۰۰۵ گنه د ۱۳۷۴ لرم میاشت

● «شاه سابق باید صحیح و سلامت جهت محاکمه آورده شود» سرمقاله «شهادت»، شماره ۳۹۸، ۱۶ عقرب ۱۳۷۰

● «من حکومت ظاهرشاه را برای یک لحظه هم نخواهم پذیرفت.» گلبدین (همانجا)


عکس از «آرمان»

حسین‌منگل تروریست به نمایندگی ازحزب تبهکارش به استقبال ازفرستاده‌ی کسی مـی‌شتـابـد کـه گـلبدین جنایت‌پیشه و ریاکار او را «واجب‌القتل» اعلام کرد

**این مردکِ نامرد عـجب حـیلهٔ‌گـر است**
**بر تـارک تزویر عجب «تـاج سـر»☆ است**
**گـه فحش همی‌دارد وگه بوسـه به کفش**
**بر چوک مکاره بین، عجب پـرده‌دراست**

☆ ـ یک نویسنده مفلوک و زبون جمعیتی بنام عبدالحق امیری، تمام «رهبران جهادی» را بی‌شرمانه «تاج سر های ملت» خواند. («مجاهد»، شماره ۱۸، ۱۲ فبروری ۱۹۸۹)




# PAYAM-E-ZAN (The Message of Woman)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.42, February 1996

# Taliban in action



خوست - ۹ فبروری ۱۹۹۶: طالبان به پدر جوانی پاکستانی که توسط یک افغان به قتل رسیده بود، کلاشنکوف می‌دهند تا بر «محکوم» که محمداله نام دارد فیرکند. محمداله و افغانی دیگر در «محکمه» طالبان محکوم شدند.

عکس ها از مطبوعات پاکستان



طالبان قهرمان برسر جسد فردی که تازه او را به قتل رسانیده اند.



عده‌ای از تروریست های بی‌ناموس عرب هم در زمان اعدام دونفر توسط همزادان طالب شان، حضور داشتند.

## کسانیکه بنام «دین» و «شریعت» اینگونه آدم می‌کشند، بیشتر از آن ناآگاه، منحط، عقب‌مانده و عوامفریب اند که بتوان آنان را احمقانه «منجی» و «آزادی بخشای» مردم ما از زنجیر های برادران خاین و جنایتکار اخوانی شان نامید.